

16f
PERSIAN-ENGLISH GRAMMAR,

OR

GRAMMAR OF THE ENGLISH LANGUAGE

EXPLAINED IN PERSIAN

*Designed to facilitate the acquisition of the English Tongue by ORIENTAL STUDENTS
conversant in the Persian*

قاعده زبان انگلیش در زبان فارس تصنیف عالم عالم الاهی خطاب و تالیف دو نالد مکینین
صاحب باعانت مولوی درویش علی

CALCUTTA:

PRINTED BY THOMAS WATLEY.

M.DCC.LXX.



I N T R O D U C T I O N.

THE COMPILER of this GRAMMAR has chiefly adopted the Rules and Authorities of Dr. LOWTH and Dr. JOHNSON; but he has ventured to make an innovation in the arrangement, in order to conform to the fashion of the Orientalists. He has divided all the words in the English language into three Classes or parts of speech, namely Particles, Nouns and Verbs.

First. Under Particles he has comprehended the Articles, Adverbs, Prepositions, Conjunctions, and Interjections, which he has specified and defined, adding complete lists of all.

Second. He has divided Nouns into Nouns Substantive, Nouns Adjective and Pronouns, and pointed out the few variations, or inflections which they undergo in expressing Gender, Number, Agent, Object, and Degrees of Comparison.

The

The Pronouns obliged him to throw these inflections into the form of a regular declension, and to use three cases, viz. Nominative, Genitive or Possessive, and Objective.

The Verbs he has divided into Auxiliaries, and Principals, and given a complete Conjugation of what is called the Active Voice, but he has taken no notice of a Passive Voice.

He has given the general rules for the formation of the different parts of the Verb from the Imperative mood, which, following Dr. PRIESTLEY he has called the radical form of the English Verb.

He has enumerated all the irregular Verbs, distributing them into Classes as Dr. LOWTH had done.

To illustrate to the Asiatics all the moods and parts of the English Verb, he has chiefly adopted their own technical terms.

He has given a few rules of Syntax, under the following heads: Concord, Government, and Arrangement.

Lastly he has given the common rules of Versification.

Thus

Thus he has endeavoured to strip the Grammar of the English language of all unnecessary technical terms and definitions, and to exhibit it in its own peculiar simplicity.

The first Book of the Grammar is taken up with the Orthography and Pronunciation, the second with the Inflections, and the third with Syntax and Prosody.

The Compiler and Editor of this Work, instead of a dedication, has, after the manner of the Orientalists, prefixed to it an humble address to the Supreme Being, supplicating that it may prove instrumental in opening a way for the light of true knowledge, to shine on his fellow creatures and fellow citizens in the east; that were he to borrow or seek for aid from any name of man, "whose breath is in his nostrils," it would be from that of Warren Hastings, Esq. late Governor General of India, who has already given the Inhabitants of Asia as sublime an idea of the English or human character, as it is possible for the English language to give of it.

A GRAMMAR

OF THE

ENGLISH LANGUAGE

بسم الله الرحمن الرحيم

ای خدا ای بیمن عطاکننده نعمتهای گوناگون الهی ولایت هندوستان را ازین کتاب
بهره ورگردان و این کتاب را بر ای آسمان صبح روز روشن منور ساز و چنان کن که
جمله علم و هنر و انوار فواید که در زبان انگلش بر توافکن است ازین کتاب بیاموزند
بیش ازین است حاجه می باید که از فضل تو آن قوم بزرگ بمددگاری عقل دور بین در جمیع
علوم و فنون کتابهای معتبره تصنیف کرده اند و علوم و فنون را بگروه از مستفیدین و متاخرین عرب
و عجم و یهودی و یونانی و غیره دریا فیه و کتابهای آنها را از زبان خود ترجمه نموده الهی این رساله را
برای شهرت و رواج زبان انگلش و انوار فواید آن از قاف تا قاف دستگامی گردان آمین

باید دانست که اتم حروف آواز الفاظ و حروف انگلش را نشان داده از نوشتن آنها بخط فارسی
موافق لهجه اهل هند اگر این کتاب بنظر مردمان ولایت دیگر مثل ایران و غیره که فرس بلهجه
دیگر میگویند در آید باید که این را یاددارند

قاعده زبان انگلیش

A Grammar of the English Language.

بدانکه خط انگلیش از چپ به راست می نویسند بحسب کتابت سنس کرت و بهنگامه بخلاف خط عربی و فارسی که کتابت آنها از راست به چپ است

حروف بیست و نه بعضی Alphabet.

حروف بیست و نه اصل جمله زبانهای متداوله در قوس جمله کتابها اند و در زبان انگلیشی بیست و شش اند

مستوی و ملفوظ | اسماء حروف بخط | اسماء حروف | اشکال حروف | اشکال حروف
حروف بفارسی | فارسی | کلاسیک | کلان

A	a	α	ا	ا	
B	b	bee	بی	ب	
C	c	cee	چی	ث	ک
D	d	de	دی	ذ	
E	e	e	ای	ت	
F	f	ef	اف	ف	
G	g	gee	جی	ج	گ

H

H	h	aitch	ايتچ	ح	
I	i	i	آئي	آئي	
J	j	ja	ج	ج	
K	k	ka	ك	ك	ق
L	l	el	ال	ل	
M	m	em	ام	م	
N	n	en	ان	ن	
O	o	o	او	ا	
P	p	pee	پي	ب	
Q	q	car	كو	ك	مان شنه
R	r	ar	ار	ر	سور
S	s	sa	اس	س	ص
T	t	tee	تي	ت	ط
U	u	u	او	او	ب
V	v	vee	وي	و	ص
W	w	double u	دبل د	و	د
X	x	ex	اكس	كس	ع
Y	y	y	وي	ي	ي
Z	z	zad	زد	ز	ض

مخفي

محقی نماید که در کتابت انگاش تبدل حروف نیست مگر این حرفها در کتابت با هم میشوند

α β γ δ ε ζ η θ ι κ λ μ ν ξ ο π ρ σ τ υ φ χ ψ ω

& اختصار and بمعنی وادماغمه

&c. اختصار etcætera بمعنی و دیگرها

باید دانست که کتابت کتابها بحروف کوچک است لیکن سر هر سخن و سر الفاظ مخصوصه بحروف کلان نوشته می شود چنانچه در عربی و فارسی است مگر فی هذا آن حروف کلان Capital Letters
کپیتال لیترس یعنی سرور حروف گفته میشوند

بیان حروف آتیمی یعنی Letters لیترس

بدانکه تقسیم حروف بدو قسم است اول Vowels و دوم Consonants کشتن

بیان ووس Vowels

A E I O U Y,

ووس شش اند

a e i o u y.

ای ای او او ئو ئی

A a بیان

Aa صوت تلفظ آن سه است اول در ازی تمام چنانچه الف عربی در لفظ و ذال

مناش hall حال بمعنی ایوان ball بال بمعنی گوی

دوم a کم از اول مابین الف و المله عربی مناش man من آدمی cat کت گربه

glafs گلاس شیشه

سیوم

سوم صوت دراز لیکن بار یک که در زبان انگلیش معروف است مثل اماله عربی
مثالش mane مین یا ل اسب care کیر خبر داری rare ریر نادار

E

E e صوت تلفظ آن دو است اول به والوی مهمان پنج صوته ای به معروف مثالش
me می مرا she شی آن زن

دویم کوتاه یا سرعت مثالش lefts لیس کم men مین آدمیان them تنهم آنها را

E در آخر اکثر الفاظ خفی وصامت میشود مثالش once ونس یکبار hedge هیچ دیوار
fire فیر آتش glove گلاد دستا

E بیش از دو کنت نیست همیشه کوتاه و جلد میشود مثالش serpent سر پینت مار debt
دث قرض blessing بلسنگ دعا

E خفی آخر و اول بیشین خود را دراز میکنند این معروف است مثالش cane کین بید
blame بلیم الزام اگر چه در چهار پنج لفظ تفاوت است چنانچه to live تولو زیستن to give
توگو دادن

E در بعضی الفاظ اگر چه خفی نیست لیکن قریب بحقی است مثالش open اوپن کشاده
rotten روئن بوسیده cattle کتل چارپایه thistle تیشل خار metre متر نظم

I i

I صوت تلفظ آن دو است اول دراز چنانچه صوت ای ندایه مثالش wire ویر تار جست
و غیره kind کیند مهربان

دویم

دویم کوتاه مثالش pit شفت غار fin فن بال و پر blifs بیست دولت
I در بعضی الفاظ پیش از r صوت u کوتاه میدهد مثالش bird پرز مرغ first فرست
اول shirt شرت قمیص

O o

O صوت تلفظ آن دو است اول در از چنانچه واو مجهول فارسی مثالش bone بون
استخوان score اسکور عدد است و در یونانی کو ری mode مود وضع
دویم کوتاه مثالش lot لوت و در عربی و یونانی block بلوک کنده چوب
O در بعضی الفاظ صامت دو o بعضی او میدهد چنانچه واو معروف مثالش who هو کدام
whom هومم کرا comb کومم شاه پندگی گنگهی

O در بعضی الفاظ صوت u کوتاه میدهد مثالش son سن پسر conduit کنذت نهر
attorney آتورنی وکیل pommel پومل هرزین constable کنتیلن چیراسی
O درین یک لفظ صوت i میدهد women ویمین زنان

O در بعضی الفاظ مخفی می شود مثالش beacon بینن نشان mutton متن گوشت میش
glutton گلتن شکم بنده crimfon کریمزن قرمز چاریت chariot چاریت قوسی از گردون سواری

U u

U صوت تلفظ آن دو است اول در از مثالش tube تیوب نلی lute لیوت نی بانسری
mute موت خاموش confusion کن فیوژن اهری وهرمی

دویم کوتاه مثلش us است اما but نیست لیکن button شستن نامه
 U در بعضی الفاظ صوت می دهد مثلش busy یزنی مشغول burial بر تن دفن
 در اکثر الفاظ بعد از g و q خفی میشود مثلش guilt گناه tongue زبان
 fatigue خستگی مانگی risque ریسک خطر

Y صوت تلفظ آن دو صفت اول در ابتدای کلمات از آن من thy تویی
 why چرا why شنی وحشی sky آسمانی why
 دویم کوتاه مثلش beauty خوب صورتی healthy سالم hearty پرتابی
 dainty نازکی نازک

Consonants بیان کلمات

Consonants. کلمات

B C D E F G H J K L M N P Q R S T V W X Z
 b c d e f g h j k l m n p q r s t v w x z

B b

B صوت مفعول می دارد و از تلفظ این الفاظ ظاهر میشود bad بد bet شرط و کرو
 bill بل مقدار box کس درج rib ریب استخوان پهلو dab داب باره web وئیب
 تانی جولاهکان mob مت همکاره cub کب بچه مک babe بیب بچه
 B در بعضی الفاظ خفی می شود مثلش debt دشت قرض fumble شستن مکار doubt دوت
 dumb دم گنگ lamb لیم بچه میش limb لیم چوبه
 climb

B در بعضی الفاظ syllable و سبیل یعنی اجزای الفاظ را از یکدیگر می‌شمارند
 climb در بعضی الفاظ syllable و سبیل یعنی اجزای الفاظ را از یکدیگر می‌شمارند
 tomb گورستان tomb گورستان womb دژوم شکم

C c

C پیش از این سه حرف a o u که می‌آید صوت مفلوط ک می‌دهد مثلاً cap کپ کلاه
 cup کپ کوزه

C پیش از این سه حرف i y e که می‌آید صوت مفلوط س می‌دهد مثلاً
 cement سمنت سربس city شهری آبادی mercy مری رحمت

C درین دو صفت پیش از e که می‌آید صوت مفلوط ک می‌دهد مثلاً
 sceptic اسکپتیک scepticism اسکپسیسم skeleton اسکلتون اسکلت کالبد
 C در بعضی الفاظ می‌شود و مثلاً schism شکسم رقص scene سین پرده‌گاه
 science سینس علم verdict ورت فیصله indictment اندیشمنت شکایت
 victuals ویتالس خوردنی perfect پرفکت درست

D d

D صوت مفلوط و می‌دهد و از لحاظ این الفاظ ظاهر می‌شود و dead دژد مرده die دی
 dog دگ سگ due دژو مناسب mad مد دیوانه red رده سرخ
 kid کد حیوان rod رده جریب و چهری mud مد گِل دلی

F f

F صوت ملفوظ میدهد و از تلفظ این الفاظ ظاهر می شود fat فٹ فرسوزانه fish فیش ماهی
foe فو دشمن fume فیوم دود chaff چف سوس elf الف هفت scold اسکف
مزاح snuff اسنف ناس و مغز رو مشن

F درین یک لفظ صوت v یعنی و میدهد of اورا بطه اضافه است که برندی کاه باشد

G g

G بیش ازین سه حرف a o u کمی آید صوت ملفوظ گ میدهد مثالش gall گال زهره
gold گولڈ طلا gum گن بندوق

G بیش ازین سه حرف e i y کمی آید صوت ملفوظ ج میدهد مثالش gem جم جواهر
gin جن دام elegy الیچی مرثیه و مولود

G در چند الفاظ پیش ازین سه حرف e i y کمی آید صوت ملفوظ گس میدهد مثالش
geese گیش بطالان girl گرل صبه gymnastic گیمناستیک ورزش

G بیش از m یا n کمی آید خفی میشد و مثالش phlegm فلم باغم و کف sign سین
gnat نشان foreign فوین بیگانه

H h

H صوت ملفوظ ح یا ه میدارد لیکن در آغاز بعضی الفاظ خفی میشود و مثالش an hour آن آور
پا

یک ساعت an honest man آن آیدشت من مردم نیک و در آخر بعضی الفاظ مخفی میشود و مثالش
Micah میشا Jemshid جشمشایا نامهای پیغمبران

J j

J همیشه صوت مفقوع می دارد و مثالش jar جر خم jeft چشت خوش طبعی joint جینشت
بود یا کرد judge جج قاضی

K k

K همیشه صوت مفقوع می دارد و مثالش king کینگ پادشاه lake لیکت چهل
duke دوک یک درجه امرا انگلند smoke استموک دود
K پیش از n کمی آید مخفی میشود و مثالش knave نیو بد طینت knee نی زانو knot
کوت کره knife نیف کارو

L l

L همیشه صوت مفقوع می دارد و مثالش all آل همه bell بل جرس pill پیل حبه گداز
to loll لول غلظیدن full فل بر
L در بعضی الفاظ مخفی میشود و مثالش calf کالف بچه گاو half هف نیم could کد
توانستن psalm پسلم زبور salmon سلمن قسمی از ماهی falcon فاکن بار که مرغ است
معروف

B b

M

M m

M همیشه صوت ملفوظ م میدارد مثلش ram رام بیش تر hem هم امل یعنی که قسمی
از دوخت باشد dim دیم تاریک from فرم از mum موم خاموش و لب دوخته

N n

N همیشه صوت ملفوظ ن میدارد مثلش fan فن بادکش den دن جای گریز
و غیره. هندی ماند pin پین خار fon فن پسر fun فن آفتاب
N در بعضی الفاظ مخفی میشود مثلش damn دمن لعنت condemn کندم فتوی وادن
hymn هم مدح و مستقیب

P p

P همیشه صوت ملفوظ پ میدارد مثلش lap لب کنار و آغوش step استپ قدم
lip لب top تپ سرو بالا

P در بعضی الفاظ مخفی میشود و مخصوصاً در میان m و t می افتد مثلش psalm ستم زاور
tempt تمث ترغیب contempt کن تمث طعن زنی

Q q

Q همیشه صوت ملفوظ ک میدارد و پیوسته بعد آن u نوشته می شود queen کبین
بادشاه یکم quick ککت جلدی

R

R r

R همیشه صوت مفعول را میدارد مثالش mare میر ماوه اسب here ایر اینجا airs
آیرشن غصه یا غرور gore گور خون lure لور چاره کاران شمار میکنند

S s

S صوت مفعول را میس یا ض میدارد مثالش fad فد فکین smell اسمل بوی
sister سیتتر خواهر fort فورث نوع و قسم sure شور یقین
S در اکثر الفاظ صوت مفعول را میدهد چون در آخر الفاظ کثرت همیشه میدهد مثالش trees تریر درختها
eyes آیر چشمها
S یکس درین چهار پنج لفظ تفاوت است که صوت اس میدهد us اس
ما مردم thus دس بدین وضع surplus سرپاش زیادتی و فاضل
S هرگاه قبل از ان و یا بعد از ان می شود مثالش intrusion انتروزیون
داخل collision کلیر یون بندش
S و نیز هرگاه بعد از آن e خفی می افتد مثالش refuse رفوز انکار rosy روزی شکفته و کلزار
و نیز درین الفاظ basom بوزم سید desire و نیز خواهش wisdom و زدم عقل prisoner
مزرر محبوس present پرزنت تحققدنذر damsel دامل زن جوان excuse
اکتایو مبتدی قدر
S هرگاه قبل از ان یح کتبت و بعد آن می شود آواز خوب مستثنی و در مشتبی میدهد مثالش

conversion کن ورتش یون مرتد asperion اسپرشیون تهست

S درین الفاظ خفی میشود ifle ایل و ifland ایلند جزیره demefne زمین صقی از صفات
ضامح و ملک vilcount ویکونت یک درجه امرا انکلیز

T

T صوت مفعوط ت باط میدارد مثالش towel توئل رومال turband تروند دستار

Ti هرگاه پیش از وول میشود صوت مفعوطس باشم میدارد مثالش nation نیشن
قوم patience پی شینس میر fraction فرکشیون کسر عدد

Ti هرگاه پیش از و می شود اگر چه بعد از آن وول می باشد اصل صوت خود میدارد مثالش
question کوئستیون سوال combustion کمنبشیون سوزش

T هرگاه در لفظ مشتق می آید و در آخر مشتق می باشد اصل آن میشود اصل صوت خود میدارد
مثالش mightier می تی ار غالبتر mightiest می تی است غالبترین از mighty مینی
مشتق

V v

V صوت مفعوط و میدارد مثالش vain وین مغرور vine وین تاک love لوب عشق

W w

W که معنی نام آن مکرر او صوت مفعوط او میدارد مثالش water ولتر آب wave
و بوموج wet و ت بروم wit ویت عقل

W

W در لفظ بیتش از r که می آید خفی میشود مثالش wrath راتنه خصم wretch رنج محتاج و

ذلیل

X x

X صوت مفلوکه کس مبداء مثالش ax اکس تیر و کله هاری axle اکسل محور دھری

Z z

Z صوت مفلوکه روز و ز و ز مبداء مثالش gaze گیز تیز نگرستن blaze بلیز شعله

بیان

بیان حروف مرکبہ

بیان وولس مرکبہ یعنی Diphthongs وفتنگس

ہر گاہ دو وول در یک سلسلہ آید چنانچہ در لفظ pain میں دو ویک دپتھونگ دفتنگ
می شود ہر گاہ در سلسلہ وقت تلفظ صوت ہر دو وول ظاہر شود دپتھونگ صادق یعنی
proper diphthong ہر وہر دفتنگ گفتہ میشود مثلاًں boy بوی ظالم

وہر گاہ از ہر دو وول فقط صوت یکی ظاہر شود دفتنگ گلاب یعنی improper diphthong
ایم ہر وہر دفتنگ گفتہ می شود مثلاًں ear اور داند کشی

ور زبان انگلیش نوزده diphthongs دفتنگ انگلیشی اند

ai, ay, ei, ey, oy, oi, au, aw, eu, ew, ou, ow, ee, oo, ea, oa, ie, ui, uy.

این دو دفتنگ از زبان لاتینی اور وہ اندیکی ae کہ اختصار آن در کتابت æ است ویکر oe
کہ اختصار آن در کتابت œ است

ai و ay صوت æ باریک معروف کہ از لفظ care و rare معلوم میشود مہدار و مثالش
fair فیر سفید hair ایر موی aims ایم نیست day دی روز way وئی راہ

ai

ey و ei صوت هر دو از تلفظ این الفاظ ظاهر میشود eight ایت هشت weight ویت
بار جمل hey day ای دنی واه واه

ey و ei در اکثر الفاظ صوت ای بی معروف میدارد مثلش veil ویل نقاب either ایهر
او کلمه تردید بر می چنانچه در ظاهر معلوم است key کی کلید convey کنوی ابلاغ

ey و ei درین دو اصطلاح صوت ای میدارد eye ای چشم eyes ایس علم شخصی

oi و oy هر دو مدام صوت هر دو حرف خود را میدهند مثلش oil اوئل روغن coin
گوین یکت مغرب vey ووتش آواز boy بوی ظلم
oy درین یک لفظ صوت ay میدارد alloy آلی جاشنی سکه

au و aw صوت a دراز میدارد مثلش daubed واید آلوده مابوث fraud فراد فریب
taught تات آموخته raw را خام jaw جا چوز

eu و ew هر دو همیشه صوت هر دو حرف خود را میدهند مثلش feud فیتو و قضیه خرخرشه few
فیتو چند

ou و ow هر دو صوت هر دو حرف خود را میدهند مثلش cloud کلو و ابر vow ووتون

ou و ow در اکثر الفاظ حرف پسین خفی میشود و صوت o فقط ظاهر میشود مثلش
fought فوٹ جنگید nought نوٹ هیچ نه bow بو کمان flow اسکو آهسته

ow و ou در بعضی الفاظ o خفی میشود و صوت حرف بسین ظاهر می شود مثالش touch
 نچ لمس youth یوتهمه عهد شباب cowper گوهر نام شخصی

ee همیشه صوت ای بی معروف میدارد مثالش bee بی زنبور عمل three نهی سه
 sleep سلیپ خواب

oo همیشه صوت او و او معروف میدارد مثالش good گود خوب food فود طعام
 ea صوت ای بی معروف میدارد مثالش sea سی دریای شور seal سیل مهر dream
 دریم خواب رویا

ea در بعضی الفاظ صوت e فقط ظاهر می شود مثالش head هد سر head برود نان
 هون heaven بهشت

oa صوت o راز میدارد مثالش boat بوٹ کشتی goat گوت گوسفند
 روٹ کباب

ie در اکثر الفاظ صوت ای بی معروف میدارد مثالش thief تهف دزد chief چیف سردار
 ie در بعضی الفاظ صوت ای بی مجهول میدارد مثالش friend فرند آشنا pierce پیرس
 سپخن

ui در اکثر الفاظ i خفی میشود و صوت u فقط ظاهر میشود مثالش fruit فروٹ پائمر
 juice جوس مرق recruit رکرؤٹ نو نگاهداشت
 ui

ui در بعضی الفاظ u مخفی میشود و صوت i فقط ظاهر میشود و مثالش to build بیلد تعمیر
guile گیل فریب

uy صوت ای ندایه میدار و مثالش buy بی خرید guy گی نام شخصی این دو و فتهنگ لاتینی
ce و oe و co همیشه صوت ای بی معروف میدهند مثالش Etna ایتنا نام کوهی
phoenix فینیکس Maccenas مینس نام شخصی هرگاه در یک سایل سه وول بهم آیند
Triphthong ترفتهنگ گفته می شود ترفتهنگ انگاش اصل یک است view و تو بمعنی نظر
که در آن صوت هر سه وول ظاهر میشود در انگاش دو ترفتهنگ از زبان فرانسیزی آورده اند

یکی eau که صوت آن o او بو او مجهول است beau بو شائق ندی جهلا دیگر ieu که در آن
صوت هر سه وول ظاهر میشود و مثالش adieu آد یو بخدا سپردم lieu لیو بجای

عوض

بدانکه بهم آمدن دو وول و فتهنگ نمیشود اگر یک سایل نباشد چنانچه ea در لفظ Creator
آفریدگار و فتهنگ نیست لیکن دو سایل است عا حده cre یک a سایل دویم tor سایل
سیوم creator کری اتور deity خدا de-i-ty دی اتی carrier جمال car-ri-er کری ار
gratuity انعام gra-tu-i-ty گرا تو اتی

Double Consonants بیان کنسنتس مرکبه: یعنی

ch صوت مافوظ چ میدهند و مثالش charter چتر فرمان chofen چوزن خاص
church چرچ کلیسا

gh در اکثر الفاظ صوت مملو ف میدهد مثلش cough کفت سرفه enough
 انفت بس rough رفت درشت و ناموار

gh در اکثر الفاظ خفي ميشود و مثلش although البته اگر چه bough بوشاخ درخت
 plough پلوتابه high اي بلند light لبث روتني brought بروت آورد
 ph هميشه صوت مملو ف میدهد مثلش Joseph يوسف prophet پروفيت
 philosopher فلسفي

sh هميشه صوت مملو ف ميشود و مثلش she آن زن ship شپت جهاز shop
 شپت دوکان

th صوت مملو ف آن از در آوردن نوک زبان ميان دندانها ظاهر ميشود و چنانچه مخرج ث
 مثلثه عربي مثلش that آن father پدر mother مادر fathom نوعي از پيسايش هندي
 بلام اين كه نوشته شد براي تعليم اسما و مملو فات حروف مفردات و مركبات بالفعل كافي است ديگر
 همه از خواندن واضح خواهد شد

بعضي حروفها براي اعداد حساب مرسوم مي شود مثل ابجد عربي چنانكه نشان داده ميشود.

I	براي يك	يا	۱
II	براي دو	يا	۲
III	براي سه	يا	۳
V	براي پنج	يا	۵

۱۰	یا	ده	برای	X
۲۰	یا	بست	برای	XX
۳۰	یا	سی	برای	XXX
۴۰	یا	چهار	برای	L
۵۰	یا	پنجاه	برای	C
۶۰	یا	یکصد	برای	D
۷۰	یا	بالص	برای	D
۸۰	یا	بالص	برای	D
۹۰	یا	بالص	برای	D
۱۰۰۰	یا	یکهزار	برای	M

از ترکیب این حروف برای جمیع اعداد دیگر رقم می تواند شد باین قاعده اگر حرف اعداد خورد
 بطرف چپ حرف اعداد کلان است عدد خورد از عدد کلان منقص است و اگر حرف اعداد
 خورد بطرف راست حرف اعداد کلان است آن عدد خورد را اند بر عدد کلان است چنانچه V
 برای پنج است اگر I بطرف چپ او بنویسند مثل IV رقم چهار خواهد شد و اگر I
 بطرف راست او بنویسند مثل VI رقم شش خواهد شد و X برای ده است اگر I
 بطرف چپ او بنویسند مثل IX رقم نه خواهد شد و اگر I بطرف راست او بنویسند مثل
 XI رقم یازده خواهد شد و طی هذا القیاس

از حروف سبیل ساخته میشود و از سبیل الفاظ از لفظها سخن و از سخنها جمله کتابهای منو نظم

و این همه صحیح و درست و موافق دستور ساختن را قاعده نام است

ما پیش از بیان تفصیل قواعد انگارش از هر نوع الفاظ قدری بطریق نمونه می دیم

یوشیده همانند که خواندن زبان فارسی دشوار نیست چرا که درین زبان حرف خفی و حشو کم یافته می شود و در ملفوظات مقررہ جملہ حروف تفاوت نیست و گفتگوی روزمره و کتابت متحد است لهذا این زبان از مدت مدید تحریف نیافته لیکن زبان ہندی ریختہ بیک روش نیست گفتگوی روزمره و کتابتش بیک وتیرہ نیست لهذا ہمیشہ تحریف می یابد و در ہر منزل الہ نہ مختلفہ یافتہ میشود

زبان انگلش نیز ہمین عیوب دارد و روش گفتگو و کتابت متفاوت است و ہر روز ہر منزل تحریف می شود و در زبان قدیم تصنیف و تالیف کتابہا در زبان انگلش نبود چنانچہ در ہن مالک برای کتابہا زبان فارسی و غیرہ متداول است در انگلند زبان لاتینی بود لهذا زبان انگلش غیر مضبوط و غیر مدون افکندہ بود ہر گاہ فاضلان متاخرین کتابہای جمیع علوم در زبان انگلش نوشتند زبان مذکور حسن اعتبار یافت و از ہندی فاضلان ذوفنون در درستی این زبان جہد و سعی بسیخ نمودند و قواعد آنرا بقید و ضبط در آوردند

حالا لقم حروف و اعلاام قوانین این زبان کہ موضوعہ واضعان معتبرین و بسا مستحکم و مضبوط و مقبول طبع عالمان متبحر و باریک بینان اہل سخن است سماعی میشود و بیش از تحریر قوانین انگلش نمونہ الفاظ برای تعلیم دستور تلفظ می نویسند

برای تلفظ الفاظ انگلش دو چیز می باید یکی اندازہ صوت و ول دوم ضرب یعنی accent اکنت در الفاظی کہ یک syllable سیلاب دارد فقط اندازہ صوت و ول می باید

و در الفاظی کہ دو سیلاب یا زیادہ میدارد اندازہ صوت ہر ول و نیز ضرب یعنی اکنت می باید

Of Words of One Syllable. بیان نموده الفاظی که یک سیلاب دارند

در الفاظ یک سیلاب که در آخرش ه خفی می باشد صوت وصل پیشین را در آورد صوت a را بار یک تلفظ می کنند

نمونه الفاظی که صوت دراز دارند نمونه الفاظی که صوت کوتاه بسرعت دارند

جانبی الفاظ	اصوات الفاظ	الفاظ انگلیش	معانی الفاظ	اصوات الفاظ	الفاظ انگلیش
در فارسی	در فارسی	بصوت دراز	معانی الفاظ	در فارسی	بصوت کوتاه
فرمود	باد	Bad	بید	باد	Bad
دانه	بید	bead	بید	بید	bed
زهر	بختن	bane	مردود	بختن	ban
ساده	بهر	bare	حائل	بهر	bar
غسل کردن	بیشه	bathe	تمام	بیشه	bath
دندان گزیدن	بایت	bite	بار	بیت	bit
دم گرفتن	بریشه	breathe	دم	بریشه	breath
بید	کین	cane	توانستین	کن	can
گر بیان	کپ	cape	کلاه	کپیپ	cap
فکر خور	کیو	care	دیده	کار	car
مهره پشت					

chin	چین	chin	چین	مهتر پشنت
cloth	پارچه جامه	clothe	پوشانیدن	
cub	کعبه	cube	مکعب	
cur	کمیینه سنگ	cure	بر کردن	
dam	بند هندی	dame	خاتون	
din	دین	dine	طعام شمر روز خوردن	
far	دور	fate	گذشتن	
fat	چربی تازه	fate	جفت	
fed	پرورد	feed	پروردن	
fin	پره ماهی	fine	باریک و دقیق	
fir	صنوبر	fire	آتش	
for	برای	fore	پیشین	
gag	دماغی دادن	gage	نوعی از بیسائش	
gat	بافت	gate	دروازه	
hat	کلاه	hate	نفرت	
her	آن زن	here	اینجا	
haft	داشتی	haste	عجالت	
hid	پوشیده نهان	hide	پوشیدن	

hop	هپ	از کجا بپاستن و رفتن	hope	هوپ	امید
kin	کن	قربانت	kine	کین	گا یا
lad	لد	نوجوان	lade	لید	بار کردن
lamb	لم	بره	lame	لیم	لنگ
lofs	لوس	نقصان	lose	لوس	گم کردن
loth	لوتهم	بیدل	lothe	لوتهم	نفرت از طعام
mad	مد	دیوانه	made	مد	مناقت
man	من	آدمی	mane	مین	یال اسب
mar	مر	زمان کردن	mare	میر	ماده اسب
met	مت	پیوست	mete	میت	پیمودن
mop	مپ	نوعی از جازوب	mope	موپ	خمیره عقل
nod	نود	اشارت	node	نود	تقاطع
not	نوت	نهی	note	نوت	یادداشتن
on	لن	بالا زهر	one	ون	یک
pin	پن	الپین	pine	پین	تحایل شدن
plum	پلم	آلو بخارا	plume	پلوم	کلخی بر
quit	کو میت	گذاشت	quite	گو میت	با کمال بالتمام
rag	رگ	پاره پارچه کهنه	rage	ریج	جنون غصه
rat	رت	موش	rate	ریت	قیمت

D

red

red	رِد	سرخ	reed	رید	نی
rid	رِد	رها خلاص	ride	رید	سوار شدن
rip	رِب	دریدن	ripe	رِیَب	پخته رسیده
rob	رُوب	خارتیدن	robe	رُوب	قاب
rod	رُود	جرم چوبی	rode	رُود	سوار شد
rot	رُوت	پوسیده شدن	rote	رُوت	احفظ
scar	اِسکیر	نشان زخم	scare	اِسکیر	ترسانیدن
sham	شَم	دروغ فریب	shame	شِیم	شرم
shin	شِن	استخوان ساق	shme	شِمن	ورقشیدن
sing	سِنگ	سرانیدن	singe	سِنج	سوختن موی اندکی چسبنا سنج
spit	اِسپِیت	تف زدن و مسیح کباب	spite	اِسپِیت	گریه
star	اِسْتار	ستاره	stare	اِسْتیر	تیز نگریستن
strip	اِسْتِرِپ	خلع برهنه کردن	stripe	اِسْتِرِپ	جلده
them	تِهَم	آنها را	theme	تِهیم	مقصود بالذات و حکایت فانی س تهیم
thin	تِهِن	باریک	thine	تِهین	ازان تو
trip	تِرِپ	سبکبار	tripe	تِرِپ	روده گاو
tub	تِب	نجم	tube	تُوب	نی نپ
tun	تُن	نوعی از وزن و دبی که طاقان	tune	تُون	قسمی از سرود
					van

twine	توین	توام	twine	ماردیگر تافتن ابریشم و غیره توین
van	وان	اول صف لشکر	vane	نشان علم
us	اوس	مارا	use	استعمال
war	وار	جنگ	ware	متاع اسباب
wast	واست	شدی	waste	بهراف
wine	وین	گرو بردن	wine	می

Of the Accent and Pronunciation.

بیان اکنت Accent یعنی ضرب

در الفاظی که دو سبیل یا زیاده میدارد در یک سبیل اکنت یعنی ضرب میشود چنانچه carpet
تالیچه که لفظ دو سبیل است car-pet بر سبیل اول که car باشد اکنت یعنی ضرب میدارد
و بالا که نیز لفظ دو سبیل است a-bove بر سبیل دوم که bove باشد اکنت میدارد
diligence محنت که لفظ سه سبیل است di-li-gence بر سبیل اول که di باشد اکنت
میدارد

و endeavour آرزائش که نیز لفظ سه سبیل است en-deav-our بر سبیل دوم که deav
باشد اکنت میدارد

و seventeen هفده که نیز لفظ سه سبیل است se-ven-teen بر سبیل سوم که teen باشد
اکنت میدارد

controverfy مباحثه که لفظ چهار سلاب است con-tro-ver-fy بر سلاب اول که con

باشد اک انت میدارد

apology عذر که نیز لفظ چهار سلاب است a-po-lo-gy بر سلاب دوم که po باشد

اک انت میدارد

arbitrator ثالث بالتخیر که نیز لفظ چهار سلاب است ar-bi-tra-tor بر سلاب سوم که tra

باشد اک انت میدارد

legerdemain جادوگری که نیز لفظ چهار سلاب است le-ger-de-main بر سلاب چهارم

که main باشد اک انت میدارد

نمودن سلابت Diffyllables یعنی الفاظ دو سلاب که بر سلاب اول اک انت میدارد

absent

ab-sent

اک انت

غیر حاضر

aged

a-ged

ایجد

معمّر منسن

ague

a-gue

ایگو

لرزه

almond

al-mond

امند

بادام

angry

an-gry

انگری

غصه

anfwer

an-fwer

انسر

جواب

archer

ar-cher

آرچر

تیر انداز

armour

armour	arm-our	آرْمُر	سلاح
army	arm-y	آرْمِی	فوج
arrow	ar-row	آرُو	تیر
baggage	bag-gage	بَگَج	اسباب اله
balance	bal-ance	بِلانس	ترازو
ballad	bal-lad	بِلاد	قصه از سر و و
ballast	bal-last	بِلَست	بار برای راستی جهاز
ballot	bal-lot	بِلَت	نوعی از قمار
balsam	bal-sam	بِلَسَم	بامان
banner	ban-ner	بَنَر	علم لشکر
barber	bar-ber	باربر	موی آرا
bargain	bar-gain	بَر گین	معامله خرید و فروخت
barley	bar-ley	بَر لَی	جو
barren	bar-ren	بَرِن	عقبه
basket	baf-ket	بَشِکَت	سبد
battle	bat-tle	بَتَل	جنگ

نمونه دس سلباس که بر سلبان آخر اکنت مبدارو

admire

ad-mire

آدْمِر

تعجب

admit

admit	ad-mit	آدمیت	اعجازت
advice	ad-vice	آدویس	مصلحت
affront	af-front	آفرشت	سبکی حقارت
afraid	a-fraid	آفرید	ترسان
again	a-gain	آگین	باز بار دیگر
against	a-against	آگینست	در مقابل
agree	a-gree	آگری	با هم رضامند شدن
alive	a-live	آلویو	زنده
applause	ap-plause	آپلاز	آفرین تعریف
avenge	a-venge	آویج	انتقام
avoid	a-void	آویو	اجتناب از
awake	a-wake	آویک	بیدار
Baboon	Ba-boon	بابون	بوزنه
begin	be-gin	بگین	شروع کردن
behind	be-hind	بهیند	عقب
believe	be-lieve	بلیو	اعتقاد
beneath	be-neath	بینیه	زیر
besides	be-fides	بیتدس	طاوه
			betray

betray	be-tray	دشمنی	فریب
between	be-tween	بین	در میان
command	com-mand	کنند	تعریف کردن
complaint	com-plaint	گشایشت	نالش
decree	de-cree	دیکری	فتوی
defence	de-fence	دیفنس	پناه
degree	de-gree	دگری	درجه هندی انس

Poly syllables نمونه الفاظ بولی سلیس

Words of Three Syllables نمونه الفاظ سه سلیل کبر سلیل اول اکسنت مبداء

Absolute	Ab-so-lute	ابسلوت	مطلق سر خود
abstinence	ab-sti-nence	آبستیننس	برائزکاری
admiral	ad-mi-ral	آدمیرال	امیر البحر
alphabet	al-pha-bet	الفبیت	حروف ابجدی
animal	an-im-al	آنمل	هیون
Barbarous	barbarous	باربرس	دشمنی
butterfly	but-ter-fly	بوتر فلی	پروانه هندی تیلی
			Candlestick

Candlestick	Can-dle-stick	شمعدان
carpenter	car-pen-ter	دروگر
changeable	change-a-ble	متغیون
chastisement	chaf-tise-ment	سزا
chastity	chaf-ti-ty	عصمت
cinnamon	cin-na-mon	دارچینی
clemency	cle-men-cy	رحم شفقت
company	com-pa-ny	محاس
conjuror	con-ju-rer	جادوگر
constancy	con-stant-cy	ثبات
covetous	cov-et-ous	طامع حرص
Different	Dif-fer-ent	متفاوت
drunkenness	drunk-en-ness	سکورت
durable	durable	قابل پائیدار
Evident	E-vi-dent	برالامکارا
Family	Fa-mi-ly	عبدال خاندان
fanciful	fan-ci-ful	متوهم شکلی
fatherless	fa-ther-less	بیسم
		favorite

favorite	fa-vo-rite	فیوریت	مقرب
firmanment	fir-ma-ment	فرمانت	آسمان
follower	fol-low-er	فولور	پس رو تابع
foreigner	fo-reign-er	فورنر	شخص بیگانه
fortunate	for-tu-nate	فورنت	نصیبور
Gentleman	Gen-tle-man	جنتلمین	محیط اشرف
governor	go-ver-nor	گورنر	حاکم



نمونه الفاظ سه سبیل که بر سبیل دوم اکسنت میدارد

Abundance	A-bund-ance	آبندنس	فراوانی
admonish	ad-mon-ish	آدمینش	نصیحت دادن
apostle	a-pof-tle	آپوستل	پیغمبر
apparel	ap-pa-rel	آپرل	پوشاک
appearance	ap-pear-ance	آپیرنس	شکل منظر
archangel	arch-an-gel	آرکینجل	سردار فرشته
assemble	af-sem-ble	آسمبل	فراهم شدن
attendance	at-tend-ance	آتندنس	حاضر باشی

E

Beholden

Beholden	Be-hol-den	بِهَوْلِدَن	احسانمند
blasphemer	blaf-phem-er	بَلَّاشْفَهْمَر	کلمه کفر گوینده
Compensate	Com-pen-fate	کَمپَنسَت	تلافی عرض دادن
confinement	con-fine-ment	کَن فینِمنت	قید
contentment	con-tent-ment	کَن تینِمنت	عنا آسودگی
Deceitful	De-ceit-ful	دِسْقَل	دغا باز
disorder	dis-or-der	دِس اَوِرْدِر	اِستری
displeasure	dis-plea-sure	دِس پِلِیِر	ناخوشی
Encounter	En-coun-ter	اِن کَوْنْتِر	مقابل شدن
enjoyment	en-joy-ment	اِن جِیْمَنْت	کامرانی
Inquiry	In-qui-ry	اِن کَوْنِرِی	استفسار
intreaty	in-treat-y	اِن تِرِیْتِی	لجاجت
injustice	injustice	اِن جِسْتِیس	ظلم
projector	pro-jec-tor	پرو جِکْتِر	منصوبه باز
refreshment	re-fresh-ment	رِفْرِشْمَنْت	اب و خورو

نمونه الفاظ سه سبیل که بر سبیل آخر اکسنت میدارد

ambuscade	am-buf-cade	امبُکِیْد	کمپینگاه
			appertain

appertain	ap-per-tain	آپرتین	شامل شدن
apprehend	ap-pre-hend	آپرهیند	گرفتار کردن و فهمیدن
Cavalcade	Ca-val-cade	کول کید	حشمت سواری
circumcise	cir-cum-cise	سیرکمسیز	خزنده کردن
circumscribe	cir-cum-scribe	سیرکمسکریب	اندازه کردن
comprehend	com-pre-hend	کمپرهیند	فهمیدن
condescend	con-de-scend	کنیدیسند	فروتنی کردن
contradict	con-tra-dict	کنترادیکت	برعکس گفتن و رد کردن
correspond	cor-ref-pond	کوررپند	خط کتابت داشتن و مطابق شدن
countermand	coun-ter-mand	کونترماند	منسوخ کردن
Disagree	Dis-a-gree	دیس اگری	مناقشه کردن
disappear	dif-ap-pear	دیس آپیر	از نظر غایب شدن
disappoint	dif-ap-point	دیس آپینت	ناکام کردن
disbelieve	dif-be-lieve	دیس بلیو	بی اعتقاد شدن
discontent	dif-con-tent	دیس کننت	رنجیدگی
disengage	dif-en-gage	دیس انایج	رها کردن
disobey	dif-o-bey	دیس اوبی	عدول کردن
			difoblige

difoblige	dif-ob-lige	دِسْ اُبلِج	بیز ار کردن
difrespect	dif-re-spect	دِسْ رِسپِکت	بی ادبی
Importune	Im-por-tune	اِمپِرْتُون	تقاضا کردن
Overcome	O-ver-come	اَوْر کَم	ظفر یافتن



الفاظ چهار سبیل

نمونه الفاظ که هر سبیل اول اکسنت میدارد

Ac-cef-fa-ry	اَکْسِیْرِی	رفیق
ac-cri-mo-ny	اَکْرِیْمَنِی	تندی
al-a-ba-ster	اَلَا بَاسْتِر	سک بشم
al-le-go-ry	اَلِیْگِیْرِی	معنی محقق سخن در پرده
a-mi-a-ble	اِمِیْ اِبِل	محبوب دلها
am-i-ca-ble	اِمِیْ کِبِل	دوستانه
Cat-er-pil-lar	کَکِرِیْلَر	صد پایه
cer-e-mo-ny	سِیْرِ اِمَنِی	آداب تکلف
		de-li-ca-cy

Del-i-ca-cy	دلیکاسی	نازکی
Fig-u-ra-tive	فیکوریتو	مجازی کلام
for-mi-da-ble	فورمی دبل	مهیّب
Ig-no-mi-ny	اگنومنی	رسوائی
in-no-cen-cy	اننوسنسیتی	پاکی
Mat-ri-mo-ny	ماتریمونی	نکاح
mel-an-cho-ly	ملانکولی	غمزده و غمزگی
mif-er-a-ble	میزاری ابل	مستمند سیاه بخت
Sal-a-man-der	سالامندر	سمندر
Sec-re-ta-ry	سکرترری	منشی

نمونه الفاظ که هر سبیل دوم اکنت میدارد

Ab-ste-mi-ous	استیمی اوس	برهنگار
ac-com-pa-ny	اکمپنی	همراه رفتن
ac-count-a-ble	اکونتابل	ذمه گیر
ad-di-ti-on	ادیتیون	جمع
ad-ver-fi-ty	ادورفیتی	رجح

af-fec-ti-on

af-fec-ti-on	افلاشی ان	الفت محبت
af-fi-ni-ty	افنی	نسبت برادری
a-gree-a-ble	اگری ابل	منظور
an-nu-i-ty	انوی	سالانه
ap-pren-tice-ship	اپریشیپ	میعاد نر آموزی
af-ton-ih-ment	افتونیشمنت	جبرانی
af-trol-o-ger	افترولجر	منجم
au-tho-ri-ty	اثرورنی	حکومت
Be-ne-vo-lent	بنیولنت	خیرخواه
Cap-tiv-i-ty	کپتیوی	قید
com-pan-i-on	کامپانیون	همراه
con-clu-fi-on	کن کلوزیون	خاتمه
con-fes-si-on	کن فشیون	اعتراف
con-fu-fi-on	کن فیوریون	اتری
con-ven-i-ent	کنوینینت	مناسب
cour-a-gi-ous	کرایجیوس	دلیر
cre-a-ti-on	کریاشین	بیدار شدن
		De-vo-ti-on

De-vo-ti-on بندگی

dis-cov-e-ry کشف

di-vil-i-on دیوانه‌گي

نمونه الفاظ چهار سلسله که هر سلسله سیوم اکسنت میدارد

Ac-ci-dent-al ناگهانی اتفاقی

Be-ne-fact-or کرم

De-tri-ment-al مضر

dis-ad-van-tage نقصان

dis-in-her-it محروم کردن

Ev-er-last-ing بی‌زوال

In-con-sist-ent پیچیده بی‌معنی

Ma-nu-fact-ure دستکاری

Un-ac-quaint-ed ناشناس

un-be-com-ing ناواقف

u-ni-ver-sal عمومی

نمونه

نمونه الفاظ چهار سبیل که بر سبیل آخر اکنت میدارد

An-im-ad-vert

ان ام اذورت

الزام دادن

Mis-re-pre-sent

میش ری پر سنٹ

غیر حق نقل کردن

mis-un-der-stand

میش ان در سٹند

بیهوده فهمیدن

Nev-er-the-less

نور تیه لیس

ولیکن

Su-per-in-tend

سوپر این ٹند

سر کرده شدن

نمونه الفاظ پنج سبیل

نمونه الفاظ پنج سبیل که بر سبیل اول اکنت میدارد

Ac-ti-on-a-ble

اکٹ یو نبل

لاقب دعوی

Cir-cul-a-to-ry

سر کلیری

مدور گرد بگرد

cust-om-ar-i-ly

کسٹمیری

بادستور

Dic-ti-on-a-ry

دکٹ یونری

کتاب لغت

Fash-i-on-a-ble

فش یونبل

مریج

Pas-si-on-ate-ly

پاشیوناتی

باجوش و ولول

نمونه

نمونه الفاظ پنج سلسل که بر سلسل دوم اکنت مبدارو

A-bom-in-a-ble	ابومینیل	کریم
af-fec-ti-on-ate	افکشیونت	مشفق شفیق
a-poth-ec-a-ry	اپوتیکری	عطار
Com-pas-si-on-ate	کمپشیونت	رحیم
con-fid-er-a-ble	کنفیدریبل	اکثر معتد به
con-tin-u-al-ly	کنتیئنوالی	مدام
De-gen-er-a-cy	دجنیرسی	بد نسلی بی اصلی
dif-hon-or-a-ble	دیس انوریبل	معیوب
Im-med-i-ate-ly	ایمدی اتینی	فی الفور
in-nu-mer-a-ble	انومریبل	بیشمار

نمونه الفاظ پنج سلسل که بر سلسل سوم اکنت مبدارو

Ab-so-lu-ti-on	آبسلوتیون	مغفرت
ac-cu-sa-ti-on	آکوزیسیون	دعوی و شکایت کردن
ad-mir-a-ti-on	آدمیریشن	تعجب
ad-mon-i-ti-on	آدمنیسیون	نصیحت
	F	ad-vant-a-ge-ous

ad-vant-a-ge-ous	ادوینجیس	مفید
al-ter-a-ti-on	التیرتیون	تبدیل تغییر
am-mun-i-ti-on	آمیونیسیون	گلوله و باروت
ap-par-a-ti-on	آپراتیون	غول و صورت و همی

نمونه الفاظ پنج سبیل که بر سبیل چهارم اکتفا میدارد

Ad-min-ist-ra-tor	آدمنیستراتور	وصی
Char-ac-ter-ist-ic	چاکتریستیک	علامت
Mul-ti-ply-ca-tor	مالتیپلایر	مضروب فيه
Ex-per-i-ment-al	اکسپیریمنتال	برای امتحان
Un-cir-cum-cif-ed	انسیرکومسیفد	همی خفته

نمونه الفاظ شش و هفت سبیل

همی العموم این نو الفاظ بر سبیل چهارم از آخر اکتفا میدارد

Af-faf-fi-na-ti-on	اففافیفیناتیون	قتل
Cap-it-ul-a-ti-on	کاپیتولاتیون	مناامه عهد و پیمان

com.

com-mu-ni-ca-ti-on	مُگَمَنی کیشیون	رابطه طاقه
De-ter-mi-na-ti-on	دترمینی شیشیون	تصمیم



El-ee-mof-un-a-ry	الی موزیرنی	غیرات انعام
Ge-o-met-ric-al-ly	جیو متر کلی	بقاعده هندسه
Pro-por-ti-on-a-ble	پرو پور شیشیون	باندازه

Which we are in a hurry to know, he knows all our thoughts and intentions. And while we are disputing with friends or foes, he holds every word and fact in good or bad, which we are preparing for others and for our own use.

All the day long he thinks how we spend our time, and the night cannot hide our words from him. When we deceive and pretend, we are soon detected and our schemes and devices are laid open to his eyes. I have a long tongue.

شده

we have our hearts ready to give him and show us the secrets of our hearts. If in our hearts we carry the light.

سبقہا برای استعمال خواندن زبان انگلیش کہ با آن ترجمہ بعینہ نوشتہ شدہ

Lessons to serve for exercise in reading English; to which literal translations are subjoined.

LESSON I.

ALL things are known to God; and although the glorious throne of his Majesty be highly exalted in heaven, yet he disdaineth not to look down on us in this low world.

God remarks all the ways of the children of men. When we go out, he marks our course; and when we come in, no door can shut him out from us.

When we are in solitude, he knows all our thoughts and meditations: and while we are discoursing with friends or foes, he hears every word, and sees the good or harm which we are preparing for others and for ourselves.

All the day long he minds how we spend our time, and the darkest night cannot hide our works from him. When we deceive and defraud with the greatest art and success, he unravels all our schemes and detects the false tokens of flattering lips and a lying tongue.

If we harden our hearts against the poor, or if we give alms and shew mercy, he is the witness of these deeds. If in our hearts we envy the rich;

it

if we murmur at or are reconciled to our own estate, he marks every thought and movement of our minds.

When we repair to his House or Altar to worship : he notes the zeal, sincerity and purity of our devotions.

Wherever we be, and whatever we do, he is never absent from us. Seeing that we are thus placed in the sight of God, let us examine, what there is in us, or belonging to us, that God hates ; and when our inclinations are bent on sin, let us restrain them, until we can find a place where his eyes will not see us.

Blessed are they, O God, who live on earth as in thy presence, and have thee before them in all their thoughts, words and deeds ; for with thee is the inexhaustible fountain of life and happiness.

ترجمہ بعینہ سبق پیشین

سبق اول

ہمہ چیز خدا را معلوم است و اگر چه تخت عالی سلطنتش بر سرش بلند تر است لیکن
حقیر نمیداند نظر کردن بر زیر ما مردم را کہ درین دنیای دون هستیم

خدا یاد میدارد ہمہ طریقیہای بنی آدم را وقتی کہ ما بیرون میرویم او نگاه میدارد راہ توجہ ما را
و ہر گاہ کہ درون می آئیم هیچ دروازہ مانع نمیشود اند شد او را از ما وقتی کہ هستیم ما در تنہای او میداند
ہمہ منصوبہ های ما را و ہر گاہ ما گفتگو میکنیم با دوستان یا دشمنان او می شنود ہمہ سخنہا را
و می بیند سود و زیانی را کہ ما میسازیم برای دیگران یا برای خود ما

و او

و او تمام روز نظر میدارد که کجا صرف میکنیم ما اوقات خود را و شب و بچور بوشیدن نمی توان کارهای
 ما را از هر گاه مافریب میداریم یا خیانت میکنیم از هوشیاری و غیره و زی او میکشاید همه بندشهای ما را و میداند
 نشانهای باطل لبهای خوشاند که و زبان در و خاکور اگر می نگریم مابسوی غریبان و محتاجان بسختی دل
 یا بسیار خیرات و رحم میکنیم او شاهد است این همه کارهای ما را اگر مادر دلشهای خود را زد و نشاندن
 صد میداریم و اگر خوش هستیم یا ناخوش هستیم مادر چه خود را و می بیند همه خیالات و جنبشهای
 دل ما را و قش که ما میر ویم بدرگاه او یا مزج او برای عبادت او نظر میدارد و غیرت و صدق و پاکی عبادت
 ما را هر جا که باشیم و هر کار که کنیم او هرگز غایب نمیشود از ما

لهذا همین طور هستیم مادر ما نشانیده بحضور خدا باید که بجوئیم که چیست در مایا در علقه ما که خدا از ان
 بیزار است و وقتی که خیال مابسوی کنه رود باید که آنرا باز داریم که جانی سیاهیم که خدا ما را انجا ویدن
 نتواند ای خدا خوشامر دمانی که هستند درین دنیا مثل حاضران حضور تو و ترا حاضر و ناظر میداند
 و هر اندیشه و گفتگو و کار لهذا چشمه بی زوال دولت و زندگانی پیش تست



LESSON II.

A FATHER'S *advice* to his DAUGHTER.

MY Dear Daughter, beware of spending too much of your time in the company of your own sex, for their conversation is in general trifling and foolish; and confined to their birds and paints, their ruffles and curls. But frequent the company of men, especially men who have had a liberal education and whose character is unimpeached. You can never sustain any injury from the society of such men, for they will hold your modesty innocence and honour sacred, and while you are present take care not to utter any thing in their discourse improper for you to hear.

Various

Various are the advantages which you will derive from the society of men. Suppose for instance that your company are men of learning, and that their conversation turns on Books, and the Arts and Sciences; you will learn the characters of various Authors ancient and modern; and that will assist you in chusing the Poems, Histories and other works most worthy of your own perusal and attention. Again suppose them to be men who have travelled and that they indulge themselves in talking of the countries and nations which they have seen, then it must afford you infinite pleasure and instruction to hear the persons dress and manners of distant nations faithfully and distinctly described.

Lastly, suppose your company to be Merchants, and that they are discoursing of business and the productions and manufactures of their own and foreign countries, such conversation must also greatly contribute to your amusement and improvement. Never imagine that knowledge is not necessary to a woman: it will be a great disgrace to me, and a great reproach to herself, if my daughter cannot educate her children, entertain her guests gracefully, and afford help and comfort to her husband in every vicissitude of life, in adversity as well as prosperity.

Therefore, my dear Daughter, take every opportunity of enjoying the society of intelligent and well bred men; from it you will acquire a degree of useful knowledge and an affability of manners, that will greatly add to your importance in your youth, and procure you respect and attention in your old age; Whereas those women who waste their youth in ignorance and folly no sooner reach old age and lose the attractions of their eyes and complexion than they are consigned to contempt and misery.

But remember in all companies and in every pursuit never to relax your

care

care of your brightest ornament and most valuable jewel, your virtue and reputation. Without these, no respectable man will ever say of you, would to God that woman were my wife, or my daughter, or my sister.

ترجمه بعینه سبق پیشین

سبق دوم

مصلحت پدری بدخترش

ای دختر کران بهای من حذر کن از صرف کردن اکثر اوقات خود را در صحبت با مجنس خود بنا برین که گفتگوی او طبعی العموم بیهوده و احمقانه است و هیچ سود نمیرود سوای هرزنده باورنگ سازها و سنجافها و کیسوها و اکثر برو صحبت مردان خصوصاً مردانیکه بخوبی پرورش یافته و نیکنام اند و تو هرگز نتوانی یافت هیچ بدی از صحبت مردان مذکور بنا برین که آنها شرمساری و عصمت و حرمت ترا محترم خواهند داشت و چون حاضر هستی با آنها حفاظت خواهند کرد از گفتگو کردن بی مناسب سماع تو

از صحبت مردان اکثر فوائد خواهی یافت فرض کن برای نمودن که هم صحبتان تو عالمان هستند و گفتگوی ایشان جاریست بر کتابها و هنرها و علمها تا خواهی آموخت و حلف اکثر مصنفان متقدیم و متأخرین و آن مدد خواهند شد ترا در انتخاب منظومات و تواریخ و دیگر تصنیفات لایق تر خواندن و مطالعه کردن تو

باز فرض کن که آنها سیاحان اند که مرکوز آنها اظهار احوال ملکهها و قومهاست که دیده اند تا شنیدن نقل مطابق و صحیح از صورت و لباس و رسم قوم بیکانه تر البته فرحت و تربیت خواهد داد
آخر

آنکه فرض کن که امصحبان تو سوداگران و مهاجران اند که گفتگوی سخاوت و در تفعات و عنووات
ملک خود ملک بیکان مگذارند از آن گفتگو البته مسرت و منفعت خواهی یافت

هرگز پندار که دانستن برای زنان ضرور نیست

البته مرالسبار شرم و اور از یاده عیب خواهد شد اگر دختر من نخواهد تو نسبت پرورش کردن طفلان
خود را و ضیافت کردن مهمانان را با ادب و تسلی و اطانت شوهر خود در جمیع تغییرات زندگانی
در پنج و راحت

اینا برین ای دختر من قابو بجوی بصحبت داشتن با مردان و دانشمند و سودا و سب ازین تو خواهی یافت
و انانی بقید و وسعت اخلاق که ترا در جوانی منزلت زیاده خواهد کرد و در پیری باعث تعظیم
و توقیر خواهد شد لیکن آن زنان که ایام جوانی در بیهودگی و سیر قوفی صرف کردند در ایام پیری
که حسن و قوی از دست شد آنها را بجز حققت و خرابی هیچ حاصل نیست

لیکن یاد دار در همه مجالس و در همه تماشای هرگز دست مکن اندیشه خود را بر ای آراش
در خشان تو گوهر گرانها تر سیر و حرمت خود بی آنکه کسی صاحب اعتبار و رحن تو نخواهد گفت
کاشکی ای خدا آن زن زوجه من شود یا دختر من یا خواهر من

LESSON III.

On the behaviour of SERVANTS.

NO subject has been more frequently discussed than the behaviour of servants.

The plague of Servants is the phrase in every one's mouth: yet how soon we are of encreasing this plague, even to destruction of our fortunes, may be seen almost in every family that has any pretensions to gentility.

I must ask pardon on this occasion for deviating from the common road and taking the part of the servants in opposition to their Masters. I have passed the greatest part of my life in families and been a strict observer of all occurrences that happen in them; I have long been of opinion, that the good or bad qualities of servants are generally to be ascribed to the conduct of their masters. Indeed I am from repeated experience now become so sanguine in this opinion, that, when I have a mind to study any Master or Mistress thoroughly, I observe with circumspection the particular dispositions and behaviour of the servants.

If I find chearfulness in their countenances, sobriety in their manners, neatness in their persons, and harmony among themselves, I always conclude that the Master and Mistress of such servants have good habits and dispositions.

On the contrary where I see servants with furliness or ill nature in their looks, with slothfulness in their motions, with slovenliness in their cloaths, or quarrelling among themselves, I conclude that they are copying the manners of those whom they serve, and that the Master and Mistress of that house, whatever character they may bear in the world, are disagreeable in themselves and a plague to all about them. By this rule I can generally judge with what degree of estimation I am received at the several houses which I visit. I look only at the servant to know if I am a welcome guest to his Mistress and the Family. If he opens the door with a look of indifference,

or

or is slack in his attendance upon me, I shorten the time of my stay, and lessen the number of my visits at that house.

But if he shews me up stairs with a good grace and looks at me with attention while I am talking to him, I rest perfectly satisfied of his Master or Mistrefs's regard for me.

But not to dwell too long on this argument, I shall proceed to recommend it to all who have servants to treat them with equity and mildness. Seneca has observed that it is the part of a wise and good man, to deal with his inferior as he would have his superior deal with him, fortune having no more power over servants than over their Masters; so that he that duly considers how many servants have become Masters, and how many Masters have become Servants, will lay no great stress of argument on the possession of the one or the other station.

Some (continues the moralist) use their servants worse than beasts, in slavish attendances on their drink and their lusts, as if they were not made of the same materials with their Masters, and as if they all did not breathe the same air and all were not to die in the same condition.

I will not distinguish servants by their offices, but by their manners: the one is the gift of fortune, the other is derived from their own virtue.

ترجمه بعینه سبق پیشین

مستی سیم

بیان وضع نوکران

ایچ مقدمه بدفعات بتحقیق رسیده تر از وضع نوکران نیست

گله نوکران هر جمله زبانهها افواه است لیکن چه قدر مرغوب است مدرا افزودن آن گله تلمیذ و
شدن دولتهایی ما که میبویان دید در هر خاندان که فی الجمله استحقاق شرافت میدارند
مر اعد باید خواست درین هنگام بنا بر یکراه معروف گذاشته ام و جانب نوکران گرفته ام و در مقابل
خاوندان

من صرف کرده ام اکثر اوقات خود در محلهای خوب دیده ام همه سرگذشت در انجام من از مدتی
پنداشته ام که خصلتهای نیک و بد نوکرانرا طبعی العموم حمل میتوان کرد و در روش خاوندان فی الواقع
حالا من از بس تجربه تا چه قدر تیز شده ام و درین پنداشتم که هرگاه جستجو میکنم ایچ خاوندان من
خوب ملاحظه میکنم طبع و روش نوکرانرا

اگر من میبایم خنده و می در چهره های آنها و هوشیاری و اخلاق آنها و صفاتی در ابدان آنها و آموختگی
در خدمات آنها و سازش در میان خود با بییقین میدانم که خاوندان مردوزن چنین نوکران عادات
و مزاجهای خوب میدارند

در برابرش هر جا که می بینم نوکران را با تشر و می یا بد خلقی در چهره او با کاهلی در حرکات و با بی
پروا می در ملبوسات یا نزاع کننده با خود یا من مقرر میکنم که آن نوکران نقل میکنند اخلاق
خاوندان

خاوندان خود را و آنکه خاوندان مردوزن مالک خانه هر چه وصف داشته باشند در دنیا اصل
بد خو هستند و رنج دهنده جماعه نژدیکان و متعلقان

باین نشان مینوایم دریافت که بچه قدر محبت میکیرند مراد هر خانها که میروم اعجاب زیارت
فقط می نگرم نوکر را برای دریافت کردن اگر من هستم مهمان مقبول نزد یک زن خاوندش
و دیگر اهل خانه اگر میکشاید دروازه را بنظر بی التفاتی یا غافل است در ادای خدمت
بمن کمتر اوقات توقف می کنم اینجا و کم یاد می کنم آمد و رفت را در آن خانه لیکن اگر میرساند مرا به بالاخانه
یا حسن ادب و میگردم را بتعظیم و قش که میفرمایم باو چیزی می سن هیچ شک نمیدارم و دوستی خاوندان
مردوزن با خود را درین دلیل زیاده نباید نوشت پس منوجه میشوم بمصلحت دادن
بخاوندان بنابر پیش آمدن بانوکران بر عایت و ملایمت حاکیم سینکا چنین گفته است که رسم
هر دانشمند و مردم نیک این است که با ادنی و قدر و تر خود سلوک کند که میخواهد که اعلی او با او
چنین کند بنابر یک قدر است بخت بر نوکران و خاوندان یکسان است و هر که نامل میکند که چه قدر
نوکران خاوندان کشتند و چه قدر خاوندان نوکران گردیدند برای ذرجه خود هیچ دلیل نمیکیرد
بسیار مردمان را بط می دارند با نوکران چنانچه با جانوران بلکه بدتر از آن در خدمتهای دون برای
شرب و لذتها و هیچ یاد نمیدارند که نوکران و خاوندان از یک مواد افریده شده اند و هر دو یکسان
ترسش میکنند و یک و تیره خواهند مرد

نهی منجم نوکران را از روی پیشه بلکه از روی اخلاق که آن از بخت است و این از جبلت

MORAL SENTENCES.

کلمات وعظ

I.

Gold, though the noblest of metals,

loseth

طلا اگر چه بهترین فلزات است لیکن

گرم میکند

loseth its lustre when long worn in the same purse with copper or brass; and the best men, by associating with the wicked, are often corrupted by their sins and partake of their punishment.

II.

Gregory Nyssen compared an usurer to a person giving cold water to one in a burning fever, giving him momentary ease but increasing and prolonging his pain. For the usurer, though he seems for the present to relieve his Brother's wants will afterwards grievously torment him.

III.

Riches are like dung, which stinks in an heap, but, being spread abroad makes the earth beautiful and fruitful.

IV.

A man should never be ashamed to own

گرم میکنند جلاز خود را بر کلاه مدتی داشته میشود
در یک خنجر بطه بامس و برنج همچنین بهترین
مردمان که اختلاط میدارند با بدان اکثر خراب
میشوند بسبب عیوب آنها و شر یک
میشوند در عذابهای آنها

حکیم گر بیکر تبین تشبیه داده است دیوا
خوار را بشخصی که میدهد آب سرد و یکسی
که عارضه تب داشته باشد که آرام ساعنی
است و آلام مدتی همچنین دیوا خوار اگر چه
بالفعل ظاهر روان میکند حاجت هر ادر
خود را لیکن بعد اندک زمان هر و عقوبت
خواهد کرد

مال و متاع مانند سرکین است که بوسیده
میشود در توده و افکنده زمین را از باو هر میوه
میکند

آدمی را نباید شرم داشت بقبول کردن
خطا

own that he has been in the wrong, خطا خود را که فقط میگوید به عبارت دیگر
which is but saying in other words that که او خود امروز دانا تر است از دیروز
he is wiser to day than he was yesterday
day

V.

He who tells a lie is not sensible هر که میگوید سخن دروغ تمیذاند که چه قدر مهم را
how great a task he undertakes, for he آزارش میکند بنابر آنکه می باید او را پند کردن
must be forced to invent twenty more بست دروغ دیگر برای ثابت کردن آن یک دروغ
to maintain that one.

VL

It often happens that those are the اکثر واقع میشود که آنها هستند بهترین مردمان
best people, whose characters have been که نیکنامی آنها ضایع شده است از بدگویان
most injured by slanderers, as we usually find that to be the best fruit, which چنانچه طبع العموم می یابیم که آن میوه از همه
the birds have been picking at. شیرین تر است که بر آن مرغان منقار زده اند

بیان نقطه با علامت کدر کتابهای انگاشتی یافته میشود بعضی

نقطه با نشان است برای امداد و رستی خواندن و آن هفت است

نقطه اول . comma که نام دارد و آن علامت است برای وقفه کردن در میان خواندن تا انداز کفن لفظ یک

نقطه دوم . semicolon که معنی کولن نام دارد و آن علامت است برای وقفه کردن در میان خواندن تا انداز کفن لفظ یکدو

نقطه سوم . colon که نام دارد و آن علامت است برای وقفه کردن در میان خواندن تا انداز کفن لفظ یکدو سه

نقطه چهارم . period or full stop که بر بود یا فول استاب نام دارد و آن دلالت میکند بر تمام شدن سخن و علامت است برای وقفه کردن تا انداز کفن لفظ یک دو سه چهار

نقطه پنجم . point of interrogation که بر نیست اف است که معنی نقطه پرسش است و آن نوشته میشود بعد از لفظی یا معنی که میسر رسد و وقفه آن مقرر نیست و از معنی معلوم میشود و لیکن میشود دلالت میکند بر بلند کردن صوت

نقطه ششم . point of admiration که بر نیست اف از میراث یون یعنی نقطه تعجب و آن نوشته میشود و بعد سخن است تعجب و دلالت میکند بر بلند کردن صوت و وقفه کردن بلند از وقفه پرس بود

نقطه هفتم . parentheses () که نام دارد و آن در میان کلام باره سخن را احاطه میکند که از

اصل

اصل سخن طاحده است و از دور کردن آن معنی سخن تغیر نمی شود و آن دلالت میکند بر بست کردن صوت و وقفه کردن باند از وقفه کما

و بکار نقطه بکار کتابهای انگلیسی یافته میشود برای علامتهاست که حلا بیان کرده میشود

۱ ' apostrophé اپوستر فی و آن دلالت میکند برین که بعضی حروف از ان لفظ نوشته نشده
مثال thro' بجای through و talk'd بجای talked

همین علامت با 's که در آخر لفظ است معنی of میدارد که پیش آن لفظ می آید و نشان
اضافت است مثال man's life که معنی life of man میدارد

۲ caret ^ و آن دلالت میکند بر جای الفاظی که سهو شده باز نوشته شده بر حاشیه
یاد در میان صفحه

۳ hyphen - هیفن و آن دلالت میکند بر وصل سبیل الفاظ چون در یک سطر کنجایش
نوشتن نشده و بر وصل دو لفظ که بمنزله یک لفظ است مثال

admir-
ation و bird-cage

۴ quotation " کوتیشن و آن دلالت میکند برین که الفاظ و کلامهای و صفحه جاتی که آن نشان
بر آن مرقوم است از جای دیگر منقول است

* asterism * استریم و + obelisk اولسک و || parallels پری لیس این هر سه

علامات و کلمات حروف تهجی مثل a, b, c و کلماتی مثل 1, 2, 3 خبر میدهند برای
نظر کردن بر حاشیه یا طرف زیرین صفحه بکار در یافت شرحی یا مضمونی

an Index این اندیس دلالت میکند برین که جائی که آن نشان مرسوم است معنی خاص دارد. بتامل بآیدید.

paragraph پاراگراف این نشان دلالت میکند برین که مقدمه سابق که پشت حلامقدمه دیگر آغاز میشود.

Accent اکسنت و آن دلالت میکند برین که اکسنت یعنی ضرب دران لفظ بران حرف است مثال discord خصوصیت discórd بر طرف کردن

circumflex Accent سرکم فلکس اکسنت این نشان دلالت میکند برین که آن وول که آن نشان بران مرسوم است بسیار دراز است مثل مدعربی مثال Euphrâtes دریای فرات و Horizôn دائرة افق

short Accent این نشان دلالت میکند برینکه آن وول که آن نشان بران مرسوم است کوتاه است و جلد

Dicæresis دیرسس این نشان بر دو وول دلالت میکند برینکه آن هر دو وول و فترت نیست لیکن هر دو وول آواز خود با علامت جدا میدارد و از آن دو سبیل دریافت میشود مثال beatitude بیابستنی



قاعده زبان انگلیش

در زبان انگلیش سه قسم الفاظ است

Particles پرتیکلس یعنی حروف وادوات

اول

دوم

دویم	Nouns	نویس یعنی اسماء
سیوم	Verbs	اور بس یعنی افعال

بیان بر نکلس OF PARTICLES.

بر نکلس پنج قسم است

اول	Articles	ار نکلس یعنی حروف تعریف
دویم	Adverbs	ا دور بس یعنی ظرف
سیوم	Prepositions	پر برزیشیونس
چهارم	Conjunctions	کنکیشیونس
پنجم	Interjections	ایتر جاکشیونس

حالا این پنج قسم مفصل بیان کرده میشد.

اول بیان ار نکلس OF ARTICLES.

ار نکلس یعنی حروف تعریف دو است

اول a که کاهی an با این نوشته میشود و نام او indefinite article این دِفِنِیت ار نکلس

است a یا an دِفِنِیت ار نکلس دلالت میکند بر واحد جنس عام چنانچه نگره عربی مثال a man مرد و a star ستاره که از اینها مرد و ستاره خاص معلوم نمیشود

لیکن ار نکلس دویم the که نام او definite article دِفِنِیت ار نکلس است دلالت میکند بر شیء خاص چنانچه معرفه عربی مثال the wisest man on earth داناترین مردمان در دنیا the morning star ستاره صبح که از اینها شخص و ستاره خاص مفهوم میشود

هرگاه از تکل اول یا آن دفت از تکل بر لفظی که حرف اولش وول با h خفی است می آید
برای آسانی تلفظ an مینویسند مثال he was wounded by an arrow زخمی شد از
تیری

he lost an eye نقصان یافت چشمی he staid an hour ساعتی ماند

هرگاه بر اسم موصوف ایچ از تکل نباشد معنیش عام است مثال man که بی از تکل
جنس همه مردمان گفته میشود

چنانچه درین مصرع the proper study of mankind is man مفیدتر طلب مردمان مرد
است

سخن برای نشان دادن از نکات

Man was made for society, and ought to extend his good to all men ;
but a man will naturally entertain a more particular kindness for the men
with whom he has the most frequent intercourse, and enter into a still clo-
ser union with the man, whose temper and disposition suit best with his
own.

مرد پیدا شده است برای مصاحبت با هم و می باید اورا خیر خواهی نمودن بجمیع مردمان لیکن مردی
از طبیعت خواهد داشت آشنائی با آن مردمان که با آنها صرف میکند اکثر اوقات خود را و در
خواهد آمد بدوستی خاص با آن مرد که مزاج و سیرت اورا مناسب تر می یابد یا خود

2. Of ADVERBS. دوم بیان اذ و ر بس یعنی ظرف

اذ و ر بس متصل فعل و صفت می آید برای ظاهر کردن کیفیت از ساخت یا خصلت چنانچه
زمان و مکان و وضع

A LIST of ADVERBS. تعداد اذوریس مشهوره

Adverbs of Time. اذوریس زمان یعنی طرف زمان

Again

باز

already

گذشت

always

همیشه

by and bye

در اندک زمان

ever

همواره

henceforth

ازین دم

hereafter

بعد ازین

heretofore

پیش ازین

never

هرگز گاهی

now

حالا اکنون

often or often times

بارها اکثر اوقات

seldom

کم وقت

then

انگاه

when

هرگاه و وقتی

to day

امروز

to night

امشب

to morrow

فردا

yesterday

دیروز

yesternight

ویشب

Adverbs

Adverbs of Place.

اَدْوَر بَس مَكَان بَعْثِي ظَرْف مَكَان

جدا علاحدہ Afunder

قَرِيب hard by

زَنَر downward

جَاي دِگَر else where

بَہِيد far or far off

اَز بِنِجَا hence

اِيْ جَا here

بَا بِنِجَا hither

بِجَاي نِي no where

اَز اِنِجَا thence

اِنِجَا there

بَا بِنِجَا thither

بَا upward

اَز کِجَا whence

کِجَا where

بِکِجَا whither

اَدْوَر بَس وَضَح Adverbs of qua-

يَا صَفَت کِه سَاخْتِه lity which are

مِي شُو وَا ز اِسْم formed from
صَفَت بِلَا حَق کِرْدَانِيدَن Adjectives by
در اَخر اَن چَا نِجِه ly adding by to
the Adjectives;
for example,

مَنْصَفَانِ justly

عَقْلَمَنْدَانِ wifely

صَادِقَانِ truly

هوشيارانِ prudently

دَلَاوَرَانِ bravely

اَدْوَر بَس تَرْتِيب Adverbs of order
بَا شَمَار and Number.

اَوَّل First or Firstly

دَوِيم secondly

سِوِيم thirdly

چِهَارَم fourthly

يَكْبار once

دو بار twice

سَه بار thrice

3. Of PREPOSITIONS.

میوم بیان هر ميزيش يونس که قسمي است از

حروف

یک هر ميزيشيون ربط یک لفظ با ديگر ظاهر

میکند مثال با to به

he bought this with money خرید کرد به زر

he went to Calcutta بکالمته رفت

A List of Propositions.

تعداد هر ميزيش يونس مشهوره

بالا زير above

اطراف هر چهار طرف about

پس بعد after

در برابر against

amid or amidst

در میان

among or amongst

گرد اطراف around

در و بر at

پیش پیشتر before

پس پس behind

below

زير

beneath

بجز beside or besides

مابین در میان between, betwixt

آنگزوی آن بر beyond

از و به by

زير down

جز except

برای for

از from

in

در

into

علامت اضافت چنانچه of

در هندی کا

بر on

زير over

بیرون خارج out or out of

گرد اطراف round

ازین بر تا آن طرف through

از سر تا throughout

تا till, untill

به و پیش to

به و سوی

بر و سوي	toward or towards	بر	upon
بر	under	با و به	with
بر	underneath	اندرون داخل	within
بالا و زهر	up	بدون بی	without

Of PREPOSITIONS in COMPOSITION.

بیان بریزیشیونس در الفاظ مرکبه

بریزیشیونس که سابق مذکور شد و امثال آن الفاظ تامه است لیکن دیگر بریزیشیونس است

که در الفاظ مرکبه می آید و جزئی از الفاظ است

و آن سه قسم است اول انگلیشی دوم مانخوذ از لاتینی میوم مانخوذ از یونانی

1. Of PREPOSITIONS in COMPOSITION, properly English.

بیان بریزیشیونس اصل انگلیشی که در الفاظ مرکبه یافته میشود

ازین قسم دوازده است fur, up, un, out, over, mis, fore, for, counter, be, a,

with

a 1 r که معنی on یعنی برو in یعنی در میدارد مثال a foot بر پای abed بر سر

a sleep در خواب

be 2 2 که معنی about یعنی اطراف و nigh یعنی نزدیک و in یعنی درو before

یعنی بیشتر میدارد مثال to besprinkle هر چهار طرف افشاندن beside بجزر betimes

و روقت to bespeak پیشتر عهد کردن

3 3

to counter-balance *مقابل کردن* *معنی در برابر می‌دارد و مثال* in opposition, *counter* *معنی* *30*

طرف مقابل کردن to countermand *فرمان نامنقض دادن*

for *معنی* negation *معنی انکار می‌دارد و مثال* to forbid *منع کردن* *4*

fore *معنی* before *معنی پیشتر می‌دارد و مثال* foretell *از پیشتر گفتن* *5*
 پیش از وقوع خبر دادن foresee *از پیشتر دیدن*

mis *معنی* defect *معنی عیب* error *معنی غلطی می‌دارد و مثال* misdeed *گناه* *6*
 to mistake *خطا کردن*

over *معنی* superiority *معنی فوقیت و* excels *معنی زیادتری می‌دارد و مثال* *7*
 to overcome *بر آمدن شکست دادن* overhasty *تند*

out *معنی* superiority *معنی فوقیت می‌دارد و مثال* to out do *خوب کردن* *8*
 out run *بیشتر دویدن*

un *معنی* contrariety and privation *معنی برعکس و محالفت می‌دارد و مثال* *9*
 unpleasant *غیر مطبوع* to unsay *بر عکس گفتن*

up *معنی* upland *بالا* upside *طرف بالا* *10*
 گشت بالا

sur *معنی* on or over *معنی بر یا بالا می‌دارد و مثال* surface *بالا* *11*
 with *معنی* opposition *معنی برابری و* back *معنی پس می‌دارد و مثال* *12*

to with-stand *مواجه شدن رو بر و استادن* to with-draw *خود را بردن و پس کشیدن*

Of the Latin PREPOSITIONS in English COMPOSITION, in

number 30.

۲ بیان برترت و نهی باحورازات یعنی که در الفاظ مرکبه انگاشتی یافت میشود و آن سببی است

۳ a, ab, abs. ۳, ۲, ۱, ۱, ۲, ۳ from یعنی از میدارد و منحل to bate کم کردن

to ab-hor, نفرت داشتن, to ab-tain, برآوردن

۴ ad که معنی to یعنی به میدارد و منحل to ad-apt موافق کردن to ad-mit اجازت

دادن و قبول کردن

۵ ante که معنی before یعنی پیشتر میدارد و منحل to ante-date پیشتر تاریخ نوشتن

ante-diluvian پیشین طوفان نوح

۶ circum که معنی about یعنی در گرد میدارد و منحل circum-locution تعبیر و

circum-vallation احاطه

۷ cum که معنی with و کامی con و کامی col و کامی co نوشته میشود و معنی with

یعنی با میدارد و منحل com-pact با هم عهد و پیمان concord, اتفاق و اجماع to collect

یکجا کردن co-partner شریک

۸ contra که معنی against یعنی در برابر میدارد و منحل to contra-dict در برابر گفتن

یا رد کردن

۹ de که معنی from یعنی از میآورد و منحل to de-tract بد گفتن بدنام کردن deduce

to استنباط کردن و کامی معنی contrariety and privation یعنی برابری و مخالفت میدارد و

معادل demerit خطا

۱۰

10 de 1. در بعضی الفاظ مرکبه di نوشته میشود مثال to divert مشغول کردن بطرف دیگر کشیدن to digress بکوشیدن گریز کردن

11 dis 11 که انجمن de است و معنی برابری و مخالفت میدارد مثال dishonour بی آبرویی disgrace بی شرفی

12 and 13 e, and ex 13 from یعنی از میدارد مثال to eject راندن to exclude قطع بریدن خارج کردن

14 extra 14 که معنی beyond, over and above یعنی زیادتی میدارد مثال extra ordinary نادر طاعده از دستورات extravagant فضول خرج

15 in 15 که اکثر im نوشته میشود و معنی مشهور آن مخالفت و برابری است مثال inactive نیست inaccurate نادرست impotent نازور immaculate بی عیب و پاک in ناهای اصل معنی خردیدنی در میدارد مثال to induce ترغیب و اوان to impell در کشیدن in در بعضی الفاظ ماحوذا از زبان فرانسوی en نوشته میشود و معنی در میدارد مثال to engage در آویختن to encourage تحریک دادن

16 inter 16 که معنی between یعنی در میان میدارد مثال intercede شفاعت کردن to intercept مزاحمت کردن گرفتار کردن inter درین لفظ to interdict منع کردن معنی برابری میدارد

17 intro 17 که معنی within یعنی اندرون میدارد مثال to introduce در آوردن و در محاوره بمعنی ملاقات گذاشتن

to obstruct **ob** ۱۸ 18 **obstacle** مانع **against** یعنی در پاری می‌دارد مثال

بازداشتن **ob** در اکثر الفاظ مرکبه **b** بحرف ب بعد خود می‌دهد میشود مثال **to oppose** بازداشتن

to offend آزرده کردن

perforate ۱۹ 19 **through** یعنی ازین تا آن طرف می‌دارد مثال

مصرفتن **to persevere** مداومت کردن **per** در اکثر الفاظ مرکبه معنی زیادتی و استقامت می‌دارد مثال

perfect صحیح درست **to perform** ادا کردن

post ۲۰ 20 **postscript** ختمه خط و کتاب

to postpone تاخیر کردن

pre ۲۱ 21 **before** یعنی پیشتر می‌دارد مثال **to precede** سبقت بردن

to prefer تقدیم کردن ترجیح دادن

pro ۲۲ 22 **for** یعنی برای و دیگر بسیار معنی می‌دارد مثال **to proceed** گذاشتن

to proclaim منادی کردن **to procure** اندوختن

preter ۲۳ 23 **besides or against** یعنی بجز می‌دارد **preter-natural**

مخالف حادث

re ۲۴ 24 **again** یعنی باز است مثال **to recall** باز طلبیدن

to reform اصلاح کردن

retro ۲۵ 25 **backward** یعنی پسین می‌دارد مثال **retrospect** نظر پس

- ۲۶ 26 *from* که معنی از میدارد مثال *to exclude* طرد کردن
- ۲۷ 27 *under* که معنی زیر میدارد مثال *to subscribe* و مستحق کردن قبول کردن
- to subtract* تفریق
- ۲۸ 28 *subter* که نیز معنی *under* یعنی زیر میدارد مثال *subterfuge* حقه
- ۲۹ 29 *super* که معنی *over* یعنی بالا و زیاده میدارد مثال *superficial* سرسری
- superfine* با یکترین ظاهری
- ۳۰ 30 *trans* که معنی *beyond* یعنی آنطرف میدارد مثال *to transgress* از حد گذشتن خطا کردن
- ۳۱ 31 *ultra* که نیز معنی *beyond* یعنی آنطرف میدارد مثال *ultramontane* آنطرف کوه

OF PREPOSITIONS in COMPOSITION borrowed from the Greek, we find eleven.

- ۱ بیان در پیش و پس مانده از یونانی که در الفاظ مرکب انگلیسی یافته میشود و آن یازده است
- ۲ 1 *(privative), a* که معنی طرف نفی معنی ماوراء عربی مثال *anonymous* غیر معلوم
- ۳ 2 *anarchy* آشوبش بیسری
- ۴ 2 *amphi* که معنی *about* یعنی اطراف و گاهی طرفین میدارد مثال *amphitheatre*
- ۵ 2 *amphibious* تماشاگاه هر دو گونه بحری
- ۶ 3 *anti* که معنی *against* یعنی در برابر میدارد مثال *antidote* پاد زایان دفع

- 4 apo که معنی from یعنی از میدارد مثال apostasy ابراراد
- 5 dia که معنی between, through یعنی در میان میدارد مثال diameter قطر دایره
dialogue مکالمه dia در بعضی الفاظ a دو ر می کنند و غلط di مینویسند مثال dioptriks
پاره ازظم بصر
- 6 dis که معنی both and two یعنی دو و هر دو میدارد مثال disyllables الفاظ
دو سبیل dis در بعضی الفاظ a از آن دو ر می کنند و فقط di مینویسند مثال diphthong
از دو د و ل یک سبیل ساخته dipetalous لفظ ظم نبات دانی که معنی آن نبات دو
برگه باشد
- 7 hyper که معنی above یعنی فوقیت میدارد مثال hyperbole مبالغه
- 8 hypo که معنی under یعنی زیر میدارد مثال hypocrisy ریا
- 9 meta که معنی in exchange یعنی تغیر میدارد مثال metaphor کنایت
استعاره metamorphosis تبدیل صورت
- 10 para که معنی beyond یعنی آن طرف و زیادتی میدارد مثال paradox خلاف
قیاس parapt دیوار تاسینه
- 11 peri که معنی about یعنی اطراف میدارد مثال periphery محیط دایره
pericranium مرده دماغ
- 12 syn که معنی with یعنی با میدارد مثال synagogue کنشیت و جماعت یهود
چونکه بر بنیادش یونس در القاطر کبد در زبان انگاش بسیار مستعمل است و بسیار فایده می
بخشد

بخشد حالا بنابر امداد متعلبان بترتیب دیگر نوشته میشود		
alone, a reading, asleep, معنی درمیدارد	انگلیسی	a
to abscond, ablution, این بمعنی از میبرد	لاتینی	a, ab, abs
to extort, to elope, این بمعنی از میبرد	لاتینی	e, ex
to seduce, این بمعنی از میبرد	لاتینی	se
to disjoin, to divest, to dethrone	لاتینی	de, di, dis
apostle, apology	یونانی	apo,
beholden, benumbed, behind معنی در و اطراف و بیشتر میدارد	انگلیسی	be
to counterfign	انگلیسی	counter
contraband	لاتینی	contra
این بمعنی در برابر میدارد	لاتینی	ob
to obviate, to oblige, antipathy	یونانی	anti
to forsake, to forget	انگلیسی	for
این هر دو نیز در بعضی الفاظ معنی در برابر میدارد	لاتینی	pro
to prohibit	انگلیسی	fore
forefathers	لاتینی	pre
predecessors	لاتینی	ante
antediluvian		

		misfortune	انگاشي	mis
disobedient	to disoblige	انگاشي	dis	anols
unawares, unlike	اینهمه معنی مخالفت و برابری ندارد	انگاشي	un	
immoderate,	injustice,	انگاشي	in, im	
apathy		يوناني	a	

to circumcise	اینهمه معنی	لاتيني	circum	
amphibology	تعارف می دارد	يوناني	amphi	
periphrasis		يوناني	peri	

to out law, to out bid	انگاشي	out
to overwhelm	انگاشي	over
extrajudicial	لاتيني	extra
preter perfect	لاتيني	preter
superfluous	لاتيني	super
hyperborean	يوناني	hyper
a parable	يوناني	para
to transact	لاتيني	trans
ultramarine	لاتيني	ultra
to surcharge	انگاشي	fur
to bedaub, to bemoan	انگاشي	di

diarrhoea

diarrhoea	این هر دو معنی ازین	یونانی	dia
to perfist	برتا آن طرف میدارد	لاتینی	per
to adopt, to advance	این هر دو معنی درجه	لاتینی	ad
to impend, to incline	میدارد	لاتینی	im, in
subservient	این سه معنی ازین هر دو میدارد	لاتینی	sub
subterraneous		لاتینی	subter
hypochondriack		یونانی	hypo
interfect, intermarry	این هر دو معنی در	لاتینی	inter
metathesis	میان و مخلوطه میدارد	یونانی	meta
introduction	اندرون	لاتینی	intro
posterity	پس	لاتینی	post
retrograde	پس رفته	لاتینی	retro
to receive, to return	باز	لاتینی	re
upstart, uproar, upwright	بالا	انگلیسی	up
diennial, disyllable	دو یا هر دو	یونانی	dis, di
withstand, withdrawn, withhold		انگلیسی	with

to combine	این	com
to confound	این	con
a colleague	این	col
co-temporary	این	co
fynonimous, to fymphathize	این	fyn, fym
fycophant, fyllogism,	این	fy, fyl

of CONJUNCTIONS بیان کنجک یونس یعنی حرف عطف

کنجک یونس یعنی حرف عطف الفاظ یا کلامها را با هم پیوند میدهد باقیال یا با نکار یعنی

با ثبات یا نفی

You and I rode to Calcutta but Mr. John staid in Camp

شما و من سوار شده رفتیم. بلکه آنکه ایکن جان صاحب در لشکر ماندند

A LIST of CONJUNCTIONS. تعداد کنجک یونس مشهوره

همین	Likewise	باز	again
همین	moreover	همین	also
یعنی	namely	اگرچه	although
نه	neither	و	and
لیکن	nevertheless	چنانچه	as
نه	nor	لهذا	because

یا	or	لیکن	but
و الا	otherwise	یا	either
بجز	save	بجز	except
چونکه	since	بنابرین	for
تا	that	بهر حال	howsoever
لهذا	therefore	اگر	if
دران	thereupon	چرا	wherefore
اگر نه	unless	اکر	whether
چونکه	whereas		

OF INTERJECTIONS بیان انترجکسیونس که قسم و تعجب و حروف است

انترجکسیونس الفاظ شکسته یا ناقص است که در میان سخنهای آید برای ظاهر کردن جنبشهای خاطر

چنانکه جنبشهای خاطر متعدد است انترجکسیونس نیز متعدد است مثالش این است

INTERJECTIONS.

In pain and grief—ah! alas! oh! wo! woes در درد و غم چنانچه در فارسی کلمه آه و وای

In mirth and gladness—ha! ha! ha! در خندگی و در خوشی چنانچه در فارسی واه واه

Of approbation and praise—brave, bravo,

well done!

در تعریف چنانچه آفرین و شاد باش

Of disapprobation, and reproach—pish, thuh,

fie, foh, away!

در طعن زنی و شرم دهی چنانچه نف

In wonder and surprise—strange! heigh deigh, how now, در حیرانی چنانچه واه واه
 Commanding silence—hush, tush, 'ft برای خاموش کردن چنانچه باشش

۲. بیان اسماء یعنی نouns. of NOUNS.

قسم دوم الفاظ در زبان انگلیسی بموجب ترتیب این قاعده اسماء گفته می شود یعنی نouns
 و آن سه قسم است

۱ اسماء موصوفه یعنی نسبتی نouns Nouns Substantive

۲ اسماء صفات یعنی ادجکتیو نouns Adjective Nouns

۳ اسماء اشاره یعنی پرونouns Pronouns

۱. بیان اسماء موصوفه یعنی نسبتی نouns. NOUNS SUBSTANTIVE

اسم موصوفه هر چیز موجود است یا هر چیز معلوم ساز حواس و قیاس را نام است و آن دو قسم
 نامست اعلام یعنی بروه بر نیمس proper names و غیر اعلام یعنی کمن نouns common nouns

اسم علم نام شخصی یا مکانی یا چیز معین است مثال Warren و اردن Hindostan
 هندستان Ganges گنگا

اسم غیر علم یعنی کمن نouns common nouns نام اجناس و انواع است مثال a man
 مرد a tree درخت

Of the Declension and Inflection of NOUNS. بیان نحو یعنی

اسماء در قاعده انطش بسیار کم متغیر میشود و لهذا علم خوان این زبان بسیار آسان است اما

اندکی تعبیر می یابد بسبب تعداد یعنی Number و جنسیت یعنی Gender

Genitive

Genitive or Possessive case و اضافت یعنی

Number بیان تعداد یعنی نمبر

هرگاه اسم نام یک چیز است سنگلر singular یعنی واحد است و هرگاه نام زیاده از یک چیز است پلورل plural یعنی جمع است و همیشه از تغییر سنگلر پلورل ساخته میشود و بموجب این قوانین

اول یک قانون مشهور است که از لاق کردن s در آخر سنگلر پلورل میشود مثال river دریا جمع آن rivers دریاه و table میز جمع آن tables میزها و horse اسب جمع آن horses اسبان

دوم چون در آخر الفاظ سنگلر این حروف z, x, sh, s, ch باشند و از لاق کردن s آواز خوب ظاهر نشود ss لاق کنند

مثال church کلیسا جمع آن churches کلیساه و afs خر جمع آن asses خران و fish ماهی جمع آن fishes ماهیان و fox روباه جمع آن foxes روباهها و topaz زبرجد جمع آن topazes زبرجدها

سوم هرگاه در آخر سنگلر حرف f یا fe باشد در جمع بجای f برای آسانی تلفظ نوشته میشود مثال half نیم جمع آن halves نیمها و wife زوج جمع آن wives زوجات

چهارم هرگاه در آخر سنگلر حرف y می باشد در آخر پلورل es لاق می کنند و y را با z بدل میسازند مثال fairy جن جمع آن fairies جنیان

پنجم

منجم جمع بعضی الفاظ در آخر en میدارد مثال man مرد جمع آن men مردان و woman زن جمع آن women زنان و ox گاو جمع آن oxen گاوان و child طفل جمع آن children طفلان

جمع بعضی الفاظ خلاف قبیل می آید مثال die پاسا جمع آن dice پاسا و goose بط جمع آن geese بطها و mouse موش جمع آن mice موشان و foot پای جمع آن feet پایها و tooth دندان جمع آن teeth دندانها

بعضی الفاظ را واحد و جمع یکسان است مثال sheep مینش جمع آن نیز sheep مینشها و deer آهو جمع آن نیز deer آهوان

۲ بیان جنس یعنی GENDER

در زبان انگلیش جمیع الفاظ مذکر را Masculine و مونث را Feminine و غیر ذی الروح را Neuter میگویند. همچنین زبان انگلیش از راه وضع خلقت جمله اسماء غیر ذی الروح را نیموثر کرده و جمله اسماء ذی الروح را بموجب جنسیت مذکر و مونث ساخته

آخر قلیل اسماء بموجب جنس متغیر میشود مثال Prince شاهزاده و Princess دختر پادشاه و Emperor ملوک Empress ملکه Lion شیر نر Lioness شیر ماده و Heroine دلاور زن دلاور بسبب جنس درین زبان دیگر هیچ تفاوت در الفاظ نیاید

۳ بیان اضافت یعنی POSSESSIVE or GENITIVE Case

در زبان انگلیش جمیع طایفه با از حروف گفته میشود مگر علقه مالکیت یا تصرف از لاحق کردن 's با نقطه اپوستر فی ظاهر میشود مثال Solomon's Temple مسجد سلیمان man's reason عقل مردمان woman's beauty خوب صورتی زنان لیکن

لیکن آن طاقه از حروف نیز گفتن می توانند باین طور که بجای 's' اضافت در آخر الفاظ of

The reason of man. The Temple of Solomon بر سرش در آرنده مثال

The fear of the Lord is the beginning of wisdom.

۲ بیان اسما وصفات یعنی ADJECTIVE NOUNS

اسم صفت یعنی adjective noun او جاکو نون ملاصق اسم موصوف یعنی نسبت نون
 sustantive noun می آید برای ظاهر کردن کیفیت آن مثال a good man مردم نیک
 درین مثال good یعنی نیک اسم صفت است و man یعنی مردم اسم موصوف است

در زبان انگلیش اسم صفت هیچ تغییر نمی یابد بسبب تعداد و جنس و اضافت مگر بسبب
 تفضیل متغیر میشود

درین زبان تفضیل را Degrees of Comparison یعنی درجه تشبیه میگویند و بهایش
 این است

چونکه اندازه کیفیت متفاوت است اسم صفت نیز متفاوت است و هرگاه که کیفیت چیزی
 بی تشبیه میگویند اسم صفت پوزیتو positive است یعنی مقدر

مثال wife و ناو great کلان و هرگاه که کیفیت چیزی زیاده و به تشبیه از چیزی دیگر می گویند
 اسم صفت کمپراتیو comparative است

یعنی تفضیل مثال wifer و اناتر greater کلانتر و هرگاه که کیفیت چیزی با ستهای آن میگویند
 اسم صفت شوهرلانو superlative است
 یعنی

یعنی مبالغه تفضیل مثال wisest و اناترین greatest کلاترین

قانون تفضیل این است که از لاحق کردن r یا er در آخر اسم صفت پوزتو positive اسم صفت کبیر تو comparative میشود یعنی اسم تفضیل

چنانچه از مثال سابق ظاهر است که از لاحق کردن r در آخر wiser, wife یعنی کبیر تو comparative میشود که معنی و اناتر مبدار و اسم تفضیل است

و از لاحق کردن er در آخر greater, great یعنی comparative میشود که معنی کلاتر مبدار و اسم تفضیل است

و دیگر از لاحق کردن st یا est در آخر اسم صفت positive اسم صفت superlative میشود یعنی مبالغه اسم تفضیل چنانچه نیز از مثال سابق ظاهر است که از لاحق کردن

st در آخر wisest, wife یعنی superlative میشود که معنی و اناترین مبدار و مبالغه اسم تفضیل است

و از لاحق کردن est در آخر greatest, great یعنی superlative میشود که معنی کلاترین مبدار و مبالغه اسم تفضیل است

اکثر تفضیل ازین حروف ظرف یعنی ازین ادور پس more and most ساخته می شود باین قاعده که از آوردن more پیش از اسم صفت comparative میشود یعنی اسم تفضیل و از آوردن most پیش از اسم صفت superlative میشود یعنی مبالغه اسم تفضیل مثال more wise و اناتر most wise و اناترین اسم

اسم صفت یک سلبی علی العموم از لاحق کردن *er* و *est* در آخر *positive*
 تفضیل میشود مثال *mild* ملایم *milder* ملایم تر *mildest* ملایم ترین
 لیکن *dyffyllables* یا اسم صفت دو سلبی علی العموم از آوردن *more* و *most*
 بیش *positive* تفضیل میشود مثال *frugal* جززس *more frugal* جززس تر *frugal*
most جززس ترین

اما *dyffyllables* که در آخر آن *y* یا *le* باشد یا بر سلبی آخر ینش اکنت داشته
 باشد از لاحق کردن *er* و *est* با سانی تفضیل میشود مثال *happy* خوشحال *happier*
 خوشحال تر *happiest* خوشحال ترین *able* توانا *abler* توانا تر *ablest* توانا ترین
polite مؤدب *politer* مؤدب تر *politest* مؤدب ترین

قلیل الفاظ از لاحق کردن *most* در آخر *superlative, positive* ساخته میشود مثال
foremost پیشترین *nethermost* فرو ترین *utmost or uttermost* اقصی ترین

تفضیل بعضی اسم صفت خلاف قیاس می آید مثال

Superlative. *Comparative.* *Positive.*

best خوب ترین *better* خوب تر *good* خوب

worst بد ترین *worse* بد تر *bad* بد

least خور و ترین *less* خور و تر *little* خور و

most بسیار ترین *more* بسیار تر *many* بسیار

بیان PRONOUNS یعنی اسماء اشارت و موصول

Pronouns: برو نونس عوض اسم موصوف می آید چنانچه اسماء اشارت و اسماء

موصول در عربی مثال

Exalt the Lord and worship at his footstool, for he is holy.

تسبیح گوید خدا را و عبادت کنید پیش قدمگاه او بنامین که او پاک است

درین مثال مذکور Lord اسم موصوف یعنی Noun است و his و he برو نونس

یعنی اسماء اشارت عوض آن نوشته میشود بی انحاء معنی سخن و اگر کسی بی آوردن اسماء اشارت گفتن سخن مذکور امتحان اینچنین میشود

Exalt the Lord and worship at the Lord's footstool, for the Lord is holy.

یعنی تسبیح گوید خدا را و عبادت کنید پیش قدمگاه خدا بنامین که خدا پاک است

Pronouns: برو نونس دو قسم است اول Pronouns Substantive که مانند اسم

موصوف بر اسم میشود چنانچه II من he تو thou او یا آنمرد she او یا آن زن

it او یا آن چیز و جمع آنها we ما you یا ye شما they آنها

دوم Adjective Pronouns که مانند اسم صفت است و تعداد مشهور آن این

است my ازان من mine ازان من thy ازان تو thine ازان تو his ازان او

یا آنمرد her ازان او یا آن زن ازان ما your ازان شما their ازان آنها who کدام

و که

و که which کدام و که what کدام که this این that آن same همان self خود one یک
 other دیگر any هیچ بعضی none هیچ نه every هر یک each یک یک either هیچ
 یک از او own خود که طی العموم با مرد و نوان دیگر گفته و نوشته میشود چنانچه
 my از این ذات من thy own از این ذات تو his own از این ذات او یا آن مرد own
 it's از این ذات او their own از این ذات آنها

دیگر و اضمین قاعده آن پرو نونس را به بسیار نوج مختلف تقسیم نموده اند اینچنین

۱. بعضی از این Personal Pronouns هر مثل مرد و نونس گفته میشود یعنی ضمیر
 فاعل و آن این است I من thou تو he آن مرد she آن زن it آن چیز و جمع آنها
 we ما ye شما they آنها

۲. بعضی از این Relative Pronouns را گو پرو نونس گفته می شود یعنی اسم
 اشارت و آن این است who که و هر که which که هر که what که هر که

۳. بعضی از این Possessive Pronouns پرو زسو پرو نونس گفته میشود که در طاقه
 تصرف و مالکیت می آید و آن این است my از این من mine از این من thy از این
 تو thine از این تو his از این آن مرد her از این آن زن our از این ما your از این شما
 their از این آنها own از این خود

۴. بعضی از این Distributive Pronouns دستر سو پرو نونس گفته میشود یعنی
 هر و نونس مقسم اینچنین each یک یک any یک از دو every هر یک

۵. بعضی از این Interrogative Pronouns انتر و گتو پرو نونس گفته میشود یعنی
 پرو نونس استفهامی چنین است who؟ کدام which؟ کدام what؟ کدام

لیکن از تقسیم مذکور برای نحو یا لفظ در زبان انگلیش نامبرده معتمد بر نیست
 در نحو پرو نونس چهار چیز می آید ۱ person یعنی فاعل ۲ number یعنی تعدد او
 ۳ gender یعنی جنس ۴ case که در زبان انگلیش بترکیب دیگر لفظ خاص نام فاعل
 و مفعول و اضافت است

۱ بیان PERSON یعنی فاعل

در زبان انگلیش persons یعنی فاعل سه است ۱ first person ۲ second person
 ۳ third person

چون گوینده از خود سخن میگوید person یعنی فاعل first یعنی اول ای منم است
 چون گوینده با دیگری موجود سخن میگوید person یعنی فاعل second یعنی دوم ای
 حاضر است

چون گوینده با دیگری غیر موجود سخن میگوید person یعنی فاعل third یعنی سوم
 ای غایب است

نشان این هر سه persons در زبان انگلیش در پرو نونس است و آن این است
 ۱ first person یعنی منم thou تو second person یعنی حاضر he او یا آنم
 she او یا آن زن it او یا آن چیز that او یا آن چیز third person یعنی غایب

این Pronouns مذکور persons singular یعنی فاعل واحد است و جمع آنها
 persons plural یعنی فاعل جمع است و آن این است ۱ first person plural ما we
 ۲ second person plural شما ye or you ۳ third persons plural آنها they
 یعنی جمع فاعل منم جمع فاعل حاضر جمع فاعل غایب

بیان

بیان Number یعنی تعداد و Gender یعنی جنس و Case که نام فاعل و مفعول
واضافت است و جمله دیگر کیفیت Pronouns ازین امثله ظاهر خواهد شد

Person. یعنی فاعل	Number. یعنی تعداد	Gender. یعنی جنس	Case. فاعل و مفعول		
متکلم 1st.	singular واحد	masc. and fem. مذکر و مؤنث	nominative فاعل	I من	Who که یا کدام
	singular واحد		objective مفعول	Me مرا	Whom کرایا کدام را
متکلم 1st.	plural جمع		nominative فاعل	We ما	Who آنها که یا کیان
	plural جمع		objective مفعول	Us ما را	Whom آنها را که یا کیان را
حاضر 2d.	singular واحد	masc. and fem. مذکر و مؤنث	nominative فاعل	Thou تو	
	singular واحد		objective مفعول	Thee ترا	
حاضر 2d.	plural جمع		nominative فاعل	Ye or you شما	
	plural جمع		objective مفعول	You شما را	
غائب 3d.	singular واحد	masculine مذکر	nominative فاعل	He او	
	singular واحد		objective مفعول	Him او را	
غائب 3d.	plural جمع		nominative فاعل	They آنها	
	plural جمع		objective مفعول	Them آنها را	
غائب 3d.	singular واحد	feminine مؤنث	nominative فاعل	She { این آن زن	This این
	singular واحد		objective مفعول	Her { او را یا آن زن	This این را
غائب 3d.	plural جمع		nominative فاعل	They آنها	These اینها
	plural جمع		objective مفعول	Them آنها را	These اینها را

Person. یعنی فعل	Number. یعنی تعداد	Gender. یعنی جنس	Cafe. فعل و مفعول	
غائب 3d.	واحد singular	Neuter غیر ذی الروح	فاعل nominative	آن او یا آن چیز That
	واحد singular		مفعول objective	آنرا It { او یا آن چیز
غائب 3d.	جمع plural		فاعل nominative	آنها Those
	جمع plural		مفعول objective	آنها را Them

بدانکه this بمعنی این در جمع these و that بمعنی آن در جمع those میشود و این دو pronouns مذکوره دیگر هیچ تفاوت بسبب جنس یا فاعل و مفعول و اضافت نمیدارد

در بعضی pronouns 's اضافت بموجب قانونش که سابق نوشته شد لاحق میکنند و در بعضی اندک بخلاف قیاس

۱ بموجب قانون it's از آن چیز our's از آن ما your's از آن شما their's از آن آنها one's از آن با شخص other's از آن دیگر

۲ اندک خلاف قیاس his از آن آنمرد her's از آن زن whose از آن کدام یا از آن هر که self بمعنی خود در جمع selves و other بمعنی دیگر در جمع others میشود و در جمیع باقی Pronouns هیچ تفاوت یا تغییر بسبب نحو یعنی Gender و Number و Cafe نمیشود لیکن مثل اسم صفت همیشه یکسان نوشته میشود

بیان VERBS یعنی افعال که قسم سیوم الفاظ است

هرگاه که درین زبان حرف هر قسم فعل یکسان است تقسیم فعل بمختلfi و لازمی و معروف و مجهول که در علم صرف زبانهای دیگر خصوصاً عربی ضرور است در اینجا فایده ندارد لیکن در عربیت بیان کرده خواهد شد

بیان Conjugation or Inflection of VERBS یعنی صرف

علم صرف در زبان انگلیش مثل علم نحو در بسیار آسان است و اصل فعل کم متغیر میشود لیکن از آوردن ضمیر فاعل و از ترکیب فعل دیگر خاص که Auxiliary Verbs یعنی فعل مید گفته میشود هر معنی او در ست میتوان گفت

درین زبان مصدر هر فعل مرکب است از بر شکل to و لفظ اصل فعل چنانچه to fear ترسیدن و to sleep خوابیدن لفظ اصل فعل یعنی radical form در اکثر صیغه می آید لیکن در امر همیشه درست یافته میشود و در مصدر با اتصال to نیز درست یافته میشود چنانچه در لفظ sleep بمعنی بخواب و در لفظ to sleep بمعنی خوابیدن اصل فعل درست است همچنین در جمیع او امر و مصدر زبان انگلیش اصل فعل درست یافته میشود

معتبرین اهل قواعد مصدر را بنا بر اشتقاق صیغه radical form یعنی اصل مقرر کرده اند لیکن چون مصدر این زبان مرکب است راقم حروف را بنا بر اشتقاق صیغه صیغه امر را radical form یعنی اصل داشتن پسندیده اند

در علم صرف رعایت چهار چیز می باید اول person یعنی ضمیر فاعل دوم number یعنی تعداد سیوم time یعنی زمانه چهارم mode یعنی صیغه

1 person یعنی ضمیر فاعل سه است first person مثلم second person حاضر third person غائب و هر یکی از ان singular یعنی واحد و plural یعنی جمع میشود

در هر فعل یکی ازین سه زمانه present حال past ماضی future مستقبل مفهوم خواهد بود modes یعنی صیغهای فعل مفرد یا مرکب از کردان معلوم خواهد شد

درین زبان ضمیر فاعل طی العموم بارز و منفصل و طاعت تبدیل فعل است چنانچه از مثالهایی آئنده ظاهر خواهد شد

و هرگاه که دستورات هر چهار چیز مذکوره بی مثال فهمانیدن دشوار است حالا کردان فعل مطرد نوشته میشود

Conjugation or Inflection of a REGULAR VERB. یعنی صرف فعل مطرد

مثال از فعل مطرد to inquire پرسیدن که radical form یعنی اصل فعل او inquire بمعنی پرس

PRESENT TIME. یعنی حال

ضمیر فاعل Person.	تعداد Number.			
1	singular یعنی واحد	{ متکلم حاضر غائب }	I inquire	می پرس
2			Thou inquirest	می پرس
3			He inquireth or inquire	می پرسد

Person.	Number.		
1	plural معنی جمع	{ مستکلم حاضر غائب	We inquire
2			Ye or you inquire
3			They inquire

می پرسیم
می پرسید
می پرسند

مثال دیگر grant بخشیدن که امر یعنی اصل فعل او grant بمعنی بخشش

Present Time. یعنی حال. Number. یعنی تعداد. Person. یعنی ضمیر فاعل

1	مستکلم	I grant	می بخشم
2	حاضر	Thou grantest	می بخشی
3	غائب	He granteth or grants	می بخشد
1	مستکلم	We grant	می بخشیم
2	حاضر	Ye or you grant	می بخشید
3	غائب	They grant	می بخشند

ازین دو مثال مذکوره معلوم میشود که اصل فعل در حال و دو جا واحد حاضر و واحد غائب تغییر می یابد باین قاعده که از لاحق گردانیدن *est* یا *eth* در آخر اصل فعل واحد حاضر میشود چنانچه از *grant* و *inquire* در واحد حاضر *grantest* و *inquirest* می شود و از لاحق گردانیدن *eth* یا *es* در آخر اصل فعل واحد غائب میشود چنانچه از *inquire* در واحد غائب *inquireth* و *inquires* و از *grant* در واحد غائب *granteth* و *grants* میشود و در صیغهای حال بجز آوردن ضمیر فاعل در اصل فعل دیگر هیچ تغییر نیست

Person.	يعني تعداد	يعني ماضي مطلق	Person.	يعني ضمير فاعل
1	متكلم	I inquired	پر سیدم	
2	حاضر	Thou inquiredst	پر سیدی	
3	غائب	He inquired	پر سید	
1	متكلم	We inquired	پر سیدیم	
2	حاضر	Ye or you inquired	پر سیدید	
3	غائب	They inquired	پر سیدند	

مثال دیگر

1		I granted	بخشیدم
2	singular	Thou grantedst	بخشیدی
3		He granted	بخشید
1		We granted	بخشیدیم
2	plural	Ye or you granted	بخشیدید
3		They granted	بخشیدند

از این املته باین ماضی مطلق ظاهر است باین قاعده که در آخر اصل فعل *ed* یا *d* لاحق کنند و ضمیر فاعل بیارند و برای واحد حاضر *st* نیز لاحق کنند و نیز از این املته معلوم میشود که در ماضی مطلق جمله صیغه یکسان است بجز واحد حاضر باید دانست که هرگاه حرف شرط پیش از حال و ماضی مطلق می آید انگاره در صرفه انکاش

انكش present conjunctive يعني حال لاحق و past conjunctive يعني ماضي لاحق نام دارد مثال

Person. يعني ضمير فاعل Number. يعني تعداد Present Conjunctive. يعني حال لاحق

1 متكلم		If I inquire	اگر پرسم
2 حاضر	singular يعني واحد	If thou inquire	اگر پرسى
3 غائب		If he inquire	اگر پرسد
1 متكلم		If we inquire	اگر پرسيم
2 حاضر	plural يعني جمع	If ye or you inquire	اگر پرسيد
3 غائب		If they inquire	اگر پرسند

Person. يعني ضمير فاعل Number. يعني تعداد Past Conjunctive. يعني ماضي لاحق

1 متكلم		If I inquired	اگر مي پرسيدم
2 حاضر	singular يعني واحد	If thou inquired	اگر مي پرسيدى
3 غائب		If he inquired	اگر مي پرسيد
1 متكلم		If we inquired	اگر مي پرسيديم
2 حاضر	plural يعني جمع	If ye or you inquired	اگر مي پرسيديد
3 غائب		If they inquired	اگر مي پرسيدند

Imparative or Radical FORM. يعني امر يا اصل فعل

2 حاضر	singular يعني واحد	Inquire thou	پرس
			پرسيد

پرسید Inquire ye or you plural یعنی جمع 2 حاضر

مثال دیگر

بخشش Grant thou singular یعنی واحد 2 حاضر

بخشید Grant ye or you plural یعنی جمع 2 حاضر



PARTICIPLES. یعنی اسم فاعل و اسم مفعول

پرسنده Participle present Inquiring یعنی اسم فاعل

پرسیده شده Participle past Inquired یعنی اسم مفعول

مثال دیگر

بخشنده Participle present Granting یعنی اسم فاعل

بخشیده شده Participle past Granted یعنی اسم مفعول

از این امثله ظاهر است که از لاحق گردانیدن ing در آخر اصل فعل اسم فاعل میشود و از لاحق کردن d یا ed در آخر اصل فعل اسم مفعول میشود از این جمله امثله معلوم میشود که هرگاه یکی از این سببلس ing, ed, eth, est بفعلی لاحق میشود که در آخر آن e خفی است e خفی محذوف میشود.



INFINITIVE. یعنی مصدر

to enquire پرسیدن مثال دیگر to grant بخشیدن

ظاهر

ظاهر است که جمله Infinitives بمعنی مصادر در هر تکرار to و اصل فعل مرکب است و اظهار معنی آن خبر ورنه نیست

حالا بیان جمله صیغهای مفرد تمام شد لیکن در صورت فعل مطرود زبان انگلیس دیگر صیغهای می آید که مرکب است

بیان Compound Modes بمعنی صیغهای مرکب چنانچه

ماضی قریب Past recent

ماضی بعید Past distant

اسم مفعول مرکب Compound participle

ماضی استمراری Past imperfect

مستقبل Future

مستقبل مرکب Compound future

ماضی مشر و طاول 1st. past conditional

ماضی مشر و طهم 2^d. past conditional

مضارع Indefinite or Aorist

مضارع مرکب Compound indefinite

Potential

هر یک از این صیغها از ترکیب AUXILIARY VERBS یعنی فعل مد ساخته میشود
لہذا صرف فعل مد در اینجا بیان کردن ضرور است

بیان AUXILIARY VERBS یعنی فعل مد

فعل مد قریب دو از ده است - از ان زیادہ مستعمل است و آن 1 این است
to have داشتن to be شدن to do کردن
صرف فعل مد to have داشتن کہ اصل فعل او have است بمعنی برابر

PRESENT TIME. یعنی حال

I have	میدارم	We have	میداریم
Thou hast	میداری	Ye or you have	میدارید
He hath or has	میدارد	They have	میدارند

PAST. یعنی ماضی مطلق

I had	داشتم	We had	داشتیم
Thou hadst	داشتی	Ye or you had	داشتید
He had	داشت	They had	داشتند

IMPERATIVE یعنی امر PARTICIPLES. یعنی اسم فاعل و اسم مفعول

Have thou	بردار	present	Having	دارندہ
Have ye or you	بردارید	past	Had	داشتہ شدہ
Infinitive یعنی مصدر to have داشتن				

از ترکیب این فعل قید ماضی قریب و ناظمی بعید و اسم مفعول مرکب جمله ماضی
ساخته میشود. باین قانون

۱. *Past recent* یعنی ماضی قریب از ترکیب جمله حال فعل مد و اسم مفعول
اصل فعل ساخته میشود. مثال از فعل مذکور سابق *to enquire* پرسیدن

PAST RECENT. یعنی ماضی قریب

I have enquired	پرسیده‌ام	We have enquired	پرسیده‌ایم
Thou hast enquired	پرسیده‌ای	Ye or you have enquired	پرسیده‌اید
He hath or has enquired	پرسیده‌است	They have enquired	پرسیده‌اند

۲. *Past distant* یعنی ماضی بعید از ترکیب جمله ماضی مطلق فعل مد و اسم مفعول
اصل فعل ساخته میشود. مثال از فعل مذکور سابق *to enquire* پرسیدن

PAST DISTANT. یعنی ماضی بعید

I had enquired	پرسیده بودم	We had enquired	پرسیده بودیم
Thou hadst enquired	پرسیده بودی	Ye or you had enquired	پرسیده بودید
He had enquired	پرسیده بودند	They had enquired	پرسیده بودند

۳. *Compound participle past* یعنی اسم مفعول مرکب از ترکیب اسم فاعل فعل
مد و اسم مفعول اصل فعل ساخته میشود. مثال

COMPOUND PARTICIPLE. یعنی اسم مفعول مرکب

Having enquired

آن هر سه صيغه مرکب فعل مد to have به مد خود ساخته میشود چنانچه

PAST RECENT. یعنی ماضی قریب

I have had	داشتہ ام	We have had	داشتہ ایم
Thou hast had	داشتہ ای	Ye or you have had	داشتہ اید
He hath or has had	داشتہ است	They have had	داشتہ اند

PAST DISTANT. یعنی ماضی بعید

I had had	داشتہ بودم	We had had	داشتہ بودیم
Thou hadst had	داشتہ بودی	Ye or you had had	داشتہ بودید
He had had	داشتہ بود	They had had	داشتہ بودند

COMPOUND PARTICIPLE. یعنی اسم مفعول مرکب

Having had داشتہ

حرف فعل مد to be شدن یا بودن که شاذ است و اصل فعل او be بمعنی شو

PRESENT. یعنی حال

I am	منم یا هستم	We are	مائیم یا هستیم
Thou art	تو هستی یا هستی	Ye or you are	شما هستید یا هستید
He is	او است یا هست	They	آنها هستند یا هستند

PAST

PERSIAN-ENGLISH GRAMMAR.

99

PAST.		
I was	بودم	We were
Thou wast	بودی	Ye or you were
He was	بود	They were

PRESENT CONJUNCTIVE.		
If I be	اگر باشم	If we be
If thou be	اگر باشی	If ye or you be
If he be	اگر باشد	If they be

PAST CONJUNCTIVE.		
If I were	اگر می بودم	If we were
If thou wert	اگر می بودی	If ye or you were
If he were	اگر می بود	If they were

PAST RECENT.		
I have been	بوده ام	We have been
Thou hast been	بوده ای	Ye or you have been
He hath or has been	بوده است	They have been

PAST DISTANT		
I had been	شده بودم	We had been
Thou hadst been	شده بودی	Ye or you had been
He had been	شده بود	They had been

N

Thou

Thou hadst been

شده بودی

Ye or you had been

شده بودید

He had been

شده بود

They had been

شده بودند

IMPERATIVE یعنی امر

Be thou

شوی

Be ye or you

شوید

PARTICIPLES یعنی اسم فاعل و اسم مفعول

present Being

شونده

past Been

شده

compound Having been

شده

Infinitive یعنی مصدر to be شدن

مخاطبه بامداد فعل مد to have ماضی قریب و ماضی بعید ساخته میشود همچنین بامداد
فعل مد to be ماضی استمراری ساخته میشود باین قاعده

Past imperfect یعنی ماضی استمراری از ترکیب صیغه ماضی مطلق فعل مد to be

و اسم فاعل اصل فعل ساخته میشود مثال از فعل مدگور سابق to enquire پرسیدن

PAST IMPERFECT یعنی ماضی استمراری

I was inquiring

می پرسیدم

We were inquiring

می پرسیدیم

Thou wast inquiring

می پرسیدی

Ye or you were inquiring

می پرسیدید

He was inquiring

می پرسید

They were inquiring

می پرسیدند

صرف

صرف فعل مد کردن
PRESENT.
یعنی حال

I do	میکنم	We do	میکنیم
Thou doest or dost	میکنی	Ye or you do	میکند
He doth or does	میکند	They do	میکند

یعنی ماضی مطلق PAST.

I did	کردم	We did	کردیم
Thou didst	کردی	Ye or you did	کردید
He did	کرد	They did	کردند

یعنی امر IMPERATIVE.

Do thou	بکن	Do ye or you	بکنید
---------	-----	--------------	-------

یعنی اسم فاعل و اسم مفعول PARTICIPLES.

present	Doing	کننده
past	Done	کرده شده
compound	Having done	کرده

یعنی حال لاحق PRESENT CONJUNCTIVE.

If I do	اگر میکنم	If we do	اگر میکنیم
---------	-----------	----------	------------

If thou do	اگر میکنی	If ye or you do	اگر میکنید
If he do	اگر میکند	If they do	اگر میکنند

معنی ماضی حاضر PAST CONJUNCTIVE

If I did	اگر کردم	If we did	اگر کردیم
If thou did	اگر کردی	If ye or you did	اگر کردید
If he did	اگر کرد	If they did	اگر کردند

معنی ماضی قریب PAST RECENT

I have done	کرده ام	We have done	کرده ایم
Thou hast done	کرده ای	Ye or you have done	کرده اید
He hath or has done	کرده است	They have done	کرده اند

معنی ماضی بعید PAST DISTANT

I had done	کرده بودم	We had done	کرده بودیم
Thou hadst done	کرده بودی	Ye or you had done	کرده بودید
He had done	کرده بود	They had done	کرده بودند

معنی ماضی استمراری PAST IMPERFECT

I was doing	میکردم	We were doing	میکردیم
Thou wast doing	میکردی	Ye or you were doing	میکردید
He was doing	میکرد	They were doing	میکردند

از ترکیب میسر حال و فاعل میسر حال فعل کاهی حال و ماضی ساخته میشود عوض اصل
حال و ماضی چنانچه

PRESENT

I do inquire—for, I inquire می پرسم
Thou dost inquire—for, thou inquirest می پرسی
He doth or does enquire—for, he inquireth and he enquires می پرسد
We do inquire—for, we enquire می پرسیم
Ye or you do enquire—for, ye or you enquire می پرسید
They do enquire—for, they enquire می پرسند

PAST

I did inquire—for, I enquired پرسیدم
Thou didst inquire—for, thou inquiredst پرسیدی
He did inquire—for, he inquired پرسید
We did inquire—for, we inquired پرسیدیم
Ye or you did inquire—for, ye or you inquired پرسیدید
They did inquire—for, they inquired پرسیدند

از ترکیب میسر حال و فاعل میسر حال فعل امر میسر ساخته میشود عوض اصل امر چنانچه
IMPERATIVE

Do thou inquire—for, inquire thou پرس

Do ye or you inquire—for, inquire ye

پرسید

شش باقی فعل مدد must, can, may, will, shall, let

DEFECTIVE یعنی مقتضب است

فعل مدد let علامت امر میگویم و امر قاطب است و استعمال آن در اجازت و مشورت و حکم چنانچه

Person.

IMPERATIVE. یعنی امر

1 منکم 3 غائب	fingular واحد	Let me inquire	پرسم
		Let him inquire	پرسد
1 منکم 3 غائب	plural جمع	Let us inquire	پرسیم
		Let them inquire	پرسند

مثال دیگر

1 منکم 3 غائب	fingular واحد	Let me have	بدارم
		Let him have	بدارد
1 منکم 3 غائب	plural جمع	Let us have	بداریم
		Let them have	بدارند

مثال

مثال دیگر			
1 منکلم	3 غائب	Let me be	باشم
		Let him be	باشد
2 منکلام	3 غائب	Let us be	باشیم
		Let them be	باشند

۳ فعل مد shall علامت حیثه مستقبل است و معنی آن عاقله امچ نمیشود انکفت از ترکیب آن با اصل فعل حیثه مستقبل ساخته میشود مثال

FUTURE یعنی مستقبل

I shall inquire	خواهم پرسید	We shall inquire	خواهیم پرسید
Thou shalt inquire	خواهی پرسید	Ye or you shall inquire	خواهید پرسید
He shall inquire	خواهد پرسید	They shall inquire	خواهند پرسید

مثال دیگر FUTURE یعنی مستقبل

I shall have	خواهم داشت	We shall have	خواهیم داشت
Thou shalt have	خواهی داشت	Ye or you shall have	خواهید داشت
He shall have	خواهد داشت	They shall have	خواهند داشت

مثال دیگر

I shall be	خواهم شد	We shall be	خواهیم شد
		Thou	

Thou shalt be	خواهی شد	Ye or you shall be	خواهید شد
He shall be	خواهد شد	They shall be	خواهند شد

از ترکیب **shall** و اصل فعل **مد** **Have** و اسم مفعول اصل فعل دیگر مستقبل ساخته میشود که **Future Contingent** یعنی مستقبل مشکیه و در فارسی ماضی مشکیه گفته میشود مثال

FUTURE CONTINGENT. یعنی مستقبل مشکیه

I shall have inquired	پرسیده باشم	We shall have inquired	پرسیده باشیم
Thou shalt have inquired	پرسیده باشی	Ye or you shall have inquired	پرسیده باشید
He shall have inquired	پرسیده باشد	They shall have inquired	پرسیده باشند

مثال دیگر

I shall have had	داشت داشته باشم	We shall have had	داشت داشته باشیم
Thou shalt have had	داشت داشته باشی	Ye or you shall have had	داشت داشته باشید
He shall have had	داشت داشته باشد	They shall have had	داشت داشته باشند

مثال دیگر

I shall have been	شده باشم	We shall have been	شده باشیم
Thou shalt have been	شده باشی	Ye or you shall have been	شده باشید
He shall have been	شده باشد	They shall have been	شده باشند

از shall که علامت مستقبل است یکدیگر دیگر should می آید که علامت conditional

past یعنی ماضی مشروط است و مانند shall ماحده معنی ندارد conditional

از ترکیب should با اصل فعل 1st. Past Conditional یعنی ماضی مشروط اول میشود مثال

1st. PAST CONDITIONAL. یعنی ماضی مشروط اول

I should inquire	پرسیدم	We should inquire	پرسیدیم
Thou shouldst inquire	پرسیدی	Ye or you should inquire	پرسیدید
He should inquire	پرسیدند	They should inquire	پرسیدند

مثال دیگر

I should have	داشتی	We should have	داشتیم
Thou shouldst have	داشتی	Ye or you should have	داشتید
He should have	داشتند	They should have	داشتند

III. PAST CONDITIONAL. یعنی ماضی مشروط اول

I should be	شدی	We should be	شدیم
Thou shouldst be	شدی	Ye or you should be	شدید
He should be	شدند	They should be	شدند

condition از ترکیب should و اصل فعل باید have و اسم مفعول اصل فعل دیگر ماضی مشروط ساخته میشود و که 2d. Past Conditional یعنی ماضی مشروط دوم گفته میشود و او مثل ماضی مشروط بعید است مثال

2d. PAST CONDITIONAL.

I should have inquired پرسیده بودمی We should have inquired پرسیده بودی
Thou shouldst have inquired پرسیده بودی Ye should have inquired پرسیده بودی
He should have inquired پرسیده بودی They should have inquired پرسیده بودند
مثال دیگر

I should have had داشته بودمی We should have had داشته بودی
Thou shouldst have had داشته بودی Ye should have had داشته بودی
He should have had داشته بودی They should have had داشته بودند
مثال دیگر

I should have been شده بودمی We should have been شده بودی
Thou shouldst have been شده بودی Ye should have been شده بودی
He should have been شده بودند They should have been شده بودند

will از فعل مده مقتضی will که نیز علامت مستقبل است و معنی آن از فعل مده و will

to بمعنی خواستن دریافت میشود از ترکیب will با اصل فعل مانند ترکیب shall
و جمله مستقبل ساخته میشود مثال

FUTURE. یعنی مستقبل

I will inquire	خواهم پرسید	We will inquire	خواهیم پرسید
Thou wilt inquire	خواهی پرسید	Ye or you will inquire	خواهید پرسید
He will inquire	خواهد پرسید	They will inquire	خواهند پرسید
I will have	خواهم داشت	We will have	خواهیم داشت
Thou wilt have	خواهی داشت	Ye or you will have	خواهید داشت
He will have	خواهد داشت	They will have	خواهند داشت
I will be	خواهم شد	We will be	خواهیم شد
Thou wilt be	خواهی شد	Ye or you will be	خواهید شد
He will be	خواهد شد	They will be	خواهند شد



از ترکیب will و اصل فعل آمدند have و اسم مفعول اصل فعل مانند ترکیب shall
مستقبل ساخته میشود که در فارسی ماضی مشتبیه است مثال

FUTURE CONTINGENT. یعنی مستقبل مشبه

I will have inquired	پرسیده باشم	We will have inquired	پرسیده باشیم
Thou wilt have inquired	پرسیده باشی	Ye will have inquired	پرسیده باشید
He will have inquired	پرسیده باشد	They will have inquired	پرسیده باشند

مثال دیگر

I will have had	داشتنه باشم	We will have had	داشتنه باشیم
Thou wilt have had	داشتنه باشی	Ye will have had	داشتنه باشید
He will have had	داشتنه باشد	They will have had	داشتنه باشند

مثال دیگر

I will have been	شده باشم	We will have been	شده باشیم
Thou wilt have been	شده باشی	Ye will have been	شده باشید
He will have been	شده باشد	They will have been	شده باشند

از shall چنانچه should علامت ماضی مشروط می آید همچنین از will دیگر علامت ماضی مشروط would می آید و مانند shall و should در صرف افعال یافتن میشود و هیچ معنی طاعده ندارد مثال

1st. PART CONDITIONAL. یعنی ماضی مشروط اول

I would inquire	می پرسیدم	We would inquire	می پرسیدیم
Thou			

Thou wouldst inquire می پرسیدی Ye would inquire می پرسیدید

He would inquire می پرسید They would inquire می پرسیدند

مثال دیگر

I would have میداشتیم We would have میداشتیم

Thou wouldst have میداشتی Ye would have میداشتید

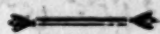
He would have میداشت They would have میداشتند

مثال دیگر

I would be میشدم We would be میشدم

Thou wouldst be میشدی Ye or you would be میشدید

He would be میشد They would be میشدند



از ترکیب would و اصل فعل مد Have و اسم مفعول اصل فعل صیغه
2d. Past Conditional یعنی ماضی مشروط دوم ساخته می شود چنانچه از ترکیب

should مثال

2d. PAST CONDITIONAL یعنی ماضی مشروط دوم

would have inquired پرسیده بودی We would have inquired پرسیده بودی

Thou wouldst have inquired پرسیده بودی Ye would have inquired پرسیده بودی

He would have inquired پرسیده بودی They would have inquired پرسیده بودند

مثال

مثال دیگر 2d. PAST CONDITIONAL ماضی مشروط دوم

I would have had	داشتہ بودمی	We would have had	داشتہ بودیم
Thou wouldst have had	داشتہ بودی	Ye would have had	داشتہ بودی
He would have had	داشتہ بودی	They would have had	داشتہ بودند

مثال دیگر

I would have been	شدمی	We would have been	شدیم
Thou wouldst have been	شدی	Ye would have been	شدی
He would have been	شدی	They would have been	شدند

will و shall علامات مستقبل است لیکن برای درستی سخن یا دبا بداشت که will در متکلم واحد و متکلم جمع معنی تیقن و تحذیر میدهد و در حاضر و غایب فقط معنی مستقبل میدهد و shall در متکلم فقط معنی مستقبل میدارد و در حاضر و غایب معنی تیقن و تاکید میدهد این قانون در کلام اخبار جاری است لیکن در کلام استفهام متغیر میشود چنانچه I shall go بمعنی خواهم رفت و you will go خواهی رفت مستقل اخباری است لیکن will you go؟ خواهی رفت که مستقل استفهامی است معنی او میخواهی رفتن یا اراده رفتن میداری و shall I go؟ یعنی بروم نیز مستقبل استفهامی است که از شخصی دیگر احازت میخواهد در صیغه غائب he shall go خواهد رفت مستقبل اخباری و shall he go؟ بروم مستقبل استفهامی در هر دو معنی مستقبل بتاکید است

would

should و would هر دو علامت ماضی مشروط است و اصل معنی would خواهش
دلی و اصل معنی should بآستکی است لیکن در اکثر جا معنی خاص خود نمیدارد فقط هر زمانه
مشروط دلالت میکند

۴ از فعل مبدی مقتضی May علامت Indefinite Mode یعنی صیغه مضارع است
و معنی امکان و اختیار میدارد مثال

INDEFINITE MODE یعنی مضارع

I may inquire	پرسم	We may inquire	پرسیم
Thou mayst inquire	پرسی	Ye may inquire	پرسید
He may inquire	پرسد	They may inquire	پرسند

مثال دیگر

I may have	دارم	We may have	داریم
Thou mayst have	داری	Ye or you may have	دارید
He may have	دارد	They may have	دارند

مثال دیگر

I may be	شوم	We may be	شویم
Thou mayest be	شوی	Ye or you may be	شوید
He may be	شود	They may be	شوند

از

از ترکیب May و اصل فعل مد have و اسم مفعول اصل فعل دیگر مضارع ساخته میشود که
Second Indefinite یعنی مضارع دوم گفته میشود و در فارسی ماضی مشتبه است

SECOND INDEFINITE.

I may have inquired پرسیده باشم We may have inquired پرسیده باشیم
Thou mayst have inquired پرسیده باشی Ye may have inquired پرسیده باشید
He may have inquired پرسیده باشد They may have inquired پرسیده باشند

مثال دیگر

I may have had داشته باشم We may have had داشته باشیم
Thou mayest have had داشته باشی Ye may have had داشته باشید
He may have had داشته باشد They may have had داشته باشند

مثال دیگر

I may have been شده باشم We may have been شده باشیم
Thou mayest have been شده باشی Ye may have been شده باشید
He may have been شده باشد They may have been شده باشند

از will و should و would می آید همچنین از may صیغه might

می آید

می آید که نیز طاقت Past Conditional یعنی ماضی مشروط است may و مانند معنی امکان
و اختیار میدارد و مثال

PAST CONDITIONAL. یعنی ماضی مشروط اول

I might inquire پرسیدم We might enquire پرسیدند

Thou mightst inquire پرسیدی Ye might inquire پرسیدید

He might inquire پرسیدند They might inquire پرسیدند

I might have پرسیدم We might have پرسیدند

Thou mightst have پرسیدی Ye might have پرسیدید

I might have پرسیدم We might have پرسیدند

Thou mightst have پرسیدی Ye might have پرسیدید

He might have پرسیدند They might have پرسیدند

I might have پرسیدم We might have پرسیدند

Thou mightst have پرسیدی Ye might have پرسیدید

I might be پرسیدم We might be پرسیدند

Thou mightst be پرسیدی Ye might be پرسیدید

He might be پرسیدند They might be پرسیدند

I might be پرسیدم We might be پرسیدند

Thou mightst be پرسیدی Ye might be پرسیدید

He might be پرسیدند They might be پرسیدند

چنانچه از ترکیب would و should و اصل فعل مد have و اسم مفعول اصل فعل

might 2d. Past Conditional یعنی ماضی مشروط دوم ساخته میشود و همچنین از ترکیب

می آید و مثال

PAST

2d. **PAST CONDITIONAL** یعنی ماضی مشروط دوم

I might have inquired	پرسیده بودمی	We might have inquired	پرسیده بودیم
Thou mightst have in-	پرسیده بودی	Ye might have inquired	پرسیده بودید
quired			
He might have inquired	پرسیده بودی	They might have inquired	پرسیده بودند

مثال دیگر

I might have had	داشتہ بودمی	We might have had	داشتہ بودیم
Thou mightst have had	داشتہ بودی	Ye might have had	داشتہ بودید
He might have had	داشتہ بودی	They might have had	داشتہ بودند

مثال دیگر

I might have been	شده بودمی	We might have been	شده بودیم
Thou mightst have been	شده بودی	Ye might have been	شده بودید
He might have been	شده بودی	They might have been	شده بودند

از فعل مبد مقتضی can مثل دیگر فعل ممد با فعال ترکیب داده میشود و همیشه معنی اصل خود که توانایی است میدارد و چون با فعل می آید Potential Mode یعنی صفت توانایی نام وارد مثال

POTENTIAL MODE یعنی صفت توانایی			
I can inquire	میتوانم پرسید	We can inquire	میتوانیم پرسید
Thou			

Thou canst inquire می‌توانی پرسید Ye can inquire می‌توانید پرسید

He can inquire می‌تواند پرسید They can inquire می‌توانند پرسید

مثال دیگر

I can have می‌توانم داشت We can have می‌توانیم داشت

Thou canst have می‌توانی داشت Ye can have می‌توانید داشت

He can have می‌تواند داشت They can have می‌توانند داشت

مثال دیگر

I can be می‌توانم بشم We can be می‌توانیم بشم

Thou canst be می‌توانی بشی Ye can be می‌توانید بشید

He can be می‌تواند بشد They can be می‌توانند بشند

از ترکیب can و اصل فعل مد have و اسم مفعول اصل فعل
یعنی صغه دوم توانایی ساخته میشود که در فارسی مثل ماضی مشتبه است مثل

SECOND POTENTIAL MODE. یعنی صغه دوم توانایی که ماضی مشتبه است

I can have inquired توان پرسیده باشم یا پرسیده باشم

Thou canst have inquired توان پرسیده باشی یا پرسیده باشی

He can have inquired توان پرسیده باشد یا پرسیده باشد

We can have inquired توان پرسیده باشیم یا پرسیده باشیم

Ye or you can have inquired توان پرسیده باشید یا پرسیده باشید

They can have inquired توان پرسیده باشند یا پرسیده باشند

can می آید همچنین از might و would و should چنانچه may و will و shall و could می آید که نیز علامات Past Conditional یعنی ماضی مشروط است و مانند can معنی توانائی میدارد از ترکیب could و ماضی مشروط ساخته میشود مثال

Ist. PAST CONDITIONAL.	
I could inquire	توانستی پرسید یا پرسیدی
Thou couldst inquire	توانستی پرسید یا پرسیدی
He could inquire	توانستی پرسید یا پرسیدی
We could inquire	توانستید پرسید یا پرسیدید
Ye or you could inquire	توانستید پرسید یا پرسیدید
They could inquire	توانستند پرسید یا پرسیدند

2d. PAST CONDITIONAL.	
I could have inquired	توانستی پرسیده بودی یا پرسیده بودی
Thou couldst have inquired	توانستی پرسیده بودی یا پرسیده بودی
He could have inquired	توانستی پرسیده بودی یا پرسیده بودی
We could have inquired	توانستید پرسیده بودید یا پرسیده بودید
Ye or you could have inquired	توانستید پرسیده بودید یا پرسیده بودید
They could have inquired	توانستند پرسیده بودند یا پرسیده بودند

must معنی التزام و ضرورت میدارد و گاهی متغیر نمیشود مثال

I must inquire

توانستی پرسید

Thou must inquire

He must inquire

We must inquire

Ye must inquire

They must inquire

او را میباید پرسید

ما را میباید پرسید

شما را میباید پرسید

آنها را میباید پرسید

ازین جمله امثله معلوم می شود که هرگاه فعل ممد با افعال دیگر ترکیب می یابد برای ضمیر فاعل همان فعل ممد متغیر میشود و اصل فعل بحال خود میماند و اگر زیاده از یک فعل ممد با افعال می آید برای ضمیر فاعل فعل ممد اول متغیر میشود و دیگر فعل بحال خود میماند

I have inquired	پرسیده ام	من
I had inquired	پرسیده بودم	من
I was inquiring	پرسیدم	من
I shall or will inquire	پرسیدم	من
I shall have inquired	پرسیده باشم	من
I could, would, should or might inquire	پرسیده باشم	من
I could, would, should or might have inquired	پرسیده باشم	من
I may inquire	پرسیدم	من
I may have inquired	پرسیده باشم	من
I can inquire	پرسیدم	من
I can have inquired	پرسیده باشم	من

Example

Example of a regular Verb through all its Modes مثال جمله صیغہ ہائے فعل منظمہ

<i>Imperative</i>	<i>Inquire</i>	پرس	امپرائیٹو	<i>Imperative</i>
<i>Infinitive</i>	<i>To inquire</i>	پرسیدن	انفینیتیو	<i>Infinitive</i>
<i>Present</i>	<i>I inquire, I do inquire</i>	می پرسم	پریسینٹ	<i>Present</i>
<i>Past</i>	<i>I inquired, I did inquire</i>	پرسیدم	پاسٹ	<i>Past</i>
<i>Present conjunctive</i>	<i>If I inquire</i>	اگر می پرسم	حال لاحق	<i>Present conjunctive</i>
<i>Past conjunctive</i>	<i>If I inquired</i>	اگر پرسیدم	ماضی لاحق	<i>Past conjunctive</i>
<i>Participle present</i>	<i>Inquiring</i>	پرسندہ	اسم فاعل	<i>Participle present</i>
<i>Participle past</i>	<i>Inquired</i>	پرسیده شدہ	اسم مفعول	<i>Participle past</i>
<i>Compound Participle</i>	<i>Having inquired</i>	پرسیده	اسم مفعول مرکب	<i>Compound Participle</i>
<i>Past recent</i>	<i>I have inquired</i>	پرسیده ام	ماضی قریب	<i>Past recent</i>
<i>Past distant</i>	<i>I had inquired</i>	پرسیده بودم	ماضی بعید	<i>Past distant</i>
<i>Past imperfect</i>	<i>I was inquiring</i>	می پرسیدم	ماضی استمراری	<i>Past imperfect</i>
<i>Future</i>	<i>I shall or will inquire</i>	خواهم پرسید	مستقبل	<i>Future</i>
<i>Future contingent</i>	<i>I shall have inquired</i>	پرسیده باشم	مستقبل مشتبہ	<i>Future contingent</i>
1. <i>Past conditional</i>	{ I could, would, should or might inquire }	پرسیدمی	ماضی مشروط اول	1. <i>Past conditional</i>
2. <i>Past conditional</i>	{ I could, would, should or might have inquired }	پرسیده بودمی	ماضی مشروط دوم	2. <i>Past conditional</i>
1. <i>Indefinite</i>	<i>I may inquire</i>	پرسم	مضارع اول	1. <i>Indefinite</i>
2. <i>Indefinite</i>	<i>I may have inquired</i>	پرسیده باشم	مضارع دوم	2. <i>Indefinite</i>
1. <i>Potential</i>	<i>I can inquire</i>	میتوانم پرسید	صیغہ اول توانائی	1. <i>Potential</i>
2. <i>Potential</i>	<i>I can have inquired</i>	توان پرسیده باشم	صیغہ دوم توانائی	2. <i>Potential</i>

بان

IRREGULAR VERBS. یعنی فعل شاذ

در صرف فعل مضارع و بیان کرده شد که از لاحق بگذرانیدن ed یا d در آخر اصل فعل ماضی مطلق و اسم مفعول ساخته میشود. باید دانست که فعلی که خلاف این قانون می آید آرا Irregular یعنی شاذ میگویند.

در گفتگوی زبان انگلیسی اکثر است تلفظ اکنت بر روی و قصر کردن الفاظ ازین سبب گاهی و و لیس مخدوف میشود چنانچه بجای lovedest لفظ مختصر lovedst و بجای fearedest لفظ مختصر fearedst میگویند.

هرگاه از حذف و و لیس گفتنیست اینجا هم می آید که تلفظ آن دشوار است آن گفتنیست نیز بدل میشود چنانچه در قصر loveth لفظ lov'th مستعمل نیست بلکه loves مستعمل است.

از ملاحظه داشتن این دستورات مذکوره موجب شاذ کردن افعال معلوم خواشد لهذا از اندک تأمل ظاهر میشود که شاذ نیست بلکه مختصر است.

IRREGULAR VERBS. یعنی فعل شاذ چند قسم یافته میشود

Class i. قسم اول آنکه در آخر اصل فعل این حروف s, ll, x, p, ck, ch میبارد و اگر چه ماضی مطلق و اسم مفعول مطر د آن بسیار و در شنی مستعمل است لیکن ماضی مطلق و اسم مفعول شاذ از لاحق کردن ed بجای ed در آخر اصل فعل ساخته میشود چنانچه از امثله که حالا نوشته می شود ظاهر خواهد شد.

IRREGULAR

یعنی

معنی اصل فعل Radical form. ماضی و اسم مضارع و participle. Irregular past and participle. ماضی و اسم مضارع و participle. Past and participle.

snatch برگیرم snatch snatched snatched

check بازدارم check checked checked

snap بشکن snap snapped snapped

mix بیامیزم mix mixed mixed

dwelt سکونت کن dwell dwelled dwelled

pass بگذر pass passed passed

از این قسم است آنکه در آخر اصل فعل بعد و فترت یکی از p, n, m, l می‌دهد که t بجای ed لاحق میکنند و نیز و فترت را کوتاه تلفظ می‌نمایند یعنی یک وول از آن دو میسازند چنانچه از امثله ظاهر خواهد شد

deal تقسیم کن deal dealt dealt

dream خواب ببین dream dreamed dreamed

mean اراده دار mean meant meant

feel بسای feel felt felt

و نیز از این قسم است آنکه در آخر اصل فعل ve می‌دهد که t بجای ed لاحق میکنند و فترت را امقصور می‌نمایند و ve را با f بدل میسازند چنانچه

bereave محروم کن bereave bereft bereft

leave بگذار leave left left

IRREGULAR

IRREGULAR VERBS.

IRREGULAR VERBS. فعل شاذ

Class ii. قسم دوم فعل شاذ علی العموم در آخر اصل فعل d یا t میدارد و

بعضی از ان اصل فعل و ماضی مطلق و اسم مفعول یکسان است چنانچه

Radical form یعنی اصل فعل Past and Participle یعنی ماضی مطلق واسم مفعول

beaten در اسم مفعول کاهی beat بزن beat

bursten در اسم مفعول کاہی burst burstن بترق

cast بېنداز cast

cost cost

cut cut

[illegible]

heat heat } لیکن ماضی مطابق
heat heat } اسم مفعول مطرود
heat heat } ماضی منعی است

hit نشانہ برزن hit

hur ھور hurt ھزار hur ھور hurt ھزار

tow tow knit knit

let اجازت بدہ let

lifted در ارضی مطلق اسم lift بردار lift

مجلس نایب
LIBRARY
مفتوح و کتب

Tight. بصر لوز. light. بتلفظ اند. lit. لیکن ناضی مطلق واسم. lighted. بسیار متعین

put put

quit

PERSIAN-ENGLISH GRAMMAR

quit بگذارد quit
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

read بخوان read
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

rent اجاره گیر rent
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

rid بران rid
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

set بنه set
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

shed بریفشان shed
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

shred باره پاره بکن shred
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

shut ببند shut
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

slit بطول ببر slit
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

split دوپاره بکن split
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

spread بکستران spread
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

thrust داخل بکن thrust
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

wet تر بکن wet
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

split دوپاره بکن split
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

spread بکستران spread
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

thrust داخل بکن thrust
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

wet تر بکن wet
 ماضی مطلق واسم }
 مفعول مطرود }

IRREGULAR VERBS. فعل شاذ

بعضی از این قسم در ماضی مطلق واسم مفعول از اصل فعل تغیر میکنند باین قانون
 که گاهی دفترک اصل فعل را در ماضی مطلق واسم مفعول قصر میکنند و گاهی d اصل
 فعل را با t بدل میکنند چنانچه

Radical

Radical from یعنی اصل فعل Part and Participle یعنی ماضی مطلق و اسم مفعول

make	made	led	بر کش lead
sweat	sweat	swet	عرق بکن sweat
meet	met	met	مقابل شو meet
bleed	bled	bled	خون بکن bleed
breed	bred	bred	نسل ببار breed
feed	fed	fed	پرور feed
speed	sped	sped	کامیاب شو speed
bend	bent	bent	پیچ bend
lend	lent	lent	قرض بده lend
rend	rent	rent	در بر rend
send	sent	sent	بفرست send
spend	spent	spent	خرج بکن spend
build	built	built	عمارت بساز build
geld	gelt	gelt	خصی بکن geld
gild	gilt	gilt	زر بیندای gild
gird	girt	girt	کمربند gird
lose	lost	lost	گم بکن lose

بعضی ازین در آخر اصل فعل d یا t نمیدارد و ماضی مطلق و اسم مفعول از قصر کردن صیغهای مطرود میسازد و چنانچه

Q 2

have

Radical from	had	have
Participle	made	make
led	fled	flee
lead	shod	shoe
twet		
twet		

بعضی از این صیغ‌های سطر در اقصر می‌کند و ول‌الطال فعل را تغییر می‌دهد و می‌نویسد:

bed	خوابگاه	fold	لفظ
bed	خوابگاه	told	گفت
bed	خوابگاه	elad	پارچه
bed	خوابگاه	flood	باز است

dare دلیری بآین durst اضی مطلق و اسم مفعول dared شیر ماضی معتلل است

فعل مشاؤت IRREGULAR VERBS.

Class iii. قسم سوم یوم فعل شاذ در آخر ماضی مطلق واسم مفعول ہمیشہ ght میدارد

مورول یاد فتهنگ اصل فعل دارد صیغهای مذکور با *ou* یا *au* بدل میسازد و چنانچه *blind*

blag	ن ل ب ج	slag
blig	ل ب ج ن	slig
brig	ب ج ن ل	srig
stol	ن ل ب ج	slol

Past and Particle P.

brought	ب ي ا ر	bring
bought	ب خ ر	buy
caught	ك م ر	catch
fought	ف ح ت	fight
taught	ت ي ا م و ز ان	teach

يعني اصل فعل Radical forms

5784

29

think

thought	فهم	think
fought	جنگ	feek
wrought	کار ساز	work
freighted	کشتنی کرایه باری	freight
fraught	مطرد و در اسم مفعول	
	مستعمل است	

CLASS iv. قسم چهارم فعل مضارع

درین سه قسم فعل مضارع بیان کرده شد صیغه ماضی مطابق و اسم مفعول یکسان بود لیکن در قسم چهارم ماضی مطابق و اسم مفعول متفاوت است باین قانون در ماضی مطابق وول یا دفترنگ اصل فعل را تغییر میکنند و اسم مفعول را الزام کردن یا en در آخر اصل فعل و کاهی در آخر ماضی مطابق میسازند چنانچه

Participle Past.	Past	Radical form
fallen	fell	fall بیفت
awaked	awoke, awaked	awake بیدار شو
forfaken	forfook	forfaken بگذار
shaked, shaken	shook	shake بجنبان
taken	took	take بگیر
drawn	drew	draw بکش
flain	flew	flay بکش
		get

gotten	got و gat	get بیاب
holpen و helped	helped	help مدد دهد
molten و melted	melted	melt بگداز
swollen و swelled	swelled	swell بیامس
eat } برای ماضی مطابق واسم مفعول اصل فعل } eaten ate		eat بخور
born	bore و bare	bear ببر
broken	broke و brake	break بشکن
cleft و cloven } در ماضی مطابق واسم مفعول صیغه مطرود نیز مستعمل } است	clove و clave	cleave بشکاف
spoken	spoke و spake	speak بگو
sworn	swore و sware	swear سو کند بخور
torn	tore و tare	tear بپزد
worn	wore و ware	wear بفرسای
hove	hove و heaved	heave بر دار
shorn	shore	shear بتراش
stolen و stole	stole	steal بدزد
trodden	trode	tread گام بزن
woven	wove	weave بباف
creeped	crept و creeped	creep بخز
		freeze

give	frozen	froze	freeze	بخشید
hit	fodden	fod	feed	خوران
seen	seen	saw	see	دیدن
bitten	bitten	bite	bite	بگزد
chidden	chidden	chide	chide	الزام ده
hidden	hidden	hid	hide	پنهان کن
slidden	slidden	slide	slide	لغز
abode	abode	abide	abide	بمان
climbed	climbed	climb	climb	بالا برآ
driven	driven	drive	drive	بران
ridden	ridden	ride	ride	سوار شو
risen	risen	rise	rise	برخیز
shined	shined	shine	shine	ببهروز
thriven	thriven	thrive	thrive	
smitten	smitten	smite	smite	بزن
striden	striden	stride	stride	گام بگشا
striven	striven	strive	strive	بکوش
thriven	thriven	thrive	thrive	بالیده شو
written	written	write	write	بنویس
stricken	stricken	strike	strike	بزن
bidden	bidden	bid	bid	بفرما
		give	give	

given	gave	give
fat, fitten	fat	fit
spitten, spitted	spat	spit
dug, digged	dug, digged	dig
lain	lay	lie
held, holden	held	hold
done	did	do
chosen	chose	choose
blown	blew	blow
crowed	crew	crow
grown	grew	grow
known	knew	know
thrown	threw	throw
flown	flew	fly
drunk, drunken	drank	drink
bounden, bound	bound	bind
gone	went	go
been	was	be
baken, baked	baked	bake
folden, folded	folded	fold
graved, graven	graved	grave
		hew

hewed , hewn	hewed	هرو hew
laden	laded	بار بکن lade
loaded , loaden	loaded	بار بکن load
mowed , mown	mowed	درو بکن mow
owed , owen	owed , ought	مرو و ن شو owe
riven	rived	بر ر rive
sawed , sawn	sawed	اره بکش saw
shaped , shapen	shaped	مشکل بکن shape
shaven	shaved	موی تراش shave
shewed , shewn	shewed	بشما shew
shown	showed	بشما show
sowed , sown	sowed	بکار sow
strown	strawed	بگستر straw
strewed , strown	strewed	بگستر strew
strowed , strown	strowed	بگستر strow
washed , washen	washed	بشوی wash
waxed , waxen	waxed	بشو wax
wreathen	wreathed	پسچان wreath
writhen	writhed	پسچ writhe

حالا پوشیده نیست که درین فهرست قسم چهارم فعل شاذ است و دو فعل مذکوره
 اخیر ماضی مطلق مطرد میدارد و بعضی دیگر اندکی از قانون متفاوت است

R

IRREGULAR

IRREGULAR VERBS. فعل شاذ

باقی فعل شاذ از روی اینج قانون مذکور نمی آید و شمار آن این است
Radical form یعنی اصل فعل *Past* یعنی ماضی مطلق *Participle past* یعنی اسم مفعول

begun	began	آغاز کن begun
clung	clung و clang	بچسب cling
flung	flung	پینداز fling
rung	rang و rung	جرس برن ring
shrank	shrank و shrunk	خشک شو shrink
fung	fang و fung	بسرا fang
funk	fank و funk	آب نشین شو sink
flung	flang و flung	فلاخن پینداز fling
flunk	flunk	بگریز flink
spun	span و spun	بتاب spin
sprung	sprang و sprung	بجه spring
stung	stung	بگاز sting
stunk	stank و stunk	گنده شود stink
strung	strung	منتظم کن string
swum	swam و swum	شناوری کن swim
swung	swung	بجنبان swing
wrung	wrung	نیفشار wring
		find

found	found	بیاب find
ground	ground	بسی grind
wound	wound	بیشج wind
hanged و hung	hung و hanged	بردار بکش hang
shot	shot	ببنداز shoot
stuck	stuck	در نشان stick
come	came	بیا come
run	ran	برو run
won	won	ببر win



بیان DEFECTIVE VERBS یعنی فعل مقضب

اینجا باید لایق کردن چند فعل مقضب که در انگلیسی یافته میشود چنانچه
 four auxiliary Verbs یعنی چهار فعل مد که بجز دو دو صیغه که ذکر کردان یافت میشود
 هیچ دیگر نمیدارد

should	shall
would	will
might	may
could	can

و فعل مد must که هیچ دیگر صیغه نمیدارد

دوسه دیگر که از فعل مهذبست و هیچ صیغه نمیدارد چنانچه

quoth he گفت

Quoth I گفتم

I wist

I wot

که بدون ضمیر ماضی کاهی
نوشت همیشه و چون

Quoth

Wist

Wot

در زبان انگلیس جمله افعال چهار هزار و سه صد یافته میشود و از آنجا که یکصد و هشتاد و هشت است؛
است لیکن در آن یکصد و هشت یافت نمیشود که ماضی مطلق و اسم مفعول متفاوت باشد و گردان
جمله فعل شاذ نیز بموجب قانون مقرر می‌است و از فعل مظهر دکم تفاوت دارد

ازین سبب معلوم میشود که علم صرف این زبان چه قدر آسان است لیکن هرگاه اکثر چنین است
که صیغه ماضی مطلق و اسم مفعول یکسان است بسیار مردمان معتبرند چنانکه صیغه ماضی مطلق و
اسم مفعول متفاوت است در نوشتن ملحوظ نمیدارند و غلط کرده هر دور اجماعی یکدیگر میدارند
خصوصاً ماضی مطلق را اجماعی اسم مفعول و در ترکیب صیغهای ماضی قریب و غیره می‌آرند چنانچه
هرگاه I have written بمعنی نوشته‌ام گفتن یا نوشتن می‌باید غلط کرده I have wrote میگویند و
مبینند و علی‌هذا القیاس

بیان SYNTAX یعنی ترکیب

خلا بعد اتمام اقسام کلمه یعنی الفاظ و این Sentences یعنی کلام بیان کرده میشود

A Sentence یعنی کلامی از ترکیب دو لفظ یا زیاده ساخته میشود

برای درستی کلامها ملحوظ داشتن دو چیز می‌باید یکی concord یعنی جمله دیگر government

یعنی

یعنی عمل concord یعنی جمله دو قسم است یکی از ترکیب فعل و اسم یعنی جمله فعلیه و دوم
از ترکیب اسم با اسم یعنی جمله اسمیه

بیان Concord of nominative and verb یعنی جمله فعلیه

در جمله فعلیه فعل با فاعل موافق میشود و در تعداد و ضمیر چنانچه I see من می بینم thou
writest تو می نویسی he knows او میداند they know آنها میدهند و اگر کسی I know
یا they know بگوید مانند من میداند و آنها میدهند سرسرا خط است

و اگر فاعل لفظی است که دلالت کند بر جماعت اگر چه لفظ واحد است لیکن برای او اگر فعل
جمع بیازند هیچ غلط نخواهد شد اما فعل واحد آوردن محاوره خوبی است چنانچه

My people hath not known me }
My people have not known me } قوم من نشناخته اند مرا

The Assembly of the wicked hath inclosed me }
The Assembly of the wicked have inclosed me } جماعه بدکاران گرد کرده اند مرا

The Tyrian Train approaches }
The Tyrian Train approach } فوج سریانی می آید

و اگر دو فاعل یا زیاده بحرف عطف بهم آید اگر چه هر دو مفرد است لیکن فعل جمع می آید
چنانچه

Socrates and Plato were wife سقراط و قلاطون فاعل بودند

والکر

واگر دو فاعل یا زیاده بحرف عطف جدا شود فعل مفرد می آید زیرا که هر یک فاعل طاحده است چنانچه

Temerity or diffidence is unfavorable to success
 گامیابی و گاهی دو فاعل یا زیاده که بحرف عطف بهم می آید فعل مفرد می آرند چرا که هر یک فاعل طاحده فعل را جمله میکنند چنانچه

Sand and salt, and a mass of iron is easier to bear than a man without understanding
 ریگ و نمک و تخته آهنی سبکبار است از مرد بی وقوف

هرگاه دو فاعل یا زیاده بهم می آید که ضمیر متفاوت دارد و فعل موافق ضمیر یکم اول است و در تعداد می آید چنانچه اگر یک فاعل first person یعنی من است فعل متکلم خواهد آمد و اگر متکلم نیست لیکن یک از ان second person یعنی حاضر است فعل حاضر خواهد آمد چنانچه

He and you and I won it at the hazard of our lives
 او و شما و من بردیم آنرا با خطر جانهای خود ما پوشیده نیست که در قاعده انگلشی عوض متکلم حاضر غائب ضمیر اول دوم سوم میگویند

باید دانست که هرگاه بایک کس گفتگو میکنند و ضمیر حاضر می باید در محاوره انگلشی بنابر تعظیم فاعل و فعل جمع می آید چنانچه you were شما بودید you gave شما دادید و گاهی در گفتگو بایک کس حاضر که درجه میبارد در محاوره انگلشی فعل غائب می آید لیکن با آن فعل فاعل خاص میشود چنانچه

your Lordship has seen it
 جناب عالی دیده است آنرا

بدانکه در جهان فعلیه بجز این چهار لفظ I من Thou تو We ما You شما و اسم موصول
عوض آنها دیگر همه فاعل

غائب است چنانچه the elephant died فیل مرد the horses were fold اسبان
فروخته شدند

گاهی چنین است که هیچ فاعل بارز نمی آید چنانچه arise بمعنی برخیز یا برخیزید و go بمعنی برو
یا بروید که هر دو فعل thou یا you فاعل مستتر میدارد

این پرونون یعنی اسم اشارت it در اکثر جا فاعل میشود چنانچه it was at the feast
بود در ضیافتی How is it with you, Lady? چه حال شماست ای ملکه It was I, it
It is these that taint the was not he, that did it آن بودم من نبود او که کرد آنرا
foul هستند آنها که آلود میکنند دل را it rains باران است it thunders تندر است

و این پرونون مذکور گاهی مستتر میشود چنانچه as follows بجای as it follows
بمعنی چنانچه متعاقب است و as happens بجای as it happens بمعنی چنانچه واقع میشود
it may be و may be بمعنی میتواند شد لیکن در تصانیف معتبرین فاعل مستتر
بسیار کم می آید بجز در صیغه امر

باید دانست که در انگلیسی هیچ فعل نمی آید که اورا فاعل بارز یا مستتر نباشد

نامحذین هیچ فاعلی نیست که اورا فعل بارز یا مستتر نباشد بجز فاعل absolute یعنی فاعل
مختار که قانون آن این است گاهی اسم موصوف با اسم فاعل یا با اسم مفعول جمله شده جز
کلامی میشود و معمول هیچ عاملی نمیباشد چنانچه the doors being shut, Jesus stood
in

in the midst of them. Solomon made as good proverbs as any body has done since, he only excepted, who was a much wiser man than Solomon.

سایمان مثلهای خوب ساخت که هیچکس دیگر به از آن نیاخته است بجز او که بود و ناترازا
سایمان

to imitate the vices of others is folly. کاهی مصدر دیگر فعل فاعل میشود چنانچه
تقلید کردن شناعیت دیگران نادانی است

قانون ترتیب فاعل در جمله فعلیه بعد ازین جائی که ترتیب اسم الفاعلیان خواهد شد خواهد آمد.



Concord of Nouns بیان. یعنی جمله اسمیه و آن سه قسم است

قسم اول Substantive with Substantive یعنی اسم موصوف با اسم موصوف

هرگاه دو اسم موصوف بهم آید که موادمرد و واحد باشد هر دو اسم یکسان است در فاعلیت و
مفعولیت و اضافت چنانچه

King Darius پادشاه دارا

Moses the Prophet موسی پیمبر

و اگر دو اسم موصوف کنار آن واحد است بهم نیایند و فعلی در میان آنها واقع شود نیز هر دو
یکسان باشند در جمیع حال چنانچه Darius remained King دارا ماند پادشاه

Suja

شجاع الأمير می بود و غلامی گردید. Suja was a Prince and became a slave

قسم دوم جمله اسمیه Concord of Adjective with Substantive بمعنی اسم
موصوف با اسم صفت هرگاه، اسم موصوف اسم صفتی داشت باشد اسم صفت تابع
اسم موصوف است در جمیع حال چنانچه

مرد عاقل a wife man این جوان this boy این جوانان these boys
لیکن بعضی اسم صفت عدد و وزن و پیمایش اگرچه جمع است با اسم موصوف مفرد می آید
چنانچه

five thousand horse پنج هزار سوار twelve sail دوازده جہاز

a hundred pound weight صد پوند بار ten thousand fathom ده هزار فathom

باید دانست که برای هر اسم صفت اسم موصوف بارز یا مستتر میشود چنانچه هرگاه که the wife

و انامیان the elect مقبولان می گویند برای این اسم صفت اسم موصوف persons

بمعنی مردمان مستتر است

کامی اسم صفت اسم موصوف میگردد و با دیگر اسم صفت جمله میشود چنانچه the chief

good عمده ترین دولت evil, be thou my good ای او بار بشو تو اقبال من

و گاهی اسم موصوف اسم صفت میگردد و با دیگر اسم موصوف جمله میشود چنانچه sea-water

آب شور land-tortoise مسک پشت تبری forest-tree درخت دشتی

قسم سوم جمله اسمیه Concord of Pronoun with Substantive and Antecedent

یعنی پرونونس با اسم موصوف یا با ما قبلش

در دو قسم جمله مذکوره ایچ غلطی برودی نمیشود چرا که اسم صفت متغیر نمیشود لیکن درین قسم سوم برای صحت تامل می باید چرا که پرونون متغیر میشود و در تعداد و فاعلیت مفعولیت اضافت

نوشتیده نیست که از پرونونس بعضی مثل اسم موصوف و بعضی مثل اسم صفت است و جمله پرونونس اسم موصوف با دیگر اسم موصوف و جمله پرونونس اسم صفت با اسم موصوف تابع قانون مذکور سابق است چنانچه

I Robert will pay من که را برت ام ادا خواهم کرد I and Thomas will pay من و تامس ادا خواهیم کرد

This man will stay. این شخص خواهد ماند

These men will go. این مردمان خواهند رفت

از ترکیب این سه پرونونس مقسم each یک یک either ایچ یک از دو every هر یک با اسم موصوف یا مفرد و پرونونس دیگر مفرد یا فعل مفرد جمله میشود چنانچه

either of these two qualities is wanting. ایچ یک از دو فضیلت کمی است

Every one of these letters bears date after his banishment.

هر یک از خطوط تاریخ می نماید بعد از اخراج او

این

این قانون مذکور را اکثر اهل نواحی معتبر فراموش کرده و غلط کرده چنین نوشتند

Either of these two qualities are wanting.

Every one of these letters bear date after his banishment.

پرو نونس که سابق تعریف آن گفته شد عوض دیگر لفظ اکثر می آید و آن لفظ دیگر را در انگلیسی
Antecedent میگویند یعنی ماقبل پرو نونس با ماقبلش موافق میشود در تعداد و ضمیر چنانچه

Thou, who mad'st the eye, canst see all things.

You, who have seen him, can tell.

I, who have heard, can bear witness.

The man, who is virtuous, is wise.

The boys, who neglect their learning, will be punished.

ازین امثله معلوم میشود که از فعل با پرو نونس جمله فعلیه میشود بموجب قانون مذکور سابق
جمله فعلیه

چنانچه مصدری یا سفتی فاعل میشود همچنین گاهی ماقبل پرو نونس مصدری یا سفتی می افتد چنانچه

To do good to our enemies, which Christ commands, is a necessary duty.

نیکی کردن باد دشمنان که مسیح میفرماید ضرور حق است در کلام این سخن
Enemies ماقبل پرو نون which است

هرگاه که فاعل پروتونس شخص است اسم موصول who در حالت فاعلیت و whom در حالت مفعولیت می آید مثال

The young man, who is diligent, will prosper. جوانی که ساعی است کامیاب خواهد شد.
 God, whom we adore, is the best of beings. } خدائی که او را ما بندگی میکنیم بهترین
 که وجوهرات است

درگاه آفتابش چیز می دیگر است which در هر دو حال فاعلیت و مفعولیت می آید مثال

A country, which have no government, will be in confusion.

ملکی که حکومت نمیدارد و ابرتر خواهد شد

The air, which we breath, is wholesome. هوایی که ما می گیریم خوش است.

از نحو ظاهر است که اسم موصول who و which اگرچه در حالت فاعلیت و مفعولیت تفاوت دارند لیکن در حالت اضافت بسبب جنس متفاوت نمیشود.

بر آنکه پروتون that عوض اسم موصول who و which بسیار متعین است در حالت فاعلیت و مفعولیت مفرد و جمع مثال
 Bleffed is the man that walketh خوشا شخصی که نمیکرد و در محاسن بدینان
 not in the counsel of the ungodly

He shall be like a tree that bringeth forth his fruit in due season

او خواهد بود مانند درختی که میبرد بار خود در موسم مقدر می

بلند دانست که در کلامی که با احوال سابق علاقه دارد در این دو رتبه پروتونس

یعنی

یعنی این دو اسم اشارت *this* و *that* و جمع آن هر دو *these* و *those* یافته میشود.
this عوض پسین یعنی برای اشارت قریب و *that* عوض پیشین یعنی برای
 اشارت بعید است مثال

My bane and antidote are both before me,
 آن در یک لحظه مرا آخر کند *That in a moment brings me to an end,*
 لیکن این ثابت میکند که کاهی نمی‌میرم *But this informs me, I shall never die.*

بدانکه فرقی در میان این هر سه برنویس است فهمی این است که *who*? معنی کدام
 شخص میدارد و *which*? معنی کدام شخص یا کدام چیز در میان آنها و *what*? اگر
 با او اسم موصوف نیست معنی چه میدارد

پوشیده نیست که برای رلته برنویس یعنی اسم موصول و اسم اشارت ماقبل می‌باشد
 و لیکن آن ماقبل کاهی مستتر میشود چنانچه درین سخن

who steals my purse, steals trash آنکه می‌دزدد کیسه مرا می‌دزدد نا چیزی را و
 کاهی رلته برنویس یعنی اسم موصول یا اسم اشارت خود مستتر میشود چنانچه

the person I love شخصی که او را دوست میدارم و اگر درین سخن هیچ لفظ
 مستتر نباشد سخن چنین میشود *the person whom I love* یا *the person that I love*

مثال دیگر *Abuse on all he lov'd or lov'd him spread.*

و تمام زاده آنها که او دوست میداشت آنها را و همه آنها که دوست
 میداشتند او را و اگر این سخن بی لفظ مستتر نخواهد چنین میشود

He spread abuse on all those whom he loved, or who loved him.

بیان

بیان GOVERNMENT یعنی عمل

Governing words یعنی عامل سه قسم است اول فعل دوم اسم میوم حرف

The government of Verbs بیان یعنی عمل فعل

برای ظاهر کردن عمل فعل دانستن اقسام فعل ضرور است

در زبان انگلیش مثل دیگر زبانها قسم فعل متعدی و لازمی و معروف و مجهول یافته میشود لیکن برای درستی ترکیب کلام بجز فعل متعدی تفصیل تعریف دیگر فعل ضرور نیست بنابر این که بجز فعل متعدی هیچ فعل دیگر مفعول نمیدارد و هر اسمی که بعد فعل لازمی یا فعل مجهول می آید معمول عامل دیگر می افتد یا با اسمی که فاعل فعل در کور است جهام میشود

پوشیده نماد که در زبان انگلیش هر اسم که فعل با او جهام میشود آنرا Nominative

و Subject میگویند و درین تصنیف مراد از فاعل همان است

Active Verb یعنی فعل متعدی آنست که دلالت کند بر صدور فعل از فاعل و

وقوع آن بر مفعول و صورت مفعول را در زبان انگلیش Objective Case میگویند

مثال the person saw him بمعنی شخصی دید او را the man fears God آدمی می ترسد خدا

لیکن a Neuter Verb یعنی فعل لازمی و a Passive Verb یعنی فعل مجهول دلالت

وقوع فعل بر مفعول نمیکند لهذا هیچ مفعول نمینخواهد چنانچه that person is he

شخص اوست the child sleeps کودک می سپد the man is wounded آدمی

زخمی است

در

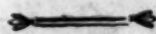
در نحو بیان کرده شد که در زبان انگلیش علی العموم و ضح فاعل و مفعول یکسان است بجز بعضی پرونونس که آنها ملحوظ باید داشت درین سخن the person saw the person بمعنی شخصی دید شخصی را در و ضح فاعل و مفعول هیچ تفاوت نیست لیکن درین سخن he saw him بمعنی او دید او را و they saw them بمعنی آنها دیدند آنها را در و ضح فاعل و مفعول تفاوت است و غیر ذلک

هرگاه که دو فعل یکجا بهم می آید فعل ثانی مصدر میشود چنانچه I desire to learn من میخواهم آموختن prepare to go تهیه کن رفتن را

باید دانست که این افعال bid بفرما dare دلیری بکن need باید make بساز fee ببین hear بشنو feel لمس بکن let اجازت بده و همه فعل ممد با فعل ثانی بی بر تکل to که علامت مصدر است بهم می آید چنانچه

I bade him go فرمودم رفتن او را you dare not do it تو دلیری نمیتوانی آن کار کردن را I saw him do it دیدم کردن او را I heard him say it شنیدم گفتن او را

پوشیده نیست که اگر چه فعل لازمی و فعل مجهول هیچ مفعول نمیدارد لیکن خلاف قیاس این قانون مصدر to be همیشه مفعول میخواهد چنانچه you thought it to be him تو پنداشتی بودن او را



بیان The government of Nouns یعنی مثل اسم

اگر دو اسم موصوف یکجا بهم آید که ملکیت یکی بر دیگری باشد در میان آن Possessive Case

یعنی

یعنی اضافت ضرور است چنانچه the master's horse بمعنی اسب صاحب ازین مثال
ظاهر است که ظاهراً اضافت در انکاش در آخر مضاف الیه است بر عکس فارسی که کسره
ظاهراً مضافت در آخر مضاف می آید

کلمه مضاف مستتر میشود چنانچه whose is it? آن از آن کیست It is the Colonel's
آن از آن کرنل است درین سخن مضاف مستتر است چون اسب یا خانه یا غیر از آن

his, hers, its, ours, yours, theirs, others این همه بر و نون مضاف الیه میشود
و گاهی مضاف آن مستتر میباشد لیکن بعضی از اینها بر و نون مذكوره را هم صفت میدهند

بیان The government of Particles یعنی عمل حرف

Articles یعنی حروف تعریف و Adverbs یعنی ظروف ایچ معمول نمیدارد و لهذا
بجای آن الفاظ متغیر نمی شود

Conjunctions یعنی حروف عطف بر اسم ایچ عمل نمیکنند بجز عطف کردن

لیکن بعضی کنجکشیون بر فعل عمل میدارد و بعد آن صیغه فعل خاص میشود که آنرا Conjunction
tive mode یعنی صیغه لاحق میگویند

این کنجکشیونس if اگر though اگر چه unless اگر نه except بجز whether اگر
و غیره علی العموم بعد خود صیغه لاحق میخواهند چنانچه

If a man have an hundred sheep and one of them be gone astray.

اگر مردی یکصد میش و یکی از این گم میشود

Tho'

Tho' he slay me, yet will I put my trust in him:

اگر چه بکشد مرا لیکن اعتماد خواهم داشت بر او

Thou couldst have no power against me, except it were given thee from above:

تو مقدور نمیداشتی بر من اگر نمی یافتی از خدا

Whether it were I or they:

اگر آن جودم من یا آنها

Let him that standeth, take heed, lest he fall:

آنکه استاده است خیردار تا که نیفتد

Take heed that thou speak not to Jacob:

خیردار تا که نگوئی به یعقوب

As the smith heateth and hammereth iron that it may become of greater use and value; as the Goldsmith melteth Gold in the crucible that it may become more pure; so God afflicteth us that we may become more perfect; so too a Father correcteth his Son that he may turn him away from folly, and make him pursue true wisdom.

و چنانچه آهنگر می گوید آهن را تا که قویست و هنرشش زیاده شود و چنانچه زرگر بکند از طلا را

تا که خالص تر شود و همچنین خدا در سج می اندازد ما را تا که نیکتر شویم و همچنین پدر پسر را میزد و پسر خود را

تا که بگرداند او را از بیوقوفی و بسازد او را طالب و عالم

اکثری این کتب یونان مثابه than بمعنی ازو as بمعنی بون و مانند را طالع میدانند و معمول آن مفعول میدهند لیکن غلط است در زبان درست و صحیح مثل دیگر حروف عطف میکنند و هر اسمی عمل ندارد چنانچه

Thou art wiser than I تو هستی داناتر از من

You are not so tall as I شما نیستید چندان کشیده قدکمن

You think him handsomer than me. تو می پنداری او را زیباتر از من

It is well expressed by Plato, but more elegantly by Solomon than him.

خوش گفته شده است از فلاطون لیکن خوشتر از سلیمان که ازو

برای درستی این سخن و امثال آن بجز خیال کردن الفاظ مستتره دیگر هیچ نمی باید چنانچه

Thou art wiser than I (am)

You are not so tall as I (am)

You think him handsomer than (you think) me,

It is well expressed by Plato, but more elegantly by Solomon

than (by) him.

بیان The government of Prepositions یعنی عمل حروف بر پریشیونس

جمله پریشیونس مفعول میخواند لہذا هر اسمی که با هر پریشیونس می آید وضع مفعول میدارد چنانچه

with him با او from her از ان زن to me بمن

اسم

اسم موصول و اسم اشارت چنانچه اکثر معمول فعل موخر تر خود است همچنین اسماء مذكوره معمول بر پریشیونس موخر خود میشود چنانچه

Whom do you speak to? با که میگوئید شما

اگر چه پریشیونس اکثر موخر از معمول خود مستعمل است و در گفتگو با کسی ندارد اما بنابر درستی و وضوح کلام مقدم بر معمول می باید مثال هر دو نوع

بمعنی حارث مصنفی
 است که هستم با او
 راضی تر
 Horace is an Author, whom I am much delighted with.
 Horace is an Author with whom I am much delighted.

کاهی بر پریشیونس در میان فعل مرکب می آید چنانچه to uphold بر داشتن to over look بر نگریستن

و کاهی از ترکیب پریشیونس بمعنی فعل متغیر و کاهی بر عکس میشود چنانچه to under stand فهمیدن to forget فراموش کردن

لیکن قاعده مشهور چنین است که پریشیونس را بعد از فعل و منفصل از آن می آرند چنانچه
 it fell into the fire افتاد در آتش it sprung from the ground روید از زمین

این هر دو پریشیونس to و for اکثر مستتر میباشد خصوصاً وقتی که معمول بر و نونس می افتد چنانچه

Give me the Book; کتاب مرا ده

Get me some paper. بیاور برای من، چیزی کاغذ

این روز پیشین in این اکثر مستتر میباشد خصوصاً وقتی که معمول اسم زمان
می افتد چنانچه this day امروز next month ماه آینده last year سال گذشته

سابق نوشته شد که اذور بس هیچ متغیر نیست و هیچ فعلی ندارد و لیکن باید دانست که هرگاه دو کس
اذور بس یعنی حرف نفی. ایم آید معنی اثبات میکند چنانچه I am not unmindful of
your state من غافل احوال تو نیستم یعنی یاد میدارم

بیان The Order of Words یعنی ترتیب الفاظ

معطای سخن با ترتیب الفاظ مربوط است چنانچه سخن سه چهار الفاظ از یک ترتیب یک
معنی دارد و از ترتیب دیگر معنی دیگر لهذا بیان اندکی از آن در تنم مقام می باید
باید دانست که قاعده مذکور زبان انگلیش این ترتیب الفاظ میخواند

1 فاعل مقدم بر فعل و مفعول موخر از آن می آید لیکن اسم موصول که مفعول فعل می افتد مقدم
بر آن می آید چنانچه A man favoured me, whom I never saw شخصی مرا یاری کرد بمن
کس من هرگز ندیدم او را

اچون این اذور there پیشتر از فعل متصل می افتد فاعل موخر می آید مثال

there is a show هست نمایشی there came a messenger آمد قاصدی و فاعل جمله
فعل لازمی که می آید تا بعد از فعل لازمی هیچ مفعول ندارد و گاه استباه مفعولیت شود مثال
upon

بر دست راست است and upon the right hand stood the Queen

ناگهان on a sudden appeared the King

۲ بر بزشیونس و دیگر جمیع طالع مقدم بر محمول خود می آید چنانچه in the sea در دریا
بر زمین upon the ground from heaven از آسمان

۳ اسم صفت مقدم بر اسم موصوف می آید چون هر دو ملاصق باشند چنانچه a wife man مرد و طالع a beautiful woman زن خوب صورت لیکن اگر فعلی در میان آنها واقع شود
اسم صفت موخر می آید چنانچه the man is wife the woman is beautiful است
زن خوب صورت است یا اگر اسم صفت بمقتضیل و تشبیه با اسم دیگر باشد نیز موخر

می آید چنانچه a man taller than Goliath مرده ای طالعی تر از گولیاث

a horse swift as the wind اسبی تیزرو مثل باد و اسم صفت پیش از اسم تیز موخر می آید
چنانچه a well thirty cubits deep چاه سی ذراع عمیق

a turret three hundred feet high مناره سه صد قدم بلند

۴ اذ و ب که کیفیت فعل یا چیزی دیگر ظاهر میکنند طالعی العنوم مقدم بر اسم صفت و موخر
از فعل متعدی یا لازمی می آید چنانچه He is very prudent بسیار هوشیار است
He spoke well خوش گفت

۵ اذ و ب در میان فعل مبداء و اصل فعل می آید چنانچه I have often heard من بار بار
شنیده ام I can never believe it. من هرگز باور نمیتوانم کرد آنرا

• بوز سو کیس کمضاف الیه است مقدم بر مضاف می آید چنانچه the King's Palace

محل پادشاه

۶ ماقبل مقدم بر اسم موصول و اسم اشارت می آید

برای دانستن ترتیب الفاظ تامل باید کرد و را اقسام کلام یوشیده نیست که در زبان انگلیسی همه قسم کلام می شمارند

اول explaining or narrative sentences یعنی کلام اخباری

دوم interrogative sentences یعنی کلام استفهامی

سیوم imperative sentences یعنی کلام انشائی

کلام قسم اول ترتیب الفاظ بموجب قانون مذکور میخواند لیکن در قسم دوم و سیوم اندکی متفاوت از ان است اینچنین در کلام استفهامی فاعل موخر از فعل می آید چنانچه have you a car-riage? آیا میداری گردونی و اگر در کلام فعل ممد است فاعل موخر و متصل فعل ممد می آید چنانچه

Did Alexander conquer Darius? آیا اسکندر شکست دارا را

Was Darius conquered? آیا دارا بود شکسته

این آدورب there که در کلام اخباری مقدم بر فعل می آید در کلام استفهامی موخر از ان می آید چنانچه was there a man? آیا بود مردی

در کلام استفهامی مفعول اکثر مقدم بر فعل می آید چنانچه how much will you give? آیا چه خواهد داد در کلام انشائی نیز فاعل موخر از فعل می آید و اگر در کلام فعل ممد است موخر از فعل ممد می آید چنانچه

do thou go. بروای خائن go thou traitor.

let him tell میگوید که او چه میگوید let him tell

let us be gone برویم

PROSODY بیان عروضی

زبان عظمی است که مکتون خاطر را باصوات ظاهر میکند و بتأثیر مطبوع شدن آن در سامعه مدارج اصوات بسیار می باید هر کس که زبان مطبوع گفتن می خواهد بتأثیر کثرت و ترتیب اصوات سعی می نماید منشا ابتدا نظم و موسیقی همان سعی است بیشتر نظم و موسیقی در هیچ قاعده مضبوط و مقید نبود لیکن هر کس بمقتضای طیب سامعه خود میساخت بعد زمانی تصنیفاتی که همچنین باقتضای طیب سامعه ساخته شدند در ما را مواد وضع قانون آن فنون آفرسانید

نظم انگاشی که آنرا metrical و poetry میگویند مثل منظومات و مکر زبان انواع است و فی الحقیقه در ضبط قوا این مقید است که حال بیان کرده میشود باید دانست که نظم انگاشی دو قسم است یکی آنکه آخر هر دو مصراع بیت یک آواز دارد یعنی قافیه دار باشد و آنرا rhyme میگویند چنانچه

Say then of God above or man below

What can we reason but from what we know.

دیگر آنکه در هر مصراع وزن درست یافته میشود لیکن قافیه ندارد و آنرا blanc verse میگویند چنانچه

Happiness

Happiness in his power, left free to will;
Left to his own free will, his will though free:
Yet mutable, whence warns him to beware.

دورین هر دو قسم نظم rhyme و blank verse باز انواع می شود

Heroic poetry یعنی نظم نوارنج که اعلی ترین منظومات است و هر دو قسم ساخته میشود

و وزنش این است که هر مصرع پنج feet یعنی پنج رکن و هر رکن دو سایل مبدارو

نیاید و است که در مصرع انگاشتی سه قسم فیت مشهور است اول Trochee دوم

Dactyle سوم

Iambic که دو سایل مبدارو اول کوتاه دوم دراز و ازین قسم هر دو تک پوتری یعنی نظم

نوارنج ساخته میشود و برای درستی و خوبی آن اکسنت یعنی ضرب همیشه بر سایل دوم

رکن می باید هر پنج رکن و ده سایل مثال مذکور سابق باین تقسیم ظاهر میشود

Say then | of God | a-bove | or man | be-low

What can | we rea- | son but | from what | we know.

ازین قسم فیت یعنی Iambic مجز بر دو تک پوتری و بکر اقسام نظم نیز ساخته میشود

بعضی از آن در مصرع دو فیت یعنی چهار سایل مبدارو و چهار

With raw | ish'd ears

The Men | ask hears.

بعضی از آن سه فیت یعنی شش سایل مبدارو و شش

In pla | ces far | and near

Or fa | mous or | ob-scure,

یعنی

بعضی از آن چهار فیت یعنی هشت سبیل میدارد و این قسم بسیار متعارف است مثال آن این

And may | at last | my wea | ry age
Find out | the peace | ful her | mitage

کاهی در هر یک بود و یکی مصرع می باشد و یکی فیت یعنی هشت سبیل میدارد و چنانچه

The long | majest | ick march | and en- | er-gy | di-vine.

بعضی ناظران پیشین نظم را متعجبانه اند که مصرع عش هفت فیت یعنی چهارده سبیل میدارد و

چنانچه

And as | the mind | of such | a one | that hath | a long | way gone
And ei | ther know | eth not | his way | or else | would let | a-lone.

و حالا این قسم نظم مروج نیست لیکن عوض مصرع مذکور پیشین می سازند که مصرع اول هشت

سبیل و مصرع ثانی شش سبیل میدارد و چنانچه

Beneath this tomb an infant lies
To earth, whose body, lent,
Hereafter shall more glorious rise
But not more innocent,
When the Arch angel's trump shall blow
And souls to bodies join,
What crouds shall wish their lives below
Had been as short as thine.

قسم دوم فیت Trochee که در آن دو سبیل می شود اول و از دوم کوتاه و نظمی را که در آن این قسم فیت یافته میشود Trochaic Verse میگویند و از تقسیم انواع نظم ساخته میشود لکن در آخر هر مصرع سوای فیت یک سبیل دراز یافته میشود که داخل فیت نیست لهذا در مصرع از تقسیم نظم عدد سبیل طاق میشود و در هر سبیل که طاق می افتد اکسنت یعنی ضرب می باید مثال آن

Little | tube of | mighty | power

Charmer | of an | idle | hour.

نظم تریچانک کلمی در مصرع سه سبیل میدارد یک فیت و یک سبیل دراز چنانچه

Here we | may

Think and | pray

Before | death

Stops our | breath

Other | joys

Are but | toys

و کلمی در مصرع پنج سبیل میدارد دو فیت و یک سبیل دراز چنانچه

In the | days of | old

Stories | plainly | told,

Lovers | felt an | noy.

و کلمی در مصرع هفت سبیل میدارد سه فیت و یک سبیل دراز چنانچه

Fairest | piece of | well formed | earth

Urge not | thus your | haughty | birth

قسم سیوم فیت Dactyle که در آن سه سلبیل میشود اول دراز و دوم و سوم کوتاه
و چون دو سه فیت ازین قسم در مصرع یافته می شود آن نظم را Dactylic میگویند و مصرع آن
روان میشود و در سر و د و بسیار مستعمل است و برای درستی آن علی العموم اکثراً
بر سلبیل سیوم می باید مثال آن

May I | govern my passions with absolute sway
And grow | wiser and better as life wears away.

مثال دیگر

Di-ōgēnēs | furly and | proud

درین قسم نظم سوای دکتیل در آخر مصرع یک سلبیل دراز و در اول یک یا دو سلبیل
در از یافته می شود چنانچه از امثله مذکور ظاهر است

باید دانست که سوای آن هر سه قسم مذکور فیت قسم چهارم می آید که آنرا Spondee
میگویند و دو سلبیل در از میدارد این قسم در جمله بخور خصوصاً یا مکیک می آید

چنانکه سابق گفته شد هر ونگ پوتری در بحر یا مکیک که پنج فیت یعنی دو سلبیل میدارد و میسازند
قافیه دار باشد یا بی قافیه و دیگر تصنیفات بسیار درین بحر میسازند

اگر چه در انگلش از دو یا سه قسم فیت زیاده نیست لیکن بسیار انواع اوزان و بخور میشود
چنانچه در یک بند هر سه قسم فیت و یک بیت قافیه دار و قسمی از رباعی و مصرع هر وزن از سه
تا دو اوزده سلبیل یافته خواهد شد چنانچه

ALEXANDER'S FEAST:

OR, THE

POWER of MUSIC,

*An ODE in honour of Saint CECILIA's day.**'T*WAS at the royal feast, for Persia won,

By Philip's warlike son:

Aloft, in awful state

The godlike hero fate

On his imperial throne;

His valiant peers were plac'd around;

Their brows with roses and with myrtles bound;

(So should desert in arms be crown'd:)

The lovely Thais by his side,

Sate like a blooming eastern bride,

In flower of youth and beauty's pride.

Happy, happy, happy pair!

None but the brave,

None but the brave,

None but the brave deserves the fair.

C H O R U S.

*Happy, happy, happy pair!**None but the brave,**None but the brave,**None but the brave deserves the fair.*

Timotheus,

II.

Timotheus, plac'd on high
 Amid the tuneful quire,
 With flying fingers touch'd the lyre:
 The trembling notes ascend the sky,
 And heavenly joys inspire.

The Song began from Jove
 Who left his blissful seats above,
 (Such is the power of mighty love).
 A dragon's fiery form bely'd the god:
 Sublime on radiant spires he rode,
 When he to fair Olympia prefs'd:
 And while he sought her snowy breast:
 Then, round her slender waist he curl'd,
 And stamp'd an image of himself, a sov'reign of the world.
 The list'ning croud admire the lofty sound,
 A present deity they shout around:
 A present deity the vaulted roofs rebound:
 With ravish'd ears
 The monarch hears,
 Assumes the god
 Affects to nod
 And seems to shake the spheres.

CHORUS:

C H O R U S.

*With ravish'd ears
The monarch bears,
Assumes the god,
Affects to nod,
And seems to shake the spheres.*

I I I.

*The praise of Bacchus then, the sweet musician sung;
Of Bacchus ever fair and ever young;
The jolly god in triumph comes;
Sound the trumpets; beat the drums;
Flush'd with a purple grace
He shews his honest face;
Now give the hautboys breath; he comes, he comes,
Bacchus, ever fair and young,
Drinking joys did first ordain;
Bacchus' blessings are a treasure,
Drinking is the soldier's pleasure;
Rich the treasure,
Sweet the pleasure,
Sweet is pleasure after pain.*

C H O R U S.

*Bacchus' blessings are a treasure,
Drinking is the soldier's pleasure;
Rich the treasure,
Sweet the pleasure;
Sweet is pleasure after pain.*

I V.

IV.

Sooth'd with the sound the king grew vain ;
 Fought all his battles o'er again ;
 And thrice he routed all his foes ; and thrice he slew the slain.
 The master saw the madness rise ;
 His glowing cheeks, his ardent eyes ;
 And while he heaven and earth defy'd,
 Chang'd his hand, and check'd his pride.
 He chose a mournful muse
 Soft pity to infuse :
 He sung Darius great and good,
 By too severe a fate,
 Fallen, fallen, fallen, fallen,
 Fallen from his high estate,
 And weltring in his blood ;
 Deserted, at his utmost need,
 By those his former bounty fed :
 On the bare earth expos'd he lies,
 With not a friend to close his eyes.
 With down-cast looks the joyless victor sate,
 Revolving in his alter'd soul
 The various turns of chance below :
 And, now and then, a sigh he stole ;
 And tears began to flow.

CHORUS.

C H O R U S.

Revolving in his alter'd soul

The various turns of chance below;

And, now and then, a sigh he stole;

And tears began to flow.

V.

The mighty master smil'd, to see

That love was in the next degree:

'Twas but a kindred-sound to move,

For pity melts the mind to love.

Softly sweet, in Lydian measures,

Soon he sooth'd his soul to pleasures.

War, he sung, is toil and trouble;

Honour but an empty bubble;

Never ending, still beginning,

Fighting still, and still destroying:

If the world be worth thy winning,

Think, O think, it worth enjoying:

Lovely Thais sits besides thee,

Take the good the gods provide thee.

The many rend the skies with loud applause;

So Love was crown'd, but Music won the cause.

The prince, unable to conceal his pain,

Gaz'd on the fair

Who caus'd his care,

And sigh'd and look'd, sigh'd and look'd,

Sigh'd

Sigh'd and look'd, and sigh'd again :
 At length, with love and wine at once oppress'd,
 The vanquish'd victor sunk upon her breast.

C H O R U S.

The prince, unable to conceal his pain,

Gaz'd on the fair

Who caus'd his care,

And sigh'd and look'd, sigh'd and look'd,

Sigh'd and look'd, and sigh'd again :

At length, with love and wine at once oppress'd,

The vanquish'd victor sunk upon her breast.

V. L.

Now strike the golden lyre again :

A louder yet, and yet a louder strain :

Break his bands of sleep asunder,

And rouse him, like a rattling peal of thunder :

Hark, hark, the horrid sound

Has rais'd up his head :

As awak'd from the dead,

And amaz'd, he stares around.

Revenge, revenge, Timotheus cries,

See the Furies arise :

See the snakes that they rear,

How they hiss in their hair,

And the sparkles that flash from their eyes :

Behold a ghastly band,

Each a torch in his hand !

W

Those

Those are Grecian ghosts, that in battle were slain,

And unbury'd remain

Inglorious on the plain:

Give the vengeance due

To the valiant crew.

Béhold how they tofs their torches on high,

How they point to the Persian abodes,

And glitt'ring temples of their hostile gods.

The princes applaud, with furious joy;

And the king seiz'd a flambeau with zeal to destroy:

Thais led the way,

To light him to his prey,

And, like another Helen, fir'd another Troy.

C H O R U S.

And the king seiz'd a flambeau with zeal to destroy;

Thais led the way,

To light him to his prey,

And, like another Hellen, fir'd another Troy.

V I I.

Thus, long age,

Ere heaving bellows learn'd to blow,

While organs yet were mute;

Timotheus, to his breathing flute,

And founding lyre,

Could swell the soul to rage, or kindle soft desire.

At

At last divine Cecilia came,
 Inventress of the vocal frame;
 The sweet enthusiast, from her sacred store,
 Enlarg'd the former narrow bounds,
 And added length to solemn sounds,
 With nature's mother wit, and arts unknown before.
 Let old Timotheus yield the prize,
 Or both divide the crown;
 He rais'd a mortal to the skies;
 She drew an angel down.

G R A N D C H O R U S.

*At last, divine Cecilia came,
 Inventress of the vocal frame;
 The sweet enthusiast, from her sacred store,
 Enlarg'd the former narrow bounds,
 And added length to solemn sounds,
 With nature's mother-wit, and arts unknown before.
 Let old Timotheus yield the prize,
 Or both divide the crown;
 He rais'd a mortal to the skies;
 She drew an angel down.*

F I N I S.



REVEREND H. GRAMMAR

At last divine Grammar
Inventor of the Grammar
The first English Grammar
Entered the world of men
And added strength to the world

With nature's mother and the world
Let old Timotheus and the world
Or both divide the world
He made a world to the world
She drew an angel down

GRAND WORLD

At last divine Grammar
Inventor of the Grammar
The first English Grammar
Entered the world of men
And added strength to the world
With nature's mother and the world
Let old Timotheus and the world
Or both divide the world
He made a world to the world
She drew an angel down

F. I. N. I. S.



SUPPLEMENTARY EXERCISE.

Of Prayer. Taken from the Gospel of Matthew. Chap. VI.

5. And when thou prayest, thou shalt not be as the hypocrites are: for they love to pray standing in the synagogues, and in the corners of the streets, that they may be seen of men. Verily I say unto you, they have their reward.

6. But thou, when thou prayest, enter into thy closet, and when thou hast shut thy door, pray to thy Father who is in secret, and thy Father who seeth in secret shall reward thee openly.

7. But when ye pray, use not vain repetitions, as the heathen do: for they think that they shall be heard for their much speaking.

8. But be not ye therefore like unto them: for your Father knoweth what things ye have need of before ye ask him.

9. After this manner therefore pray ye: "Our Father who art in heaven, hallowed be thy name. Thy kingdom come.

بیان نماز کردن چنانچه نوشته است
در انجیل مائثود و سوره ششم

و چون نماز کنی مبادی و مناجات
منافقان که دوست دارند که در انجیل
و بر کنار کوچه ها نماز کنند
خلق ایشان را ببینند
راست بشما بگویم که مزد خود
ستیده باشند

چون تو نماز خواهی کرد در
خلو نگاه خود و در خود را ببند
و بر پدر پنهان خود نماز کن و پدر تو
پنهان ببیند و آشکارا بتو عوض
دهد

و وقتی که نماز کنید بسیار بپودید
نگویید همچو کافران زیرا می پندارند
که بسیار می گفتن از ایشان شنوده

میشود نه اینچنین بدیشان خوانا باشید
برای آنکه پدر شما میداند آنچه شما را
در باطن است است زودتر از آنکه
از شما بخواهد

لیکن شما این چنین نماز کنید
پدر ما که بر آسمانی پاک است نام تو
باید ملکوت تو بشود و خدا و تو

Thy

THE NEW YORK GRAMMAR

At last divine Capital
Inventor of the new
The first and last
Enlarged the former
And added length to the former

With nature's mother
Let old Timothee
Or both divide the crown
He finds a model to the
She shows an angel down

THE NEW YORK GRAMMAR

At last divine Capital
Inventor of the new
The first and last
Enlarged the former
And added length to the former

With nature's mother
Let old Timothee
Or both divide the crown
He finds a model to the
She shows an angel down

THE NEW YORK GRAMMAR



SUPPLEMENTARY EXERCISE.

Of Prayer. Taken from the Gospel of Matthew. Chap. VI.

5. And when thou prayest, thou shalt not be as the hypocrites are: for they love to pray standing in the synagogues, and in the corners of the streets, that they may be seen of men. Verily I say unto you, they have their reward.

6. But thou, when thou prayest, enter into thy closet, and when thou hast shut thy door, pray to thy Father who is in secret, and thy Father who seeth in secret shall reward thee openly.

7. But when ye pray, use not vain repetitions, as the heathen do: for they think that they shall be heard for their much speaking.

8. But be not ye therefore like unto them: for your Father knoweth what things ye have need of before ye ask him.

9. After this manner therefore pray ye: "Our Father who art in heaven, hallowed be thy name. Thy kingdom come.

بیان نماز کردن چنانچه نوشته است
در انجیل مانیهوده سوره ششم

و چون نماز کنی مبادی
مناقضان که دوست دارند که در انجیل
و بر کنار کوچه نماز کنند
خلق ایشان را ببینند
راست بشما بگویم که مزد خود
ستیده باشند

چون تو نماز خواهی کرد در
خانوگاه خود و در خود را ببند
و بر پدر پنهان خود نماز کن و پدر تو
پنهان ببیند و آشکارا پاداش
دهد

و وقتی که نماز کنید بسیار
تکرار کنید همچو کافران زیرا می پندارند
که بسیار می گفتن از ایشان شنوده

میشود نه اینچنین بدیشان خدایا بامید
برای آنکه پدر شما میداند آنچه شما را
در بابت است از پدر و تر از آنکه
از او بخواهید

لیکن شما این چنین نماز کنید
پدر ما که هر آسمانی پاک است نام تو
باید ملوکوت تو بشود و خدا و تو

Thy

"Thy will be done in earth as it is in
 "heaven. Give us this day our daily
 "bread. And forgive us our debts, as we
 "forgive our debtors. And lead us not
 "into temptation, but deliver us from
 "evil. For thine is the kingdom, and
 "the power, and the Glory, for ever.
 "Amen.

و تو ایست تو ایست که در آسمان و در
 زمین امروز نان مرا بده مثل هر روز
 و گناههای ما را فرود گذار آنچنانکه ما نیز
 برای ایشان که گناه کرده باشند
 فرو گذاریم و ما را از آرایشها بلامیخدا
 الا از بدی شر ما را نگاهدار و بر ما بر ای آنکه
 ملکوت و نیروی و عظمت از آن
 تست اکنون و تا ابد و آبد آمین

ERRATA

صفحه	سطر	خط	مصحح
۲	سطر دوم	آئی	بجای ی
در صفحه مرقوم	سطر چهاردهم	او	بجای و
۶	سطر سیزدهم	توگو	بجای گو
۷	سطر سیزدهم	بتکن	بجای یکن
۸	سطر هفتم	ستنی	بجای شنی
۱۰	سطر دهم	ملوظ	بجای ملقوظ
۱۱	سطر هفتم	ملفظ	بجای ملفوظ
۱۲	سطر چهارم	گرت	بجای گرت
۱۳	سطر پانزدهم	اکسیو	بجای اکیوز
صفحه مذکور	سطر دهم	هر کلافیل ازان و یا بعد ازان می	قبل ازان و اول
۱۴	سطر شانزدهم	آب	بجای آب
۱۶	سطر دوم	diphthongs	بجای diphthongs
۱۷	سطر چهارم	کوی	بجای کنوی
۲۰	لفظی	لفظی	لفظی
۲۶	سطر شانزدهم	دس المچ	بجای دس الیچ
۳۶	سطر هفتم	نمونه الفاظ کبر سابل	بجای نمونه الفاظ چهار
۳۷	صفحه	سابل کبر سابل	

E R R A T A.

صفحه	مسطر	فقط	صحیح
صفحه ۳۷	مسطر دوازدهم	لفظ چهار سبیل بعد نمونه الفاظ می باید	
صفحه ۳۹	مسطر شانزدهم	آن بی نیمک بجای آن بی نیمک	
صفحه ۴۲	مسطر چهاردهم	نو بجای نوع	
صفحه مذکور	مسطر پانزدهم	چهارم بجای سوم	
صفحه ۵۶	لفظ بعضی از آخر مسطر اول	در شروع مسطر دوم می باید بود	
صفحه ۵۷	مسطر چهاردهم	کلامهای و صفحه بجای کلامهای در صفحه	
صفحه ۵۸	مسطر هشتم	discord بجای discord	
از صفحه مذکور مسطر آخر بر آوردن و از آن دو مسطر اخیر در آغاز صفحه ۵۹ نوشتن			
چرا که باب نوشتن شروع شد			
صفحه ۵۹	مسطر سیزدهم	مان بجای دور باید کرد	
صفحه ۶۰	مسطر ششم	ارثل بجای ارثل	
صفحه ۶۶	مسطر چهارم	bate بجای abate	
صفحه ۷۰	مسطر هفتم	گشت بجای گزشت	
صفحه ۷۶	مسطر اول	فعل بجای فاعل	
صفحه ۱۱۳	مسطر اول	مانند بجای و مانند may	
صفحه ۱۲۱	مسطر ششم	burt بجای burst	
صفحه مذکور	مسطر دوازدهم	hur بجای hurt	
صفحه ۱۳۵	مسطر دوم را در میان کلام و مسطر قطع کرده مسطر سوم شروع نموده است		
صفحه ۱۳۵	در صفحه مذکور مسطر هشتم و نهم سخن انگلیزی اندکی خلاف دستور نوشته است		

E R R A T A.

صحیح

غلط

سطر

مفر

it may be بجای may be بجای it may be و may be

۱۳۵

ادبار

بجای

ادبا

سطر پانزدهم

۱۳۷

لفظ یا از مفرد دور کرده بر لفظ هر و نونس دیگر

سطر چهاردهم

۱۳۸

مفرد باید نوشت

شخص

بجای

مسی

سطر دهم

۱۳۹

hath

بجای

have

سطر هشتم

۱۴۰

خدارا

بجای

خدا

سطر پانزدهم

۱۴۲

warn

بجای

warm

سطر ۳

۱۵۲

rav- |

بجای

raw- |

سطر شانزدهم

۱۵۳

pow'r

بجای

power

سطر پنجم

۱۵۴

